

چراغ

نشریه دگرباشان جنسی ایران
شماره ۷۵، فرورد ماه ۹۲



فهرست مطالب:

سرآغاز: آسمان

درباره‌ی این شماره ۵

سرمقاله: انتخابات و وضعیت همجنسگرا - رامتین شهرزاد ۶

فصل اول: مرجان اهورایی

منظم‌تر و هدفمندتر و پرتلاش‌تر و معترض‌تر - ساقی قهرمان ۹

مرجان اهورایی در گفت‌وگو با خانم حائریا - نسخه‌ی انگلیسی ۱۴

مرجان اهورایی در گفت‌وگو با خانم حائریا - نسخه‌ی فارسی ۱۹

در حاشیه‌ی یک زندگی از دست رفته - برگرفته از رادیو زمانه ۲۲

مرجان «سخت» بود و رفت - شادی امین ۲۶

به یاد زنده یاد مرجان اهورایی: یک پناهنده‌ی تراجنس ایرانی ۲۸

نیازمندی‌های درمانی پناهجویان مقیم ترکیه ۳۰

در شناخت واقعی یک ترنسکشوآل ۳۲

یک تجربه‌ی مستقیم: روان‌درمانی در ترکیه ۳۴

در مصائب: گفت‌وگو با یک پناهجو ۳۷

برای مرجان... مهدی ماهود ۴۰

یادداشت وبلاگ همجنسگرایی طبیعی است ۴۲

فصل دوم: چرخ و فلک

تغییرات در پناهجویی و پناهندگی در خاک ترکیه ۴۶

دور تا دور دنیا: حق و حقوق همجنس‌گرایان ۵۶

فصل سوم: دیدار

گفت‌وگو با امیر همجنس‌گرا ۶۷

فصل چهارم: چشم‌انداز

نقد جنبش زنان با سرکوب همجنس‌گرایی ۷۵

روان‌کاوی گرایش به همجنس - از افسانه تا واقعیت - قسمت دوم ۷۸

نمادها - بخش نخست: لاندایا لامبدا ۸۰

فصل پنجم: رنگارنگ

دلخواسته‌ها؛ شکوفه‌ی اندوه، پراگماتیسم ۸۶

نمونه متن: من یک فمینیست هستم ۹۰

گوشواره برای آقایان ۹۲

سریال: the new normal / با عکس و توضیح‌های کوتاه در ۴ ۹۶

صفحه

چراغ/نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۵/ خرداد ۱۳۹۲

ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایران

شماره ۷۵/ خرداد ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: سازمان IRQO

مدیرمسئول: ساقی قهرمان

سرمدیر: رامتین شهرزاد

طراحی و حروف‌چینی: پرهام

طراح و برنامه‌نویس سایت: امیر پدرام

آدرس وبسایت: www.cheragh.org

آدرس وبلاگ: www.blog.irqo.org

ایمیل مجله: cheragh@cheragh.org



- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

- مسئولیت معنوی مطالب، با نویسندگان مطلب است. نویسندگان در بیان عقاید خود آزاد هستند و الزاماً دیدگاه‌های چراغ، PGLO یا IRQO را منتقل نمی‌کنند.

- چراغ هفتم هر ماه به تقویم شمسی مطالب شماره‌ی بعد خود را می‌بندد.

- چراغ هفته‌ی اول هر ماه به تقویم شمسی منتشر می‌شود.

- برای ارایی مطالب خود در مجله با سردبیر مجله هماهنگ باشید.

- چراغ به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود.

- مطالب مجله علاوه در وبسایت، می‌توانند به صورت فایل‌های صوتی یا تصویری نیز منتشر بشوند.

درباره‌ی این شماره و درباره‌ی پرونده‌ی مرجان اهورایی

یک انسان ترنس‌سکشوآل، درباره‌ی پناهجویی یک ترنس‌جندر و البته درباره‌ی درگذشت مرجان اهورایی که دوست ما می‌گوید تنها انسانی مانند خودش توان درک سختی‌های مرجان را دارد.

سوم – در دو شماره‌ی گذشته، «چراغ» در تعداد صفحات بالا منتشر شد. این شماره دو پرونده از مجله کنار گذاشته شدند تا در تابستان منتشر بشوند تا مجله حجمی متعادل داشته باشد، حجمی که خواننده بتواند به راحتی با آن کنار بیاید و مطالب نادیده رها نشوند. با این وجود، یک شماره در هر فصل، پایبند به حجم نخواهد بود: اولین ماه هر فصل، ویژه‌نامه‌ی «شعر و داستان و ادبیات» را خواهیم داشت. اولین مرتبه، در نوروز ۱۳۹۲ شاهد این ویژه‌نامه بودیم و تیر ماه مجدداً این ویژه‌نامه را خواهیم داشت. البته، شعرها، داستان‌ها، نمایشنامه‌ها، متن‌های ادبی، مقاله‌ها و دیگر مطالب خود را برای این ویژه‌نامه‌ها برای ما بفرستید. بیایید در جشن ادبی ال‌جی‌بی‌تی‌کیو خودمان، سرزنده باشیم و سرفراز! چهارم – «زندگی: سیبِ سرخ خورشید» ابتدا قرار بود فصلی در هر شماره‌ی مجله باشد اما الان محدود می‌شود به هر شماره در هر فصل. مطالب خودتان را البته برای این بخش برایمان بفرستید، منتظر شما هستیم.

یک – ماه گذشته، شاهد درگذشت دردناک خانم مرجان اهورایی، پناهجوی ایرانی ترنس‌جندر، در شهر کایسری ترکیه بودیم. شماره‌ی اردیبهشت ماه «چراغ»، به یاد و خاطره‌ی ایشان، با نقاشی‌های او شروع شد. این شماره، بخش اصلی مجله را به پرونده‌ای برای خانم اهورایی اختصاص داده‌ایم. در این پرونده علاوه بر مطالب مخصوص مجله، منتخبی از مهم‌ترین مطالب منتشر شده درباره‌ی ایشان در فضای اینترنت را نیز جمع‌آوری و منتشر ساختیم. هدف «چراغ» علاوه بر انتشار مطالب مخصوص به مجله، جمع‌آوری و انتشار مطالب مهم مرتبط به ال‌جی‌بی‌تی ایرانی نیز بوده و خواهد بود، چرا که ما باید خود، مراقب تاریخ خودمان باشیم. این مطالب به پرونده‌ی خانم اهورایی اضافه شدند، باشد که فراموش نشوند و باشد که در آینده شاهد چنین تراژدی‌های هولناکی نباشیم.

دوم – پرونده‌ی مرجان اهورایی تنها درباره‌ی او نیست، بلکه او بهانه‌ای است تا بیشتر صحبت کنیم. سه پناهجو مهمان این پرونده هستند: دوستی که تجربه‌ی روان‌درمانی در ترکیه را دارد، دوستی که دچار بیماری جدی و خطرناک استخوانی است و می‌تواند در آینده‌ای نزدیک حتی به خاطر این بیماری فلج بشود، همچنین یک دوست ترنس‌جندر ما هم حرف‌های خودش را زده است درباره‌ی

سرآغاز : آسمان

خردادِ خاطره‌ها و اندوه‌ها

خرداد، ماه خاطره‌ها است و اندوه‌ها است. سال‌ها پیش از این، دوم خرداد موج امیدواری را به زندگی ایرانی‌ها آورد و در هشت سال بعد از آن، زندگی ایرانی‌ها مخصوصاً طبقه‌ی متوسط ایران، پیش‌رفت قابل‌ملاحظه‌ای را شاهد شد. گسترش محدود رفاه، به طبقه‌ی متوسط اجازه داد تا خودش را به ابزارهای زندگی امروز مجهز کند، از جمله اینترنت و ماهواره.

ابتدا شهرنشین‌های ایرانی و سپس دیگر بخش‌های ایرانی در جواب به این تغییرات، از گذشته فاصله گرفتند و نگاهی تازه‌تر به جهان اطراف خود انداختند. خط قرمزهای اجتماعی بازتر شد، جامعه اجازه پیدا کرد لباس مطلوب خودش را بپوشد، موسیقی گوش کند، کتاب بخواند و از آزادی محدود و مشخصی در بیان، سود برد. امری که به نفع جامعه‌ی همجنسگرای ایرانی بود و ما تلاش کردیم تا سرزنده‌تر از قبل، نفس بکشیم.

هشت سال پیش همراه با تنش‌هایی، محمود احمدی‌نژاد، نام جابگزین محمد خاتمی اعلام شد و چهار سال بعد، در انتخاباتی مهندسی شده و با سرکوب گسترده‌ی ایران، دولت ایستاده بر خون معترض‌ها به نتیجه‌ی انتخابات، با تمام توان خود، دست به امنیتی زدن فضای ایران زد.

امنیتی شدن فضای داخل ایران، فعالیتی هماهنگ بین سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی و حکومتی در کنار حضور بخش خصوصی است. امری که روز به روز گسترده‌تر می‌شود و نام‌های گوناگونی به خود می‌گیرد، از مبارزه با فتنه تا اینترنت ملی و غیره اما در نهایت تنها در خدمت سرکوبی بیشتر بر جامعه‌ی ایرانی است. فضای امنیتی از خیابان تا اینترنت، زندگی خصوصی مردم ایران را هدف گرفته است و در این میان، جامعه‌ی همجنسگرای ایران نیز مورد حمله‌ی همین سرکوب قرار گرفت.

از یک سو، احمدی‌نژاد آشکارا وجود همجنسگرایان ایرانی را نفی می‌کند و از سوی دیگر، قوانین سخت‌گیرانه‌تر، فضای محدود زندگی این بخش از مردم ایران را محدودتر از گذشته می‌سازد. قانون جدید مجازات اسلامی، متنی سنگین برای زندگی همجنسگرایان ایرانی است و تهدیدهای مختلفی علیه زندگی ما، مطرح می‌کند. در نهایت به تمامی این سختی‌ها، فضای تحریم‌های گسترده‌ی بین‌المللی اضافه می‌شود که اجازه‌ی زندگی معمول را از هر ایرانی گرفته است و نفس‌ها برای زندگی را تنگ‌تر از قبل کرده است.

در نهایت امکان ارتباط ایرانی‌ها با جهان خارج محدودتر از گذشته شده است. از فیلترینگ گسترده‌ی داخلی بر اینترنت تا کشورهای خارجی که امکان مسافرت ما ایرانی‌ها به خارج از مرزهای کشور را تا می‌توانسته‌اند محدود ساخته‌اند؛ و موارد گوناگون دیگر، همگی ایرانی‌ها را در فضایی پریشان و ناامید، پشت درب‌های بسته کشور، گرفتار ساخته است.

خرداد امسال، دوباره شاهد انتخابات ریاست‌جمهوری خواهیم بود. انتخاباتی که در نظر برخی مانند من، انتخاباتی مهندسی شده و در خدمت آوردن رئیس‌جمهوری دیگر برای اهداف حکومت ایران است و نمی‌تواند انتخاباتی برای مردم ایران باشد اما در نظر بسیاری، این انتخابات راه‌حلی است کوچک برای دور شدن از فضای تحریم و بازگشت به سطحی از زندگی که برای اکثریت مردم، امکان‌پذیر باشد. بحث ما در اینجا، موضوع انتخابات نیست بلکه موضوع صحبت ما، تاثیری است که رئیس‌جمهور بعدی می‌تواند بر زندگی همجنسگرایان ایرانی بگذارد.

سوال: سیاسی بشویم یا نشویم؟

اگر در یک کشور با شرایط معمول زندگی بودیم، مثلاً ترکیه، می‌توانستیم از حقوق شهروندی خودمان استفاده کنیم و تلاش کنیم برای تغییر. این تغییر می‌توانست صحبت در سطح جامعه باشد تا لابی‌زدن در سیاست برای جلوگیری از تصویب قوانینی مشخص یا تلاش برای تغییر در قوانینی مشخص یا حتی نوشتن قوانین جدید.

اگر در یک کشور با قوانینی در خدمت آزادی بیان بودیم، می‌توانستیم تاثیرگذاری گسترده‌ای از خودمان نشان بدهیم. صرف حضور ما در جامعه، می‌توانست از شبکه‌های تلویزیونی تا تولیدات کارخانه‌ها، تاثیرگذار و موثر باشد. با تحریم یا حمایت از یک تولید، می‌توانستیم باعث تغییر در نظرها بشویم. می‌توانستیم آشکارا از خودمان بگوییم و مثل خودمان، زندگی کنیم. می‌توانستیم از تمام امکانات موجود برای زندگی و برای کار و فعالیت استفاده کنیم.

اما ما در یک کشور با شرایط معمول، زندگی نمی‌کنیم همچنین از قوانینی در خدمت آزادی سود نمی‌بریم. باید رک و راست باشیم با خودمان: ایران دارای پایین‌ترین ارزش پول ملی در بین کشورهای جهان است، ایران یکی از مقروض‌ترین کشورها در سطح جهان است، ایران دارای یکی از بالاترین نرخ‌های تورم در بین کشورهای جهان است، ایران دارای یکی از بالاترین نرخ‌های بیکاری در بین کشورهای جهان است و مهم‌تر از تمامی این‌ها: ایران یکی از امنیتی‌ترین فضاها برای زندگی اجتماعی را دارد، انتخابات سال ۱۳۸۸ و تمام اتفاقات تراژیک و خونین بعد از آن، هنوز از ذهن هیچ کسی فراموش نشده است.

خُب، تحت این شرایط، ما، همجنسگرایان، ترنسکشوال‌ها، دوجنسگرایان و کویرهای ایرانی و دیگر گروه‌های همراهان، باید سیاسی بشویم یا نشویم؟

همانند انتخابات، این سوالی است که هر کدام از ما، جداگانه به آن پاسخ خواهد داد. هرچند نباید فراموش کرد که پاسخ ما، می‌تواند تاثیرگذار بر تمامی سطوح زندگی جامعه‌ی کوچک خودمان باشد. استفاده از نام همجنسگرا، یکی از ابزارهای حکومت برای سرکوب رسانه‌ها، گروه‌ها و دولت‌های خارجی است. دولت‌مردان ایرانی همیشه

می‌گویند که ببینید، این‌ها هستند که از گروه‌هایی مانند همجنسگراها حمایت می‌کنند. حکومت سعی می‌کند همه را سرکوب کند و ما را بیشتر و به‌واسطه‌ی ما و مانند ما، سعی می‌کند تا سرکوبی گسترده‌تر بر جامعه‌ی ایرانی اعمال کند.

پاسخ ما چه خواهد بود؟ پاسخ ما می‌گوید داخل ایران باید به هر نحوی در ابتدا، فقط و فقط مراقب امنیت شخصی خودمان باشیم. داخل ایران شما دیگر در فضای اینترنت، دارای امنیت نیستید. هر صحبت، ایمیل، چت، لایک، نوشته، تصویر و درحقیقت هر کاری که در فضای مجازی انجام بدهید، زیرنظر نگاه حکومت ایران می‌تواند قرار بگیرد. الزامی نیست شما تحت نظر باشید اما اگر باشید، در فضای بسته و محدود شده، جای تعجب ندارد.

اگر خارج از ایران هستید، شما از دست حکومت ایران خارج نیستید: دوستان، خانواده و فامیل شما همچنان ایران هستند و دولت ایران در برخورد با رسانه‌ای مانند بی‌بی‌سی فارسی عملاً نشان داده است از گروگان‌گیری خانواده‌ی شما هم خودداری نخواهد کرد و تلاش می‌کند با استفاده از هر ابزاری، سرکوبی گسترده‌تر را اجرایی سازد. پس دست شما هم بسته است اما دست شما باز است برای فعالیت‌هایی محدود. سیاست، الزاماً به معنای صحبت از سیاست نیست. سیاست در ایران هر نحوه و شکل زندگی است: ایرانی‌ها برخلاف دیگر مردمان دنیا، در سیاست زندگی می‌کنند به‌جای آنکه سیاست بخشی از زندگی‌شان باشد.

پس دست شما باز است: کار کنید. داخل ایران حتی لایک زدن یک پست در فیس بوک می‌تواند خطرناک باشد اما شما با نامی دیگر، با هویتی دیگر، می‌توانید نویسنده‌ی پست‌هایی باشید که شاید لایک نمی‌خورند اما ذهن‌ها را تغییر می‌دهند. شما می‌توانید مترجم، نویسنده، یا یک فعال دیگر باشید. شما می‌توانید کار بکنید. در فضای فرهنگ، در فضای جامعه.

داخل ایران از شعر تا علم، کتاب‌ها و رسانه‌ها بشدت تمام سانسور می‌شوند اما شما می‌توانید نویسنده و خالق فرهنگ و اجتماع خارج از ایران باشید. داخل ایران وبلاگ‌نویس‌ها تحت نظر هستند، زندانی می‌شوند و حتی زیر شکنجه، کشته می‌شوند. شما هنوز امکانات اینترنت را دارید. مهم‌تر از هر چیزی، شما دسترسی فرد به فرد به خانواده و فامیل و دوست‌های خودتان را دارید. حداقل نگاه یک نفر را تغییر بدهید تا دنیایی برای یک انسان و تمام انسان‌های اطراف او، تغییر بکند.

ما باید کار بکنیم، چاره‌ای به جز این نداریم. ما هیچ‌کسی را به جز جامعه‌ی کوچک خودمان نداریم تا نجات‌بخش ما باشد. ما باید در محدوده‌ی مشخص خودمان، با امکانات محدود خودمان، با توجه به سلیقه و نظر و تفکر فردی خودمان، تلاش کنیم برای اینکه از این سیاه‌روزی به سپیدبختی برسیم. مگر چاره‌ای دیگر به جز مبارزه کردن برای گرفتن حق زیستن هم برایمان می‌ماند؟

انتخابات و همجنسگرا

دولت و حکومت ایران سعی می‌کند با تمام قدرت و توان خود که ما و تمامی گروه‌های دیگر اجتماعی را از فعالیت‌ها و کارهای خود دور نگه دارد. سعی می‌کند صداها را خفه کند و سعی می‌کند اجازه‌ی گسترش تفکر و گفت‌وگو را از جامعه‌ی ایرانی بگیرد. سعی می‌کند به هر نحوی جامعه‌ی ایرانی تحت فشار باشد تا این حکومت بتواند به حیات نامیمون خودش ادامه دهد.

راه دیگری ممکن است در دسترس ما باشد: به‌جای فعالیت و حضوری مشخص و محتاط درون جامعه، منزوی بشویم. به خانه‌هایمان برویم و درها را ببندیم. تسلیم بشویم. ماسک‌های بیشتری به صورت بزنیم و کاری نکنیم. یعنی همراه با دیگر بخش‌های ناامید جامعه، به سال‌هایی پیش از دوران محمد خاتمی برگردیم، حتی پیش‌تر به عقب برگردیم، در سیاهی و تباهی قرن‌های گذشته فرو برویم. یعنی به‌جای روشنگری و تلاش برای پیش‌رفت و تعالی خود و انسان‌های اطراف خودمان، تبدیل به انسان‌هایی کوتاه‌فکر، متعصب مذهبی و روان‌پریش بشویم که برای خود و انسان‌های اطراف خود، به جز سخت‌گیری و تنبیه و سیاهی، هیچ نمی‌آورند.

خرداد، ماه انتخابات است و یادآور خاطره‌ها و اندوه‌ها. چهار سال پیش از این، انتخابات خونین و سرکوب شده‌ی ۱۳۸۸، تبدیل به اندوهی برای ما شد و جنبشی را برای ما به ارث گذاشت. امسال انتخاباتی پریشان و نامشخص در ایران برگزار می‌شود. تا آخرین لحظه، حدس‌ها بر این انتخابات حکم‌فرما هستند. حتی خود حکومت ایران دیگر قادر به کنترل این نمایش نیست: چون انتخابات، از چندین سمت، مهندسی تغییر می‌کند و کنترل می‌شود.

این انتخابات خواهد گذشت. این حکومت خواهد گذشت. زندگی تا زمانی که باید، به حیات خودش ادامه خواهد داد. اما این دلیل نمی‌شود تا بی‌پروا، رادیکال و لجام‌گسیخته باشیم: ما مجبوریم به محتاط بودن، ما جان خودمان را به‌دست گرفته‌ایم، چه داخل و چه خارج از ایران، یعنی اینکه مجبوریم سیاسی باشیم در عین حال که تحت شدیدترین خطرهای غیرانسانی از طرف حکومت هستیم. هرچند مجبور نیستیم تسلیم صحنه‌آرایی بخش‌های مختلف حکومت ایران بشویم، چه محافظه‌کار و چه اصلاح‌طلب. ما می‌توانیم صدای مستقل خودمان باشیم. شما حق انتخابی گسترده‌تر از یک انتخابات برای چهار سال زندگی ایران دارید: شما حق انتخاب برای تمامی زندگی خودتان دارید، راه ساده است؛ فقط و فقط خودتان بمانید، خودتان را باسواد کنید و به روشنگری ذهنی خودتان تکیه کنید، جامعه‌ی کوچک خودمان را قدرت ببخشید و قدرت زندگی خودمان باشید. بیایید رای بدهیم و به استقلال فردی و به هویت فردی و به حقوق فردی خودمان رای بدهیم، چه حکومت چنین اجازه‌ای را به ما بدهد چه حکومت به ما اجازه ندهد، بیایید به زندگی کردن رای بدهیم.

دچار عوارض دردناک و آزاردهنده و مزمن این عمل‌های جراحی می‌شوند، مساوی با تعداد کسانی است که این عمل‌ها را انجام داده‌اند. بدن فرد تراجنسی به دلیل جراحی‌های نامناسب از سوی پزشکان فاقد تخصص و تجربه و به دلیل عوارض ناشی از عمل‌های جراحی و عوارض ناشی از مصرف هورمون، بدنی آسیب‌پذیر و حساس و بیمار است و نیاز به مراقبت‌های دایم و ویژه دارد. در صورتی که فرد مایل نباشد به عمل جراحی اجباری تن بدهد، می‌بایست به اجبار دیگری تن بدهد؛ پنهان کردن هویت خود در قالب تنی که در تضاد با جنسیت اوست و تن دادن به کدهای رفتاری و پوشاکی جنسی که از آن او نیست و سرانجام ناچار خواهد شد ازدواج کند در قالب آدمی که خود او نیست. مرجان شماری از عمل‌های جراحی را انجام داده بود و شمار دیگری را برای آینده گذاشته بود.

بدن مرجان وقتی از ایران خارج شد، دارای دو بیماری بود و امکان معالجه‌ی هیچ یک را در شرایط حاکم بر سیستم اجتماعی و درمانی ایران نداشت. از حمایت خانواده و جامعه نیز محروم بود. هر دو بیماری مرجان به دلیل شرایط آسیب‌زننده و متجاوز به حقوق فرد تراجنسی به تن او سرایت کرده بودند و توان جسمی او را تحلیل برده بودند.

برای برخورداری از امکانات درمانی بیماری‌هایش می‌بایست در شهر محل سکونت خود و شهری که در آن به دانشگاه می‌رفت، تحت درمان قرار می‌گرفت. اجازه‌ی برخورداری از امکانات درمانی شهرهای دیگر به او داده نمی‌شد. در صورتی که زیر پوشش درمانی قرار می‌گرفت، ناچار به تحمل برخورد خانواده و دوستانش می‌بود. تصمیم مرجان آن شد که از ایران خارج شود و درمان و نیز ادامه‌ی عمل‌های خود را در یک کشور امن پی بگیرد.

بعد از خروج از ایران مرجان برای اولین بار با سازمان ایرکو تماس گرفت. پس از گفتگوهای اولیه و تخمین نیازهای وی، پیگیری پرونده‌ی او از سوی سازمان شروع شد. روند پرونده‌ی حقوقی وی به این شکل پیش رفت: مرجان در فوریه ۲۰۱۲ وارد ترکیه شده بود. در ماه مه مصاحبه‌اش با کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد انجام شد. در جولای قبولی وی اعلام شد. پس از آن مصاحبه‌ی کشوری وی انجام شد و پرونده‌اش برای بررسی به سفارت کانادا فرستاده شد. مصاحبه با سفارت انجام شد. آخرین باری که ما با هم از طریق ۰۰۷۰۰ حرف زدیم، ۲۸ فوریه ۲۰۱۳، برای کارهای تکمیلی مصاحبه با سفارت و مراجعه به کلینیکی در آنکارا عازم آن شهر بود. یک سال از ورود او به ترکیه گذشته بود و طبق روند معمول برای پناهنده‌های دگرباش آخرین مرحله‌ی اسکان را می‌گذراند.

مرجان اهورایی در فوریه ۲۰۱۲ از ایران خارج شد، در ترکیه درخواست پناهندگی داد، قبول شد، وارد پروسه‌ی اسکان شد، یک سال بعد، در مارچ ۲۰۱۳ جان خود را بر اثر شدت بیماری از دست داد.

مرجان، زن جوان تراجنسی، کارشناس معماری، برای رها شدن از شرایطی که زندگی در ایران به یک تراجنسی تحمیل می‌کند، برای ساختن آینده‌ای که امنیت و سلامت و شادی‌اش را تامین کند، از کشور خود خارج شد. وقتی بنا را به خروج از ایران گذاشت با چند تصمیم حیاتی در مورد سلامت و امنیت خودش روبه‌رو شده بود.

پیش از خروج از ایران با نام یک سازمان حمایت از حقوق پناهندگان دگرباش جنسی و چند پناهنده‌ی دگرباش در ترکیه آشنا بود. با تکیه به اطلاعاتی که دوستانش در ترکیه به او داده بودند، مستقیماً به شهری که آن‌ها در آن ساکن بودند وارد شد و چند روز پس از ورود برای اولین بار با سازمان دگرباشان جنسی ایرانی (ایرکو) تماس گرفت. از آن به بعد ارتباط من و مرجان برای پیگیری پرونده‌ی او آغاز شد و او تکه‌هایی از زندگی خود که مستقیم یا غیرمستقیم با وضعیت پرونده‌اش مربوط می‌شد را برای من بازگو کرد و این گفتگو تا آخرین ماه زندگی‌اش ادامه داشت.

دلایل مبهم مرگ مرجان نه تنها پناهندگان دگرباش ترکیه بلکه تمام جامعه‌ی دگرباش را دچار اضطراب و ناامیدی کرده است. از یک سو احترام به مرجان ایجاب می‌کند که دلایل مرگ او را بررسی کنیم و از سوی دیگر همین احترام مانع می‌شود که بی‌پرده در مورد دشواری‌های شرایطی که او با آن دست به گریبان بود حرف بزنیم. من سعی می‌کنم بیشتر به شرایط پردازم تا به آنچه زندگی خصوصی او به شمار می‌آید. اعضای تراجنسی جامعه‌ی دگرباش به همان اندازه‌ی اعضای همجنس‌گرای این جامعه زیر فشار قوانین ایران ناچارند خود را همرنگ هنجارهای حاکم بر جامعه بکنند. تفاوت این است که بر تراجنسی‌ها این فشار نه برای پنهان کردن هویت، بلکه برای قطعیت بخشیدن به جنسیت خود بر اساس نورم‌های جامعه‌ی هتروسکسوال اعمال می‌شود. این اجبار حتی وقتی که فرد شرایط روحی و مالی این عمل را ندارد، حتی در شرایطی که سیستم درمانی ایران از ظرفیت قابلیت و تخصص کافی برای انجام این عمل‌ها برخوردار نیست، حتی هنگامی که مراقبت‌های بعد از عمل چه از سوی خانواده و چه از سوی سازمان‌های خدمات اجتماعی برای فرد در نظر گرفته نشده است، اعمال می‌شود و اگر فرد تراجنسی تن ندهد در موارد بسیار با انزوا و دستگیری و بازداشت روبه‌رو می‌شود.

تعداد افرادی که بعد از انجام عمل‌های متعدد تغییر جنسیت

پرده نخست: مرجان اهورایی

هرچند این‌ها فقط لایه‌ی بیرونی و ظاهری شرایط مرجان در ترکیه‌اند. او از اولین روزهای ورود به ترکیه با تنهایی و بیماری از یک سو و با مشکلات مشترک تراجنسی‌ها از سوی و با مشکلات مشترک پناهنده‌های دگرباش در ترکیه از سوی دیگر درگیر بود. ما در سازمان به جز پیگیری پرونده‌ی حقوقی او از مسیر یوان.اچ.سی.آر، برای دسترسی او به امکانات درمانی درخواست تغییر شهر او را دادیم. این درخواست قبول شد. پیگیر این درخواست تا مرحله‌ای که با کمک یوان.اچ.سی.آر به قبولی انجامید خانم حایریه کارا مسوول بخش پناهندگی سازمان همجنسگرایان ترکیه، کائوس جی‌ال بود. مرجان از رفتن به شهر جدید خودداری کرد. دلیل منطقی هم داشت. به گفته‌ی خودش امکان مالی پرداخت اجاره‌ی شش ماهه خانه‌ای تازه در شهر تازه و خرید وسایل خانه در محل جدید را نداشت. از تنهایی در شهر تازه هم می‌ترسید. نرفت.

مدت کوتاهی پس از آن درخواست کرد محل اقامت‌اش از اسپارتا به کایسری، شهری که در آن دوستان تازه‌ای پیدا کرده بود تغییر یابد. با این درخواست پلیس امنیت که زیر نظر وزارت کشور ترکیه فعالیت می‌کند موافقت نکرد. پیگیر این درخواست کارکنان عالی‌رتبه‌ی یوان.اچ.سی.آر بودند. با وجود این به این خاطر که دلیل موجهی برای تغییر شهر وجود نداشت، درخواست او از سوی پلیس امنیت قبول نشد. مرجان اما حاضر نشد به اسپارتا برگردد و در پرونده‌اش از سوی پلیس اسپارتا به دلیل اقامت طولانی خارج از شهر محل اقامت خود، فراری اعلام شد. در این گونه پرونده‌ها که به دلیل غیبت فراری اعلام می‌شوند، پناهنده می‌بایست بلافاصله به شهر محل اقامت خود برگردد و در حضور و غیاب مربوط به آن شهر شرکت کند تا درخواست وی برای تغییر شهر بررسی شود. مرجان تصمیم گرفت این روند را پیگیری نکند. تصمیم‌اش بنا به شرایطی که داشت منطقی بود. یعنی خانه‌اش در اسپارتا را پس از نقل مکان به کایسری از دست داده بود و امکان مالی اجاره‌ی خانه و اقامت در اسپارتا تا زمان نامعلوم موافقت پلیس با تغییر شهر را نداشت. در ادامه‌ی آن، دسترسی به امکانات اندک مالی و درمانی که قانوناً در شهر اسپارتا در اختیارش قرار می‌گرفت را نیز از دست داد. در کایسری برای تامین هزینه‌های زندگی خود ناچار به کار در کارگاهی شد که هوا و شرایط محیطی و سنگینی کارش برای او مناسب نبود.

مرجان جزو شماری از پناهندگان دگرباش بود که از پروژه‌ی کمک‌های اضطراری سازمان ایرکو- کائوس- هارت‌لند که به پناهنده‌های دگرباش در ترکیه تعلق می‌گیرد، کمک مالی می‌گرفت. مقدار این کمک به نسبت هزینه‌های ترکیه کم است. با وجود این تنها کمکی است که در شرایط دشوار به دست پناهنده‌ها می‌رسد. این کمک‌ها برای مدت سه ماه و تا سقف ماهی دویست دلار بسته به شرایط پناهنده به وی تعلق می‌گیرد. با توجه به وضعیت ویژه‌ی وی و نیاز او به دارو و نیاز به هورمون این مبلغ قاعدتاً تکافوی هزینه‌های او را نمی‌داد. به دلیل

چراغ/ نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۵/خرداد ۱۳۹۲

قوانین دشوار ارسال پول از کشورهای غربی به ترکیه و پرداخت آن پول به افراد از سوی سازمان‌های غیرانتفاعی، این پرداخت‌ها باید از مراحل بسیار سخت اداری و بانکی زیر نظر دولت ترکیه عبور کنند و از طریق اداره پست به دست پناهنده برسند. امکان پرداخت بلافاصله و بر اساس نیاز فوری پناهنده در ترکیه از این طریق نیست. متأسفانه هیچ نهاد و سازمانی نیز برای تامین نیازهای مالی پناهنده‌های دگرباش به صورت اضطراری و فوری و نیز به صورت منظم و دایم برای دوران دوساله‌ی اقامت پناهنده در ترکیه کمک نمی‌کند.

به این شرایط وضعیت ویژه‌ی دیگری را هم باید اضافه کرد؛ تراجنسی بودن به معنای نیاز به هرچه بیشتر و هرچه زودتر جاقفادان در قالب جنسیت خود و تنی شبیه به جنسیت خود داشتن است. این نیاز اگر چه نیازی درونی و غیرقابل انکار است اما زیر فشار افکار جامعه تشدید می‌شود یا ضرورت آنی پیدا می‌کند. مرجان برای تکمیل عمل‌هایی که درایران انجام داده بود، در ترکیه دست به شتابی نابجا و نسنجیده و بدون مشورت با ارگان‌هایی که می‌توانستند مشاوره‌های لازم را بدهند، زد. با توجه به شرایط مالی وی در دوران پناهندگی هر گونه پیگیری و ادامه عمل‌های وی در ترکیه می‌بایست در محل‌هایی انجام شده باشد که مجوز قانونی معتبر ندارند و با هزینه‌های اندک تامین می‌شوند و امکان آسیب‌های بیشتر به جان و سلامت فرد را دارند. ما با نمونه‌های مشابه این عمل‌ها که توسط افراد غیرمسوول انجام می‌شود، در برخی از پناهندگان تراجنسی که در حال حاضر در تورنتو به سر می‌برند مواجه هستیم؛ شماری از تصمیماتی که مرجان در دوران اقامت خود در ترکیه در رابطه با سلامت و درمان و جنسیت خود گرفت، تصمیم‌هایی بودند که به سلامت آسیب‌دیده و آسیب‌پذیر او بیشتر از پیش آسیب زدند. او این تصمیم‌ها را در شرایطی می‌گرفت که بررسی و سنجش منطقی و از روی حوصله و با تکیه به امکانات رفاهی مناسب برای وی موجود نبود.

به شرایط دشوار اعضای دگرباش جامعه‌ی ایران باید نیاز مبرم و تاخیرناپذیر به تعلق و پیوند به خانواده و همسر و رابطه‌های عاطفی و جنسی قابل اتکا و زمان‌دار را نیز اضافه کرد، نیازی که در شرایط سیاسی و فرهنگی ایران با خشونت سرکوب می‌شود. این یکی دیگر دردهایی است که جامعه‌ی دگرباش ناچار از راهی غیرمعمول و غیراصولی و در شرایط نامتعادل اقدام به درمان‌اش می‌کند. تاکنون در میان پناهندگان تراجنسی که پرونده‌شان از سوی سازمان پیگیری شده، حتی یک مورد پیدا نمی‌شود که پناهنده‌ی تراجنسی با همسر یا پارتنری که از ایران با او به قصد دریافت اقامت در امریکای شمالی حرکت کرده است و یا در ترکیه با وی آشنا شده و به همین قصد با وی شروع به زندگی کرده است، بیش از یک هفته پس از ورود به کشور سوم همزیستی داشته باشد. تمامی زوج‌های تراجنسی به محض ورود به کشور سوم از هم جدا شده‌اند و یا به عبارت دیگر تمام کسانی که خود را همراه پرونده‌ی پناهنده‌ی تراجنسی نموده‌اند پس از ورود به کشور سوم او را

رها کرده و به راه خود رفته‌اند و در مواردی حتی، پس از ورود به کانادا، صریح اعلام کرده‌اند که «تو ویزای کانادای من بودی. دیگر نیازی به تو ندارم» و رفته‌اند.

متأسفانه ارتباط میان اعضای تراجنسی خانواده‌ی دگرباشان با همسرهای استریت‌شان یک ارتباط نابرابر و ناپایدار و متکی به تبعیض و آزار و سودجویی از موقعیت ممتاز پناهنده‌ی تراجنسی برای اقامت در کشور غربی است. این رابطه‌ی نابرابر اما تماماً گناه مردان استریت که با زنان تراجنسی وارد رابطه می‌شوند نیست. بخشی از این گناه به گردن زنان تراجنسی است که زود اعتماد می‌کنند و زود دل می‌بندند و بدون حوصله و دقت کافی تنها به عشق وارد شدن به یک رابطه، وارد رابطه‌ای می‌شوند که نابرابر است و هر چه بیشتر در آن بمانند بیشتر ناچار به فداکاری و از خودگذشتگی و ایثاری غیرانسانی می‌شوند. پیشنهادی که من تا کنون به اعضای تراجنسی خانواده‌ی دگرباش که با ما در ارتباط بوده‌اند کرده‌ام، این است که برای شروع زندگی آینده‌ی خود و زندگی مشترک، تا ورود به کشور سوم صبر کنند و پیش از ورود دست به انتخاب همسر یا پارتنر نزنند. تابه‌حال هیچ کدام از بچه‌های تراجنسی خانواده‌ی دگرباشان، که پیش از خروج از ایران یا پس از ورود به ترکیه وارد رابطه‌ای عاطفی شده‌اند، این نگاه و نظر را جدی نگرفته‌اند و هزینه‌ای سنگین، روحی و جسمی، پرداخته‌اند.

هیچ کدام از تصمیمات شتابزده‌ی مرجان که من از آن‌ها باخبرم از روی بی‌فکری نبوده‌اند. از روی ناچاری بوده‌اند. مرجان ناچار بود به تنهایی نیازهای خود را برآورده کند. امکانات حمایتی و مراقبتی و مالی سازمان برای تامین نیازهای مرجان بسیار اندک بودند. برای تامین دارو و درمان مورد نیاز او می‌بایست در شهری نزدیک به درمانگاه‌های معتبر اسکان می‌یافت. برای اسکان وی در این شهر نیاز به امکانات مالی برای تامین هزینه‌های اجاره و وسایل خانه داشت. برای رفع تنهایی وی نیاز به یک شبکه‌ی حمایتی از پناهندگانی می‌بود که قادر و مایل باشند بدون ارتباط فرارونده، به او حمایت‌های عاطفی و پرستاری لازم را برسانند. مشاوره‌های به موقع و سنجیده یکی دیگر از نیازهای مرجان بود. عمل کردن و پیگیری کردن این مشاوره‌ها، درست به همان گونه که در مورد پزشک و بیمار و یا وکیل و موکل عمل می‌کند، ضروری بود. مرجان هر روز با مشکل تازه‌ای روبه‌رو می‌شد که ناچار می‌بایست مشورت بگیرد. ارتباط نزدیک‌تر تنظیم شده‌تر و حرفه‌ای‌تر بر اساس توافقی دوجانبه برای ارزیابی و عمل کردن به مشاوره، در شرایط ویژه‌ی وی لازم بود تا او دست به تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده یا از سر ناچاری نزند.

این توضیحات را بر اساس دو ضرورت می‌نویسم. یکی بررسی شرایط زندگی و مرگ پناهنده‌ای که وکالت حقوقی پرونده‌ی پناهندگی خود را به سازمان داده بود و دیگر پاسخگویی به نگرانی و اضطراب شدیدی که میان پناهندگان دگرباش که دوران اقامت موقت خود در ترکیه را می‌گذرانند جان گرفته است. در دو ماه گذشته دیده‌ام که بسیاری از

چراغ/ نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۵/خرداد ۱۳۹۲

دگرباشان ساکن ترکیه نگران‌اند از سوی سازمان و یوان.اچ.سی.آر و نهادهای پناهندگی دیگر مورد بی‌توجهی قرار بگیرند و یا بر اثر یک سرماخوردگی ساده که ممکن است بدل به ذات الریه شود، جان خود را از دست بدهند و نگران‌اند که در چنین شرایطی دست‌شان از همه جا کوتاه باشد. این اتفاق در مورد مرجان نیفتاد. نیز مرجان جان خود را به دلیل بی‌توجهی سازمان یا یوان.اچ.سی.آر یا نهادهای پناهندگی دیگر از دست نداد.

تغییر شرایط مرجان و جلوگیری از مرگ وی در صورتی که مرجان در دو مرحله از اقامت خود در ترکیه، یکی در دومین ماه ورود و دیگر ماه آخر زندگی خود در این کشور حاضر به قبول شرایط درمانی شده بود، ممکن بود. این گناهی نیست که به دوش مرجان گذاشته می‌شود. تنها روشنگری وضعیتی است که می‌تواند به دیگر پناهنده‌ها این اطمینان را بدهد که در صورت هماهنگی لازم با قوانین کشوری ترکیه و قوانین پناهندگی یوان.اچ.سی.آر و چارچوب امکانات سازمانی که وکالت پرونده‌ی ایشان را به عهده می‌گیرد، می‌توانند دوران پناهندگی را آسان‌تر و بی‌خطرتر بگذرانند.

هنگامی که پناهنده‌ای فرم سازمان ایرکو را پر می‌کند، اطلاعاتی را وارد این فرم می‌کند که به ما امکان می‌دهد با شرایط شهروندی و تاریخچه‌ی زندگی وی پیش از خروج از کشور خود آشنا بشویم. در این فرم از میزان تحصیلات، سوابق شغلی، خدمت سربازی، سلامت، سابقه‌ی دستگیری و بازداشت و دلایل خروج از کشور پرسیده می‌شود. تاریخ‌های مربوط به مراحل پرونده در یوان.اچ.سی.آر و سفارت‌ها پرسیده می‌شود. سپس در برگه‌ی آخر پناهنده اعلام می‌کند خانم یا آقای ... را به عنوان وکیل پرونده‌ی حقوقی خود به یوان.اچ.سی.آر معرفی می‌کند. این برگه را امضا می‌کند. این برگه با هر بار مکاتبه با یوان.اچ.سی.آر ضمیمه‌ی نامه به این نهاد ارسال می‌شود.

مسئولیتی که سازمان به صورت رسمی به عهده می‌گیرد، پیگیری پرونده‌ی حقوقی پناهنده است. به این معنا که در تمام دوران پناهندگی از ورود تا خروج همراه و مشاور پناهنده می‌ماند و در صورت بروز هر گونه مشکلی با یوان.اچ.سی.آر و سفارت‌ها، با این نهادها وارد گفتگو می‌شود و تلاش می‌کند مانع را از سر راه پناهنده بردارد و امکان خروج وی از ترکیه را در اسرع وقت مهیا کند. در این میان حمایت‌های دیگر نظیر ایجاد امکان برای دریافت کمک‌های مالی و درمانی و مراقبتی مسوولیت‌هایی هستند که سازمان نه به صورت رسمی بلکه به صورت خودخواسته به عهده گرفته است و در این زمینه بیشترین تلاش را انجام می‌دهد اما ثمر دادن این تلاش‌ها همه مشروط به هماهنگی میان پناهنده‌ها و سازمان و مشروط به وجود این امکانات در مقطع زمانی و مکانی‌اند. برای مثال سازمان رسماً مسوولیت تامین مالی پناهنده را به عهده نمی‌گیرد اما در طول اقامت پناهنده‌های دگرباش در ترکیه تمام توان خود را برای تامین این نیاز صرف می‌کند و تاکنون در موارد بسیار زیاد موفق بوده است و پروژه‌ای که دو سال است به پناهنده‌های

دشوار و خسته‌کننده است و نظیر نیازمندی‌های مالی پناهنده، سازمان را در معرض نیاز شدید به کمک افراد متخصص و منابع کمک مالی قرار می‌دهد.

در طول زمان اقامت در ترکیه، پناهندگان می‌بایست به سیستم اداری ارتباط‌گیری با سازمان آشنا بشوند. فارغ از ارتباط‌گیری برای گفتگو و درددل که از نیازهای روزانه‌ی پناهنده است، به صورت منظم وضعیت مالی، شرایط مسکن، بیماری، خستگی روحی، مراحل و تاریخ‌های پرونده، آزار و اذیت از سوی مردم، نگرانی‌های درون‌گروهی خود را به صورت خلاصه و روشن به سازمان اطلاع بدهند تا پیگیری این مسایل با دریافت این ایمیل‌ها انجام شود. مورد دیگری که به سهل شدن وضعیت پناهنده کمک می‌کند، بررسی وضعیت و قوانین پناهندگی در ترکیه پیش از خروج از ایران است. در دست داشتن اطلاعات کافی پیش از خروج از ایران به تحمل شرایط زندگی در ترکیه کمک می‌کند.

در طول مدت بستری بودن مرجان در بیمارستان من موفق به صحبت تلفنی با او نشدم، اگر چه در طول آن هفته چندین بار در ساعت‌های مختلف به شماره‌اش زنگ زدم. دغدغه‌ی من این است که اگر موفق به صحبت با او شده بودم شاید می‌توانستم قانع‌اش کنم آن بخشی از درمان و داروهای تجویز شده‌ای که نپذیرفته بود را بپذیرد. تا آنجا که به من گفته شده است مرجان با پذیرش بخشی از درمان خود در بیمارستان موافقت نکرده بود. در طول این مدت خانم حیریه کارا همکار من در سازمان کائوس با بیمارستان و نهادهای مسوول دیگر در ارتباط بود و امکانات بستری شدن و تامین درمان وی را فراهم کرده بود.

برای احترام به خاطره‌ی زن جوانی که برای آینده‌ای بهتر جنگید، و برای پیشگیری از فاجعه‌ای دیگر، ما در سازمان می‌بایست اطمینان حاصل کنیم که ارتباط پناهنده‌ها با سازمان از یک سو و ارتباط سازمان با نهادهایی که امکان تامین هزینه و تامین درمان دارند، منظم‌تر و هدفمندتر و پرتلاش‌تر و معترض‌تر از این که الان هست باشد.

دگرباش ترکیه کمک مالی می‌رساند، نتیجه‌ی تلاش سازمان و قرارداد سه سازمان ایرکو، کائوس، و هارت‌لند برای سرویس‌دهی بیشتر به پناهندگان دگرباش ایرانی در ترکیه، دنباله‌ی تلاش مضاعفی است که سازمان برای پاسخگویی به نیازهای اولیه‌ی مالی پناهندگان دگرباش ترکیه انجام داده است.

با توجه به شدت و گستردگی نیاز مالی، دامنه‌ی این پرداخت‌ها به همه‌ی پناهندگان دگرباش در ترکیه می‌رسد و محدود به پناهندگانی که وکالت حقوقی خود را به سازمان ایرکو سپرده‌اند نیست. تامین نیازهای درمانی نیز از جمله مسوولیت‌هایی نیست که سازمان به عهده گرفته باشد اما در شش سال گذشته تلاش گسترده برای تامین نیازهای درمانی انجام داده و موفق شده است به پناهنده کمک‌های حیاتی و کمیاب را برساند. باید این توضیح را اضافه کنم که تامین نیازهای درمانی پناهندگان در ترکیه از سوی سازمان به این معنا نیست که ما هزینه‌ی درمان را تامین کنیم و یا قراردادی با پزشکان و بیمارستان‌های ترکیه داشته باشیم. به سادگی به این معناست که با مکاتبه با و تماس تلفنی با یوان.اچ.سی.آر و سازمان‌های خدمات اجتماعی و درمانی ترکیه این نهادها را به وضعیت ویژه‌ی هر پناهنده در هنگام بیماری آشنا می‌کنیم و بیماری را توضیح می‌دهیم و مراحل معاینه و درمان را پیگیری می‌کنیم و قدم به قدم همراه بیمار می‌رویم تا اطمینان حاصل کنیم توجه درمانی «لازم» و «موجود» را گرفته است و باز، به این معنا نیست که بیمارستان‌های ترکیه به تمام پناهندگان دگرباش بیمار در هر مراجعه امکانات درمانی لازم را ارائه بدهند.

امکاناتی در دسترس بیمار قرار می‌گیرد که طبق قوانین پناهنگی و کشوری ترکیه می‌تواند در اختیار پناهنده باشد. برای این منظور ما گاه با پزشکان خارج از ترکیه وارد گفتگو می‌شویم تا بیماری یک پناهنده را از راه‌های ارتباط آنلاین تشخیص بدهند و ضرورت درمان را تایید کنند تا نهادهای درمانی ترکیه به ضرورت آن واقف بشوند و سپس وارد عمل بشوند. این یک پروسه‌ی زمان‌بر و



Help from Turkey

Interview with Hayriye refugee rights coordinator and lawyer in Kaos GL

about Marjan Ahouraie and her tragic death.

<http://www.kaosgl.com/anasayfa.php>

<https://twitter.com/KaosGL>

www.facebook.com/pages/Kaos-GL

Help from Turkey
Interview with Hayriye head of KAOS GL
about Marjan Ahouraie and her tragic death.
<http://www.kaosgl.com/anasayfa.php>
<https://twitter.com/KaosGL>
www.facebook.com/pages/Kaos-GL

1 – Dear Hayriye, could you tell us a bit about KAOS GL and the type of refugee related services you provide to Iranian LGBT?

Due to the geographical limitation inserted to 1951 Convention and 1967 Protocol, Turkey accepts refugees only from European countries. The permission is given to asylum seekers and refugees from the countries out of Europe in terms of staying Turkey until they are placed in a third country by the UNHCR. As Kaos GL we are supporting LGBT asylum seekers and refugees since 2007. I am working on the refugee issue for almost three years. In this context, I visit satellite cities on regular basis, where generally LGBT asylum seekers and refugees are resettled. Regular visits have done to the defined satellite cities, with the aim of listening to the experiences of LGBT asylum seekers and refugees directly from them, leading to determining the problems faced in Turkey on-site. I am collecting the contact information of the individuals that we interview and give them my contact details for to be able to reach me.

If the individuals authorize me, I can follow their cases in UNHCR and I can be with them in the RSD (Refugee Status Determine) interviews.

We do not only provide assistance of UNHCR procedure. We also provide assistance on access to social and medical services, daily problems etc. I am a lawyer so; I can get results when I communicate with the police and other authorities about LGBT asylum seekers and refugees. Also I am giving legal advice to LGBT asylum seekers and refugees. Ankara is only five hours away from satellite cities where generally LGBT asylum seekers and refugees are resettled. As a result of this, we are able to intervene in urgent situations. Also we have in contact with the local NGOs which support refugees, we can ask for their

چراغ / نشریه دگرباشان جنسی / شماره ۷۵ / خرداد ۱۳۹۲

help for solving the problems that LGBT asylum seekers and refugees face with.

Kaos GL is the only organization that works on supporting LGBT asylum seekers and refugees and ensuring their rights in Turkey. Other NGOs are also directing LGBT asylum seekers and refugees to us.

2 – Would you tell us a bit about Marjan Ahouraie, the TS refugee who just passed away last month. We know that you were very supportive during her last days. How did you hear about her health conditions?

Actually I was in contact with Marjan over the past year and I was aware of her health condition. She was our mutual client with IRQO so we were following her health condition with Miss Saghi Ghahraman. We were trying with Miss Saghi to find a way for her treatment. Her roommates called me when they took her to the emergency. First the officers of the hospital did not want to register her and wanted money from her friends. I called hospital manager and after her roommate signed a paper for hospital expenses, she could be registered. Legally the hospitals cannot refuse emergency patients but unfortunately in general hospitals want guarantee from refugees for the expenses. Because refugees do not have health insurance.

I got in contact with ASAM Kayseri, also they followed Marjan's situation. During her stay in the hospital I called her doctors her roommates and ASAM everyday to follow her condition. We arranged medicine and sent to the hospital.

But all of these were not enough. LGBT refugees cannot access social services and support in satellite cities. This issue and also social prejudice effect accession to health services. At the end we lost one of our friends... I want to say one last thing. I want to also thank her roommates. They were very supportive. And Saghi, for all her support to Marjan during her stay in Turkey...

3 – Since Marjan is not the first refugees who encountered health-related complications during their stay in Turkey, a question comes to my mind; do you think LGBT is more ex-



posed to illnesses, or health-related incidents while in Turkey? Would Medical staff of hospitals have any bias toward the LGBT refugee patients? Would the visible LGBT be treated any differently that a non-LGBT refugee?

Actually LGBT refugees are generally resettled in small satellite cities where even Turkish LGBT citizens cannot be visible. So they can be discriminated in hospitals. Because of the prejudgement of the doctors and other hospital staff, they are reluctant to apply to hospitals in satellite cities. Most of the doctors, psychologists are not aware of sexual orientation and gender identity in the satellite cities. For example trans refugees state that the doctors in the satellite cities do not have the sufficient knowledge in terms of sex reassignment procedure. Some of them also indicate that they are regarded as extraordinary by doctors in the hospital and these doctors want to examine in a detailed way.

Short term solutions are not enough. We need legal protection, training, raising awareness; authorities should work on this issue in cooperation with LGBT organizations which are working on LGBT refugee right.

4 – You work with KAOS GL as the lawyer and refugee outreach, if I am mistake, and you might be encountering LGBT refugee from other nationalities. What would you say is the hardest obstacle in order to help these refugees, or the LGBT population in Turkey?

Most of our clients are from Iran. But we are supporting all LGBT refugees in Turkey. I have clients from Iraq and Egypt. Iranian LGBTs have really great network so they can support each other and also they can share information. I mean there is solidarity. So also LGBT Iranian refugees help me to solve the problems. But we cannot talk about such a network in other nationalities, at least in Turkey.

Another problem, we cannot reach LGBT refugees who are not open in their society.

5 – Could you tell us about laws relating to refugees access to health related diagnoses and treatments? What is available to refugees during their stay in Turkey, and what is not? It

would be good for refugees to be aware of their rights and limitations.

According to the current arrangement, asylum seekers and refugees are responsible for



their treatment expenditures. If they cannot afford these expenditures, then, state supplies to some extent. The assistances with respect to treatment expenditures of asylum seekers and refugees are provided by the Social Assistance and Solidarity Foundations constituted within the governorships in every city. In order to benefit from health assistances, asylum seekers and refugees must be checked into Foreigners Department and pay the residence permit fee and ID fee.

Implementations differ from city to city due to the very fact that Foreigners Department and Social Assistance and Solidarity Foundations are largely entitled for supplying the treatment assistance.

The asylum seekers and refugees in Turkey have serious problems with the access to the health services due to the bureaucratic structure.

When the chronic illnesses like HIV and Hepatitis which require high medicine expenditures are the issue, social assistance and solidarity foundations may not supply the expenditures. The problems with supplying medicines means that treatment is to be left half finished, and this might give birth to dangerous circumstances for people's lives.

6 – Being a lawyer, and activist in the field of LGBT and Refugees, would you enlighten us about the Refugee Laws that just passed in Turkey? What does it say about health insurance for refugees?

According to new law applicants, asylum seekers and refugees will be able to benefit from general healthcare social security. This is a significant step made towards the right to accessing healthcare. But new law will enter into force after one year.

There will be changes in the asylum procedure, I am expecting in good way. But we will see in practice.

In April 2013 we came together with LGBT refugees in three different satellite cities and talked about their problems and suggestions with the cooperation Kaos GL, IRQO and Heartland Alliance. Within the scope of the 8th International Meeting against Homopho-

bia "Workshop concerning Discrimination and Violence LGBT Refugees Exposed to in Turkey and the Hardships They Suffer concerning the Access to the Right of Health" will be held in Ankara, on May 11, 2013. NGOs working on refugee rights field will participate to this workshop. We will share outcomes of the refugee meetings in satellite cities with the participants and talk about new law, solutions.

As Kaos GL we are not only providing assistance on the ground also we are struggling for LGBT refugee rights on advocacy level. We prepared report for 2011 of LGBT asylum seekers and refugees' situation in Turkey and we shared it with the authorities.

7 – What are your suggestions to refugees concerning their health condition?

Really I cannot say anything right now. Because access to treatment is not in their hands or depends on NGOs.

8 – What are your suggestions in terms of prevention of such tragedies that just happened to a member of the LGBT refugee community of KAOS GL and IRQO and as you mentioned in your post on the website, a friend of yours who passed away due to an illness?

Daily support is short term solution. We have to lobby regarding health problems. Also I think we have to work on raising awareness in the community regarding sexual health and prejudgement about sexual illness.

9 - Is there anything you'd like to add for our Cheraq readers?

As I mentioned above, As Kaos GL we are not only providing assistance on the ground also we are struggling for LGBT refugee rights on advocacy level. LGBT refugees input and suggestions are very important and help us to determine our asylum policy.

10 – At the end, I'd like to thank you for your support and your amazing role to help Marjan during her days in the hospital and after. I know that IRQO colleagues at the board and my friends here in Turkey share my sentiments sincerely.

Thank you so much all the great work you have done and cooperation.

حامی او بودید. چگونه از شرایط جسمانی او و وضعیت پزشکی‌اش اطلاع پیدا کردید؟

درحقیقت من در طول یک سال گذشته با مرجان در ارتباط بودیم و از وضعیت سلامتی او اطلاع داشتیم. او موکل مشترک کائوس جی‌ال و ایرکو بود و در نتیجه من در کنار خانم ساقی قهرمان، وضعیت سلامتی او را دنبال می‌کردم. ما تلاش می‌کردیم راهی مناسب برای درمان او بیابیم.

در زمان اوج گرفتن بیماری او، همخوانه‌اش در ماشین اورژانس با من تماس گرفت. ابتدا مسئولین بیمارستان نمی‌خواستند او را قبول کنند و از دوستان او پول خواسته بودند. من با مدیر بیمارستان تماس گرفتم و بعد از آنکه همخوانه‌ی مرجان برگه‌ای در مورد تضمین پرداخت هزینه‌های بیمارستان امضا کرد، مرجان را به بیمارستان راه دادند. قانوناً بیمارستان‌ها اجازه ندارند بیمارهای اورژانسی را قبول نکنند اما متأسفانه بیمارستان‌ها عموماً خواستار تضمینی در ابتدا برای پرداخت هزینه‌های بیمارهای پناهجو و پناهنده می‌شوند. چون پناهنده‌ها فاقد بیمه‌ی درمانی در خاک ترکیه هستند.

من با آسام کایسری تماس گرفتم و آن‌ها هم از آن زمان وضعیت مرجان را دنبال می‌کنند. در طول اقامت مرجان در بیمارستان، هر روز با آسام کایسری، با دکترهای مرجان و با همخوانه‌هایش در تماس بودم تا در جریان مستقیم وضعیت او قرار داشته باشیم. ما داروهای مورد نیاز را آماده می‌کردیم و به بیمارستان می‌فرستادیم.

هرچند این کارها کافی نیست. پناهجویان ال‌جی‌بی‌تی نمی‌توانند به خدمات اجتماعی و حمایت در شهرهای پناهجوپذیر دسترسی داشته باشند. این موضوع و پیش‌دواری‌های اجتماعی وضعیت سلامتی آنان را تحت تاثیر مستقیم خود قرار می‌دهند. درنهایت ما دوست خودمان را از دست دادیم...

می‌خواهم آخرین کلام را بگویم. می‌خواهم از همخوانه‌های مرجان تشکر کنم. آن‌ها بسیار حامی بودند. همچنین از ساقی تشکر کنم، برای تمام تلاش‌ها و حمایت‌هایی که برای مرجان در دوران اقامت او در ترکیه داشت...

سوال: مرجان تنها پناهجویی نیست که در طول اقامت خود در ترکیه با مسائل درمانی و بیماری دست و پنجه نرم کرده است، سوالی در اینجا به ذهنم می‌رسد؛ آیا در نظر شما ال‌جی‌بی‌تی‌ها در طول اقامت خود در ترکیه، بیشتر در معرض بیماری یا حوادث مرتبط به سلامت قرار دارند؟ آیا کارمندان بیمارستان‌ها تعصب نسبت به بیماران پناهجوی ال‌جی‌بی‌تی خود دارند؟ آیا ال‌جی‌بی‌تی‌ها در روندی آشکارا متفاوت از دیگر پناهجویان مقیم ترکیه، درمان نمی‌شوند؟

در عمل پناهجویان ال‌جی‌بی‌تی عموماً در شهرهای کوچکی مقیم می‌شوند که در آن‌ها حتی شهروندان ال‌جی‌بی‌تی ترکیه هم جرات

سوال: خانم حائریا، می‌توانید به ما توضیحی کوتاه درباره‌ی کائوس جی‌ال و مدل خدماتی بگویید که این سازمان به پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی ایرانی ارائه می‌دهد؟ بنا بر محدودیت‌های جغرافیایی که در پیمان سال ۱۹۵۱ و پروتوکل سال ۱۹۶۷ میلادی بر آن‌ها تاکید شده است، دولت ترکیه تنها به پناهجویان کشورهای اروپایی، پناهنده‌گی اعطاء می‌کند. هرچند این اجازه به پناهجویان و پناهندگان کشورهای غیراروپایی داده شده است تا در طول بررسی پرونده‌اش در یوان‌اچ‌سی‌آر در خاک ترکیه اقامت موقت دریافت کنند.

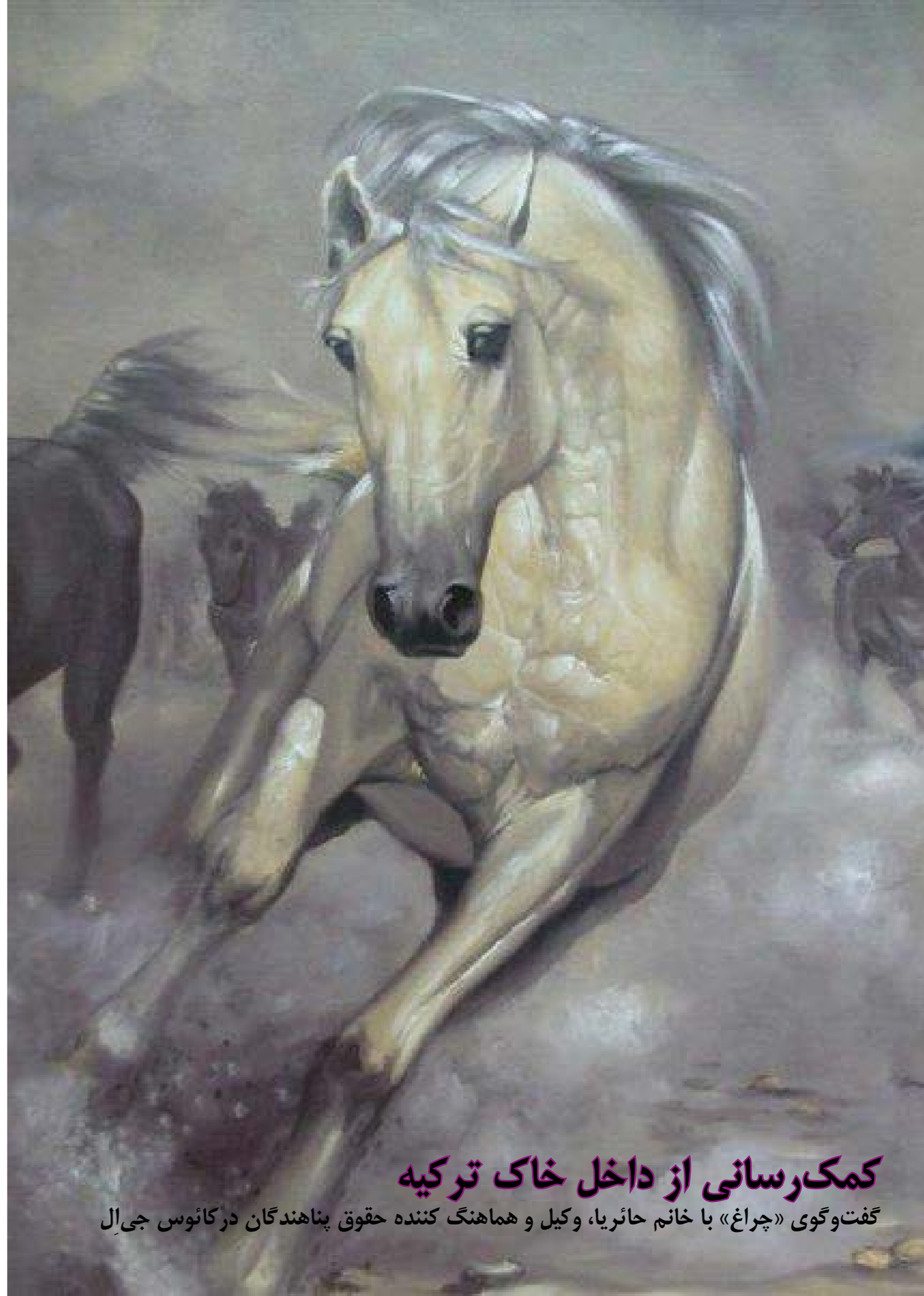
از سال ۲۰۰۷ میلادی، سازمان کائوس جی‌ال از پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی حمایت می‌کند. من شخصا سه سال است در موضوعات مرتبط به پناهندگان کار می‌کنم. در این بافت کاری، من در برنامه‌های زمانی منظم به شهرهای پناهنده‌پذیر می‌روم، هدف من شهرهایی است که پناهجو و پناهنده‌ی ال‌جی‌بی‌تی داشته باشند و مستقیماً در زمینه‌ی مشکلات اقامت موقت آن‌ها در ترکیه کار می‌کنیم. از چهره‌هایی که منفرد با ما مصاحبه می‌کنند، مستقیماً اطلاعات را کسب می‌کنند و از آن‌ها اطلاعاتی می‌گیرم که بتوانم مرتب با آن‌ها در تماس باشم.

اگر یکی از پناهجویان و پناهندگان مکتوب به من اجازه بدهد، می‌توانم پرونده‌ی آن‌ها در یوان‌اچ‌سی‌آر را دنبال کنم و می‌توانم همراه آنان به مصاحبه‌ی اصلی‌شان (the RSD) بروم.

هرچند همراهی ما فقط محدود به فرآیند یوان‌اچ‌سی‌آر نمی‌شود. سازمان ما همچنین در زمینه‌ی خدمات اجتماعی و کمک‌های پزشکی، مشکلات زندگی روزمره و غیره کمک‌هایی ارائه می‌دهد. من وکیل هستم؛ می‌توانم در زمینه‌ی مشکلات پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی با پلیس یا دیگر مقامات رسمی کشور، مذاکره کنم. همچنین می‌توانم به پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی، مشاوره حقوقی لازم را بدهم.

آنکارا عموماً تا پنج ساعت با شهرهایی فاصله دارد که پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی در آن‌ها مقیم هستند. در نتیجه‌ی این امر، در موارد ضروری می‌توانیم مستقیماً دخالت کنیم. همچنین با ان‌جی‌اوه‌ای محلی در تماس هستیم که می‌توانند به پناهجویان کمک کنند، می‌توانیم در صورت نیاز از کمک این ان‌جی‌اوها برای حل مشکلات پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی نیز کمک بگیریم. کائوس جی‌ال تنها سازمانی است که در حمایت از پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی داخل خاک ترکیه کار می‌کند و مدافع حقوق آن‌ها در خاک ترکیه است. دیگر ان‌جی‌اوها موارد مرتبط به ال‌جی‌بی‌تی‌ها را به ما محول می‌کنند.

سوال: توضیح مختصری در مورد مرجان اهورایی به ما می‌دهید، پناهجوی ترنس‌سکشوال که ماه گذشته درگذشت. می‌دانیم که شما در آخرین روزهای حیات او،



کمک‌رسانی از داخل خاک ترکیه

گفت‌وگوی «چراغ» با خانم حائریا، وکیل و هماهنگ کننده حقوق پناهندگان در کائوس جی‌ال

ظهور آشکار خود در جامعه را ندارند. در نتیجه در بیمارستان‌ها با آن‌ها با تبعیض رفتار می‌شود. همچنین به‌خاطر پیش‌داوری پزشک‌ها و کارمندان بیمارستان‌ها، آن‌ها را با اکراه در بیمارستان‌های شهرهای خود قبول می‌کنند. بیشتر پزشک‌ها و روان‌شناس‌های مقیم در این شهرها به موضوع هویت جنسی و درک و شناخت جنسیتی آگاهی ندارند.

به عنوان مثال، پناهجویان ترنسکشوال می‌گویند که پزشکان شهرهای آن‌ها آگاهی کافی در مورد فرآیند تغییر جنسیت ندارند. برخی از آن‌ها می‌گویند بر بیمارستان‌ها مانند نمونه‌های استثنایی و آزمایشی با آن‌ها برخورد می‌شود و پزشکان می‌خواهند جزئیات بدن آن‌ها را بیازمایند. راه‌حل‌های کوتاه‌مدت در این میان کافی نیست. ما نیازمند حمایت قانونی، آموزش و همچنین بالا بردن سطح آگاهی در جامعه هستیم؛ مقامات مسئول باید با همراهی سازمان‌های مرتبط به امور ال‌جی‌بی‌تی کار کنند که در زمینه‌ی رسیدن به حقوق پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی نیز کار می‌کنند.

سوال: شما وکیل، همچنین مسئول کائوس جی‌ال هستید

و با پناهجویان کار می‌کنید، اگر اشتباه نکنم، با پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی دیگر کشورها هم رودررو می‌شوید. می‌توانید به ما در مورد بزرگ‌ترین مانع‌تان برای کمک به این دسته پناهجویان بگویید، یا در مورد مسائل مرتبط به ال‌جی‌بی‌تی خود ترکیه بگویید؟

بیشتر موکل‌های ما از کشور ایران هستند. اما ما از تمامی پناهجویان ال‌جی‌بی‌تی داخل خاک ترکیه، حمایت می‌کنیم. من موکل‌هایی از عراق و مصر داریم. ال‌جی‌بی‌تی ایران دارای شبکه‌ای واقعاً گسترده درون خود است و در نتیجه آن‌ها می‌توانند به همدیگر کمک کنند و همچنین می‌توانند اطلاعات را در اختیار همدیگر قرار بدهند. منظورم وجود نوعی همبستگی است. در این روند حتی پناهندگان و پناهجویان ال‌جی‌بی‌تی خود کمک می‌کنند تا مشکلات موجودشان حل بشود اما نمی‌توانم از وجود چنین شبکه‌ای در میان پناهجویان کشورهای دیگر داخل ترکیه صحبت کنم.

مشکل عمده‌ی ما این است که نمی‌توانیم به پناهجویان ال‌جی‌بی‌تی دسترسی پیدا کنیم که داخل جامعه‌ی ملیتی خود، آشکارا با هویت



خود زندگی نمی‌کنند.

سوال: می‌توانید در مورد قوانین ترکیه نسبت به دسترسی پناهجویان و پناهندگان به شناخت و درمان بیماری‌هایشان بگویید؟ چه امکاناتی در طول اقامت پناهندگان در خاک ترکیه در اختیارشان قرار می‌گیرد یا اصلاً امکاناتی وجود دارد؟ برای پناهجویان بهتر است نسبت به حقوق و محدودیت‌های خود، آشنایی پیدا کنند.

بنا بر مقررات موجود، پناهجویان و پناهندگان خود مسئول روند درمانی خویش هستند. اگر آن‌ها نتوانند هزینه‌های درمان خود را تأمین کنند، بعد دولت تا حدی کمک‌هایی ارائه می‌دهد. کمک‌های دولتی مرتبط به روند درمانی پناهجویان و پناهندگان توسط بهزیستی ترکیه (سوسیال) و بنیادهای وابسته مهیا می‌شوند و در هر شهر توسط مقامات دولتی عرضه می‌شوند. به‌منظور سود بردن از کمک‌های پزشکی و درمانی، پناهجویان و پناهندگان می‌بایست به دفتر اطباء خارجه‌ی شهر خود بروند و هزینه‌ی اقامت پرداخت کرده و کیمپلک آبی (اقامت موقت رسمی) خود را دریافت کرده باشند.

اجرای این امر شهر به شهر متفاوت است چون دفتر اطباء خارجه و بهزیستی و سازمان‌های وابسته هرکدام منابع مختلف در زمینه‌ی کمک‌های پزشکی در اختیار خود دارند.

پناهجویان و پناهندگان در خاک ترکیه مشکلاتی جدی در زمینه دسترسی به خدمات مرتبط به سلامتی خود دارند و این موضوع به‌خاطر ساختار بروکراسی (اداری) کشور است.

در مورد بیماری‌های سخت مانند اچ‌آی‌وی یا هپاتیت که نیازمند هزینه‌های بالای درمانی خود هستند، بهزیستی هیچ‌گونه کمکی نمی‌تواند ارائه بدهد. مشکل نبود دارو در چنین بیماری‌هایی معنایش کنار گذاشته شدن درمان است و احتمالاً می‌تواند تأثیرهایی بسیار مخرب در زندگی بیماران خود بگذارد.

سوال: شما وکیل و فعال در زمینه‌ی پناهندگان و پناهجویان ال‌جی‌بی‌تی هستید، به ما در مورد قوانین پناهندگی در کشور ترکیه می‌گویید؟ این قوانین چه در زمینه‌ی بیمه‌ی درمانی پناهندگان می‌گوید؟

برابر با قوانین جدید، در آینده، خدمات عمومی مراقبت درمانی برایشان تضمین شده است. این قدمی بسیار بزرگ در زمینه‌ی دسترسی آنان به خدمات درمانی است. هر چند قوانین جدید تا حداقل یک سال دیگر، اجرایی نخواهند شد.

همچنین تغییراتی در فرآیند پناهجویی رخ خواهد داد و امیدوارم تغییراتی مفید باشند. هر چند باید این را در عمل ببینیم.

در آپریل ۲۰۱۳ ما همراه همدیگر با پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی مقیم سه شهر صحبت مستقیم داشتیم و مشکلات و پیشنهادهای آنان در زمینه‌ی همکاری‌های مشترک کائوس جی‌ال، ایرکو و هارت‌لند دریافت کردیم. هشتمین دیدار جهانی علیه هموفوبیا

که در ۱۱ می ۲۰۱۳ در آنکارا، کارگاهی با موضوع «تبعیض و خشونت علیه پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی در ترکیه و سختی‌های آن‌ها در زمینه‌ی دسترسی به خدمات پزشکی» برگزار خواهیم کرد. در این کارگاه ان‌جی‌اوه‌ای مرتبط به امور و حقوق پناهندگان شرکت خواهند داشت. ما نتایج دیدارهای خودمان در شهرهای پناهنده‌پذیر را همراه با قوانین جدید بحث خواهیم کرد تا به‌دنبال رسیدن به راه‌حلی برای مشکلات موجود باشیم.

در کائوس جی‌ال ما تنها دنبال کمک‌رسانی به پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی نیستیم بلکه دنبال رسیدن به سطح حمایت قانونی موثرتری برایشان هستیم. ما گزارشی در سال ۲۰۱۱ در مورد وضعیت پناهجویان و پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی در خاک ترکیه آماده کردیم و آن را در اختیار مقامات دولتی نیز قرار دادیم.

سوال: پیشنهادهای شما به پناهجویان و پناهندگان در مورد وضعیت سلامتی‌شان چیست؟

واقعاً الان هیچ حرفی ندارم. چون دسترسی به درمان فقط در دست خودشان است یا وابسته به ان‌جی‌اوها.

سوال: پیشنهادهای شما برای جلوگیری از مصائبی مانند درگذشت مرجان چیست، پیشنهادهایی که مرتبط به جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی باشد و بتواند از طریق کائوس جی‌ال و ایرکو اجرایی شود، همان‌طور که در یک مطلب وب‌سایت خودتان گفتید، یک دوست شما نیز به‌واسطه‌ی بیماری و مشکلات آن جان خود را از دست داده بود.

حمایت روزمره در کوتاه‌مدت راه‌حل ما است. ما باید دنبال لابی‌زدن در زمینه‌ی مشکلات درمانی باشیم. همچنین فکر می‌کنم ما باید در سطح جامعه آگاهی عمومی را بالاتر ببریم تا مردم با مسائل مرتبط به سلامت جسمی آشنا بشوند و از پیش‌داوری در مورد بیماری‌های جنسی، دست بردارند.

سوال: حرف آخر شما در این مصاحبه به خوانندگان چراغ؟ همان‌طور که در طول مصاحبه قید کردم، کائوس جی‌ال تنها ارائه دهنده خدمات به شما نیست بلکه سعی می‌کند برای رسیدن به حقوق قانونی بهتری برایتان نیز تلاش کند. پناهندگان ال‌جی‌بی‌تی با حرف‌ها و نظرها و پیشنهادهای خودشان کمک بسیار بزرگی به ما هستند و کمک می‌کنند سیاست‌گذاری بهتری داشته باشیم.

سوال: در پایان، از حمایت‌های شما تشکر می‌کنیم و همچنین از نقش موثر شما در کمک به مرجان در آخرین روزهای حیات او در بیمارستان و همچنین بعد از درگذشت او برای برگزاری مراسم‌های گوناگون، تشکر می‌کنیم. می‌دانیم که شورای مرکزی ایرکو و همچنین دوستان ما در ترکیه عمیقاً در این موضوع شریک هستند.

ممنون از شما برای همراهی و کارهای انجام گرفته.



توضیح: برای آشنایی به منابع مقاله، لطفاً مقاله را در لینک اصلی آن باز کنید:

<http://www.radiozamaneh.com/61164>

مرجان اهورایی، پناهجوی تراجنسیتی ایرانی در روز ۱۴ فروردین ماه ۱۳۹۲ در بیمارستانی در کایسری ترکیه، به دلیل عدم دسترسی به بهداشت و درمان مناسب و پیچیدگی‌های ناشی از عفونت ریوی جان خود را از دست داد.

مرجان اهورایی که ۲۹ سال سن داشت، متولد تبریز بود و پیش از ورودش به ترکیه و اسکان در شهر اسپار تا در تهران زندگی می‌کرد. او دوره دبیرستان را شبانه گذرانده و تحصیلاتش را در رشته معماری ادامه داده بود. مرجان در ترکیه بدون اجازه کار، در یک کارگاه تولید اجاق گاز به همراه چند پناهجوی مرد همجنسگرا و دو زن همجنسگرای ایرانی کار می‌کرد. او به دلیل این کار، به‌طور مستقیم در معرض آسیب‌های ناشی از استنشاق مواد شیمیایی قرار داشت و در نهایت به دلیل عفونت ریوی در بیمارستان بستری شد و جان خود را از دست داد.

مرجان حدود چهارده ماه در ترکیه اقامت داشت و در انتظار انتقال به کشور مقصد بود. گذراندن مراحل مختلف پذیرفته شدن توسط سازمان ملل متحد به عنوان پناهجو و پناهنده شدن به کشور میزبان و انتقال به مقصد نهایی، برای هیچکس آسان نیست. پناهجوه‌های تراجنسیتی

اما به طور مداوم نیاز به خدمات پزشکی دارند که در دوران سخت پناهجویی اغلب به دلیل نداشتن امکانات مالی از آن بی‌بهره‌اند.

خشونت مضاعف به تراجنسیتی‌ها

تراجنسیتی‌های ایرانی پناهجو در ترکیه نه تنها قربانیان تبعیض اجتماعی در ایران هستند، بلکه با ورود به شاهراه‌های مهاجرت، فضاهای اجتماعی ناآشنا، از دست دادن منابع ایجاد درآمد در فضاهای بومی و عدم دسترسی به خدمات تأمین اجتماعی، بهداشت، درمان و پزشکی، آسیب‌پذیرتر می‌شوند.

در بیشتر کشورهای جهان، به خصوص کشورهای در حال توسعه مسئله ارائه خدمات بهداشتی و پزشکی به تراجنسیتی‌ها، از اولویت‌های سیستم‌های تأمین اجتماعی نیست. این در حالی است که تراجنسیتی‌ها به دلیل شرایط خاص و مراحل مختلف تغییر جنسیت، نیاز به مشاور و پزشک دارند.

به غیر از مسئله خدمات پزشکی، به دلیل اینکه تراجنسیتی‌ها با به نمایش گذاشتن هویت جنسی دلخواه خود، عرف‌های اجتماعی را متزلزل می‌کنند، معمولاً قربانی انواع خشونت‌های جنسی و نفرت‌ورزی‌های همجنسگراستیز می‌شوند. تراجنسیتی‌ها قربانیان عمده قتل‌های خشونت‌آمیز و از روی نفرت در سراسر جهان نیز هستند.

بر اساس گزارش پروژه تحقیق و تفحص کشتار تراجنسیتی‌ها، ۲۵۶ تراجنسیتی در سال ۲۰۱۲ در جهان به قتل رسیدند. این رقم نسبت به سال ۲۰۱۱ که ۲۲۱ ترنس در جهان قربانی قتل خشونت‌آمیز شدند، ۲۰ درصد افزایش داشته است.

آمار فوق می‌تواند بیشتر از این هم باشد. در بسیاری از کشورها، داده‌های آمار قتل و خشونت بر اساس جنسیت به تقسیم‌بندی زن و مرد محدود می‌شود. به این ترتیب مقتولان تراجنسیتی در یکی از این دو دسته (یا زن یا مرد) محسوب می‌شوند و به عنوان تراجنسیتی در نظر گرفته نمی‌شوند. به همین دلیل جمع‌آوری آمار تراجنسیتی‌هایی که در جهان به قتل رسیده‌اند، به طور منظم غیر ممکن است.

کشور ترکیه که مقصد اول بسیاری از پناهجویان ایرانی است، بالاترین آمار خشونت نسبت به تراجنسیتی‌ها را نسبت به کل کشورهای اروپایی دارد. پناهجویان دگرباش ایرانی در ترکیه نسبت به ایران زندگی آزادانه‌تری دارند، اما بر اساس گزارش دفتر کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر، قوانین جمهوری ترکیه از دگرباشان در مقابل خشونت، سوء استفاده و تبعیض قانونی و فراقانونی مخصوصاً خشونت پلیس، حمایت نمی‌کند. در طول سال ۲۰۱۲، شش تراجنسیتی در ترکیه به قتل رسیدند و در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱، تنها در شهرهای آنکارا و استانبول حداقل هشت تراجنسیتی به قتل رسیدند.

در ادامه سیاست‌های کنترل پناهندگان دولت ترکیه، افرادی که به سازمان ملل متحد درخواست پناهندگی داده‌اند تنها در چند شهر خاص این کشور می‌توانند اقامت داشته باشند. مرجان در ابتدا در اسپار تا اسکان داده شده بود، ولی محل اقامتش را به کایسری تغییر داده بود؛

از این جهت باید هر ماه به اسپار تا می‌رفت تا اجازه اقامتش را تمدید کند. این رفت و آمدها برای کسب اجازه اقامت، خود هزینه اضافه بر گردن پناهجویی بود که وضعیت مالی مناسب، حمایت مالی دولتی و یا کمک هزینه برای استفاده از خدمات بهداشتی و پزشکی نداشت. همچنین مسافرت در راه‌ها خصوصاً در شهرهای غیر توریستی، امکان مواجهه با پلیس پرخشونت را برای پناهجویان بیشتر می‌کند.

مهاجرت تراجنسیتی‌های ایرانی

ایران پس از تایلند، بیشترین آمار عمل جراحی تغییر جنسیت را دارد و از این رو به «بهشت تراجنسیتی‌ها» مشهور است. با وجود اینکه تراجنسیتی‌ها در قوانین ایران جایگاه «قانونی» رسمی ندارند، به دلیل فتوای تغییر جنسیت آیت‌الله خمینی، اجازه تغییر جنسیت دارند. همچنین قوانین ثبت احوال کشور ایران به تراجنسیتی‌ها اجازه اخذ شناسنامه جدید با جنسیت و نام جدید می‌دهد. در چنین شرایطی، چرا مرجان تصمیم به مهاجرت و ترک «بهشت تراجنسیتی‌ها» گرفت؟

خود او عدم همراهی خانواده‌ها و خشونت خانگی را دلیل عمده‌ای می‌داند: «... دوستانم و همه من را مرجان صدا می‌کنند ولی خانواده‌ام نه. به‌خاطر تعصبی که دارند نمی‌توانند قبول کنند. از وقتی که این مشکل را داشتم خانواده در جریان بودند و رفتارهای من را می‌دیدند. من یک هم‌بازی داشتم به نام معصومه که باهاش وقتی بازی می‌کردم متوجه شده بودم توی بعضی بازی‌ها که اندام جنسی او شبیه به من نیست. روزی به مادرم گفتم ماما چرا اندام جنسی معصومه شبیه من نیست؛ مگر دختر نیستیم؟ این‌ها توی فکر رفتند که چه جوابی به من بدهند. چون فکر می‌کردند چیز زشتی است که راجع به آن‌جا صحبت کنیم، ولی گذشت و روزها گذشت تا من کلاس اول دبستان می‌خواستم بروم. دیدم موهایم را کوتاه کردند، با ماشین زدند و روپوش پسرانه تنم پوشانده‌اند. من فکر می‌کردم دخترم. تا آن موقع فکر می‌کردم دخترم و بعد فهمیدم که پسرم و باید در نقش یک پسر باشم. همیشه فکر می‌کردم خواب‌ام. یک صبحی که از خواب بیدار می‌شوم یک معجزه‌ای شده. یا من دختر شدم یا شاید اصلاً آن چیزهایی که فکر می‌کردم کابوس و خواب بوده.»

مرجان این نکات را در مصاحبه‌ای مطرح کرده است که توسط شادی امین درست پس از خروج مرجان از ایران در اواخر فوریه ۲۰۱۲ انجام شده بود. این مصاحبه در پیوند با پروژه «نه! به تغییر جنسیت اجباری» است که از سوی سازمان «عدالت برای ایران» و با پشتیبانی و همکاری «شبکه لژیون‌های ایرانی» (شش‌رنگ) هم اکنون در جریان است.

دوستان نزدیک مرجان در ترکیه روایت می‌کنند که او در حریم منزل مادر و پدرش در ایران امنیت نداشته است و قربانی خشونت خانگی بود. بر اساس گفته‌های دوستانش، مرجان توسط یکی از اقوامش و گروهی از دوستان او مورد تجاوز جنسی گروهی قرار گرفته بود.

در قسمتی از گفت‌وگو، مرجان به شادی امین توضیح می‌دهد که چرا زندگی در ترکیه را با همه مشکلات آن ترجیح می‌دهد: «اینجا

[ترکیه] هم آمدم؛ نمی‌دانم برگردم، اصلاً به فکر هیچ‌جا رفتن نیستیم. می‌مانم هرچوری شده می‌مانم ولی آنجا [ایران] نه. چون دیگر اینجا زندگی است. اینجا مرجان‌ام. اینجا خودم هستم؛ اینجا اجازه می‌دهند این‌جوری باشم، خودم‌ام، آرایش کنم. از این به بعد چطوری می‌خواهم زندگی کنم و چطور بمیرم. آن مهم است.»

هورمون‌درمانی زیر نظر پزشک یا خود‌درمانی؟

همه افراد تراجنسیتی لزوماً علاقه به تغییر جنسیت از طریق عمل جراحی تغییر جنسیت یا هورمون‌درمانی ندارند. در میان آن عده‌ای که از طریق جراحی پلاستیک، عمل تغییر جنسیت، عمل جراحی بازسازی آلت تناسلی و هورمون‌درمانی بدن‌های خود را به هویت جنسی انتخابی‌شان تغییر می‌دهند، با پیچیدگی‌های مربوط به سلامت فیزیکی و روحی، روبه‌رو می‌شوند.

اجبار افراد به انجام هر کدام از روش‌های مختلف تغییر جنسیت، توسط نهادهای بین‌المللی همچون سازمان ملل محکوم شده است. برخی معتقد هستند که این اجبار در مورد تراجنسیتی‌های ساکن ایران در مراحل مختلف تغییر جنسیت اتفاق می‌افتد. اینکه عاملیت و رضایت فرد تراجنسیتی تا چه حد تحت تاثیر شرایط تحمیلی فراقانونی در ایران است، محل اختلاف است. برخی معتقد هستند که افراد با عاملیت شخصی تصمیم به تغییر جنسیت از طریق عمل جراحی یا هورمون‌درمانی می‌گیرند و برخی دیگر بر این باورند که افراد تراجنسیتی در شرایطی تصمیم می‌گیرند که از تمامی عوارض جانبی، فلسفه‌های متفاوت تراجنسیتی بودن و گزینه‌های مختلف انتخاب هویت جنسیتی آگاهی ندارند.

مرجان یک تراجنسیتی مرد به زن بود که جراحی پلاستیک، موزدایی و هورمون‌درمانی را انتخاب کرده بود. هورمون‌درمانی در کشورهای در حال توسعه و در میان جامعه تراجنسیتی‌ها تبدیل به معضلی جدی شده است.

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، کمبود پرسنل پزشکی آگاه به مسائل تراجنسیتی‌ها، نگرش منفی نسبت به افراد تراجنسیتی در جامعه و به خصوص در میان بخشی از کارکنان بهداشت و درمان، سطح درآمد پایین در جامعه فراجنسیتی، سطح تحصیلات پایین در میان تراجنسیتی‌ها و تضعیف مداوم اقتصادی به دلیل امتناع از استخدام تراجنسیتی‌ها منجر به این شده است که افراد تراجنسیتی تمایل به مراجعه به پزشک کمتر داشته باشند.

مسئله تنها عدم تمایل برای مراجعه به پزشک نیست. آموزش محدود در مسائل مربوط به سلامت تراجنسیتی‌ها در میان پزشکان، مراجعه به پزشک را برای تراجنسیتی‌ها کاری بیهوده می‌کند. وقتی پزشک معالج نداند که شرایط ویژه کسی که درخواست هورمون‌درمانی دارد چیست، با آخرین تحقیقات در حوزه هورمون‌درمانی به قصد تغییر جنسیت آگاه نباشد و نداند روند هورمون‌درمانی به چه صورت باید صورت بگیرد، مراجعه به پزشک می‌تواند کم فایده باشد. در دسترس

بودن و کم هزینه بودن هورمون‌های تزریقی و قرص‌های هرمونی در برخی از کشورها (از جمله ایران) بسیاری از تراجنسیتی‌ها را تشویق به خوددرمانی می‌کند.

نظارت پزشکی متخصص در غدد، فیزیولوژی تغییر جنسیت و هورمون‌درمانی مخصوص تراجنسیتی‌ها الزامی است. استفاده از هورمون‌های جنسی، در حالی که اغلب در تولید برخی از تغییرات مورد نظر افراد تراجنسیتی موثر است، همچنین ممکن است همراه با عوارض جانبی خطرناک باشد.

تحقیقاتی در خصوص عوارض خوددرمانی در میان تراجنسیتی‌های ایرانی منتشر نشده است، اما در میان کشورهای در حال توسعه، کشورهای آسیای جنوب شرقی شرایط مشابه با تراجنسیتی‌های ایران دارند. بررسی‌های میدانی و تحقیقات سام وینتر و سرژ دوسانتوسه نشان می‌دهد که در کشورهای جنوب آسیا، ۸۸ درصد تراجنسیتی‌ها حتی اگر به پزشک هم مراجعه کرده باشند، در ادامه به خوددرمانی روی می‌آورند. مشکل این نوع خوددرمانی این است که معمولاً با فرض «هرچه مصرف هورمون بیشتر باشد، نتیجه نیز بهتر خواهد بود» عمل می‌کنند. این افزایش دوز هورمون، موجب افزایش خطرات و عوارض جانبی می‌شود.

تراجنسیتی‌های زن به مرد معمولاً از ترکیب هورمون‌های استروژن، پروژسترون، همراه با هورمون‌های مخصوص بلوکه کردن اثر آندروژن‌ها (که به نام مسدودکننده‌های هورمون‌های مردانه یا ضد آندروژن نیز معروف هستند) به طور گسترده‌ای استفاده می‌کنند.

عوارض خوددرمانی هورمونی

سام وینتر و سرژ دوسانتوسه که در مورد خوددرمانی هورمونی و اثرات آن بر تراجنسیتی‌های مرد به زن ساکن کشورهای آسیای جنوبی تحقیق کرده‌اند، معتقد هستند عوارض اوردوز هورمونی در تراجنسیتی‌ها که به طور مداوم هورمون‌درمانی می‌کنند، به مراتب خطرناک‌تر از مصرف بیش از حد اتفاقی یا پراکنده هورمون‌هاست.

استروژن و ضد آندروژن‌ها اثرات مشابهی بر بدن دارند که موجب تغییرات مطلوب تراجنسیتی‌های مرد به زن می‌شوند. هر دوی این هورمون‌ها در صورت مصرف مداوم موجب افزایش سایز نوک پستان، رشد پستان، کاهش سرعت رشد موهای صورت و بدن و در نتیجه کاهش طاسی، نرمی پوست، نازک شدن پوست، کاهش توده عضلانی، تغییر تجمع چربی بدن در برخی از اندام‌ها، کاهش اندازه بیضه‌ها، ایجاد آرامش، احساس رضایت، کاهش پرخاشگری و در نهایت تغییر شکل پدن به چارچوب کلی تنانه زنانه می‌شوند. افزایش آرامش عاطفی معمولاً تاثیر ایجاد همین تغییرات است که مطلوب افراد تراجنسیتی مرد به زن است.

همین داروهای هورمونی اما در صورت مصرف مداوم، طیف وسیعی از اثرات جانبی مضر دارند: به طور کلی موجب کاهش میل جنسی، کاهش قابلیت برانگیختگی آلت جنسی، کاهش تولید اسپرم و مایع

چراغ/ نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۵/خرداد ۱۳۹۲

انزال می‌شوند. بسیاری از افراد از درد عضلانی و اسکلتی، درد بیضه‌ها، ناتوانی جنسی، ناباروری دائمی، خستگی و خواب‌آلودگی، اختلال‌های خلقی (شامل افسردگی، تحریک‌پذیری، گریه بی‌دلیل یا خشم)، کاهش جسارت، تیره شدن پوست، پوست خشک، ناخن‌های شکننده و افزایش وزن ناخواسته رنج می‌برند.

مصرف بیش از حد استروژن این عوارض را دارد:

افزایش فشار خون، افزایش ریسک مشکلات قلبی عروقی، حمله قلبی، خطر لخته شدن خون یا همان آمبولی، آسیب دائمی به ریه، مشکلات مزمن تنفسی، آسیب مغزی، افزایش رسوب‌های عمیق چربی اطراف اندام‌های حیاتی بدن، دیابت و بیماری‌های قلبی، افزایش خطر ابتلا به سنگ صفرا، تهوع، استفراغ، سردرد و میگرن، ترشح شیری رنگ از **سینه و خطر ابتلا به سرطان سینه**.

مصرف بی‌رویه ضد آندروژن‌ها موجب تغییر در تعادل فیلتر ادرار در کلیه، تغییرات فشار خون، بالا رفتن میزان پتاسیم در خون می‌شود که خود می‌تواند منجر به تغییراتی در ریتم قلب و افزایش خطر مرگ شود. در نهایت، تمام هورمون‌های مورد استفاده تراجنسیتی‌های مرد به زن از جمله استروژن، ضد آندروژن‌ها و پروژسترون می‌توانند به کبد افراد فشار مضاعف بیاورند و منجر به بیماری‌های کبدی شوند.

مرجان اهورایی از جمله تراجنسیتی‌های ایرانی بود که به دلیل کم بودن درآمد و نبود امکانات پزشکی به خوددرمانی رو آورده بود و در نتیجه دچار مشکلات تنفسی و ربوی شده بود که کارکردن در محیط نامناسب آلوده به مواد شیمیایی و گاز نیز مزید بر شدت آن افزوده بود.

او از تنگی نفس، سرفه‌های خشک و درد قفسه سینه رنج می‌برد.

یکی از دوستان او در این زمینه می‌گوید: «او گفته بود که دیگر نمی‌تواند کار کند و ریه‌اش دچار مشکل شده بود. دکتر رفته بود و دکتر گفته بود که ناراحتی ریه دارد.» چند هفته بعد هم به دوستش زنگ می‌زند و می‌گوید که به‌خاطر ذات‌الریه در بیمارستان است. مرجان می‌گفت وقتی سرفه می‌کند کبود می‌شود. دوستش می‌گوید که او به‌سختی می‌توانست حرف بزند و در بیمارستان زیر کپسول اکسیژن بود. گروهی از دوستانش معتقد هستند که کار در شرایط نامناسب موجب عفونت ریه او شده و بعد هم ذات‌الریه او را از پای در آورده است، ولی گروه دیگری هم هستند که روایت دیگری از چگونگی مرگ مرجان ارائه می‌دهند.

مرجان تصمیم خود را برای تغییر جنسیت گرفته بود. او پس از مراجعت به کلینیک روان‌پزشکی تهران در خیابان طالقانی و پس از طی مراحل اولیه، عمل پروتز سینه را در ایران انجام داده بود و مانند شمار زیادی از ترنسکشوال‌های ایرانی، بدون مشاوره و مراقبت پزشک معالج، به خود-هورمون‌تراپی می‌پرداخت و این خود-درمانی را در ترکیه هم ادامه داده بود. دوست مرجان هم این موضوع را تأیید می‌کند و می‌گوید «مرجان پروتز سینه داشت ولی سکس‌چنج کامل نکرده بود. لیزر و هورمون‌درمانی کرده بود و هورمون‌درمانی را ادامه می‌داد.»

او در جواب این پرسش که مرجان زیر نظر کدام دکتر در ترکیه هورمون‌درمانی را ادامه می‌داد گفت که «قرص‌های هورمون را بدون تجویز دکتر می‌خورد. او از دوستانش می‌خواست قرص‌های هورمون را از ایران برایش بفرستند.» دوست مرجان اضافه می‌کند که مرجان از قصدش برای عمل تکمیلی تغییر جنسیت خبر داده است و شواهد نشان می‌دهند که او این قصد را به اجرا در آورده است. دوست دیگری از شکایت مرجان از عفونت و احساس درد در مجاری ادرار می‌گوید.

به رسمیت شناختن هویت جنسیتی افراد تراجنسیتی

تمام این تغییرات پر هزینه مالی و جانی را افراد تراجنسیتی متحمل می‌شوند، چراکه مایل هستند در جنسیت دلخواه خود زندگی کنند. داستان مرگ مرجان، اولین و آخرین داستان مرگ دلخراش افراد تراجنسیتی به دلیل نبود امکان مالی و نداشتن امکانات پزشکی مناسب نخواهد بود.

مرگ مرجان، داستان شکست انسانیت در به رسمیت شناختن گسترده افراد تراجنسیتی و نیازهای بهداشتی و پزشکی آنهاست. مراقبت‌های بهداشتی و حق بهداشت و درمان عمومی و بدون تبعیض از افراد تراجنسیتی در ایران سلب شده است. پزشکان ایرانی پیرامون وضعیت افراد تراجنسیتی هیچ آموزشی نمی‌بینند و پزشکان متخصص در این حوزه در شهرهای بزرگ (بیشتر تهران) فعالیت می‌کنند و تراجنسیتی‌های شهرهای کوچک و روستاها دسترسی به پزشک متخصص ندارند.

همچنین نیازهای بهداشتی و پزشکی تراجنسیتی‌ها، حتی توسط نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل نیز به عنوان اولویت و حقوق بشر دیده نمی‌شود. پشتیبانی بین‌المللی نیز بیشتر در حوزه آموزش و پرورش و برنامه‌های پشتیبانی از بیماران اچ آی وی و ایدز ارائه می‌شود. عدم به رسمیت شناختن نیازهای بهداشتی و درمان تراجنسیتی‌ها تنها در سطح خانواده‌ها نیست و فراتر از آن در جامعه پیرامونی و حتی در جهان در حال توسعه، همچنان برقرار است. داروخانه‌ها شاید تنها نهادهای اقتصادی‌ای باشند که با فروختن دارو بدون نسخه پزشک یا در بازار سیاه، حداقل به خاطر سود اقتصادی خود و البته به صورت پرضر در تغییرات هورمونی و خوددرمانی تراجنسیتی‌ها نقش موثر دارند. در بازار سیاه هورمون‌ها، تراجنسیتی‌ها رسمیت دارند.

بعد از همه این تغییرات هورمونی، بسیاری از کشورها (ازجمله ایران و ترکیه) تا زمانی که عمل تغییر جنسیت و بازسازی اندام‌های تناسلی به طور کامل انجام نشده باشد، افراد تراجنسیتی را به رسمیت نمی‌شناسند. به این ترتیب آن دسته از تراجنسیتی‌ها که تمایلی به انجام عمل بازسازی اندام‌های تناسلی ندارند، حقوقشان به رسمیت شناخته نمی‌شود.

مرجان برای یافتن سرپناهی، از دوست خود در شهر اسپارثا خواسته بود که برای گرفتن پانسیون‌های رایگانی که برای زن‌ها تاسیس شده‌اند اقدام کند. دوست مرجان به اداره کمک به پناهندگان (آسام) در اسپارثا می‌رود و به او می‌گویند چون مرجان عمل تغییر جنسیت را کامل

چراغ/ نشریه دگرباشان جنسی/شماره ۷۵/خرداد ۱۳۹۲

انجام نداده است، به طور حقوقی مرد محسوب می‌شود و به همین دلیل شرایط لازم برای ورود به پانسیون‌های رایگان را ندارد و به این ترتیب او را نمی‌پذیرند.

مرجان در جای دیگری از گفت‌وگوی خود می‌آورد که «خانواده‌ها بیدار باشند که هوای بچه‌هایشان را که مثل ما هستند خیلی داشته باشند. درست است که مشکل قبول‌نشدنی است برای خیلی‌ها حتی در کشورهای دیگر. من چیزی بودم که در جامعه پدر و مادر پیشم نبودند... در شهر و دیار خودم پیش خانواده‌ام نمی‌توانستم باشم. درسم را هم که می‌خواندم ولی چه خواندنی! جایی با آن سر و وضع نمی‌توانستم کار کنم. شاید نمی‌دانم اگر روزی به خانواده‌ام حرف‌هایم را بگویم، بگویند که تف به رویت، کم گذاشتیم برایت؟ مگر کم بهت دادیم. نمی‌دانم چه جوابی برایش داشته باشم. نمی‌توانم هیچ‌کس را مقصر بدانم. ولی مراقب بچه‌های خودشان باشند. چیزی که از دست رفته واقعاً از دست رفته. نمی‌شود ترمیم و جبرانش کرد.»

مرجان غیر از مادر و برادر کوچک‌ترش که از او پس از مدتی پشتیبانی می‌کردند، همچون بسیاری از همجنسگرایان و تراجنسیتی‌های ایرانی، در خانواده مشکل داشت. پروتز سینه‌اش را گذاشته بود اما جراحی بازسازی اندام تناسلی را انجام نداده بود. به همین دلیل با نیروی انتظامی در ایران در رابطه با شیوه حضورش در جامعه به عنوان یک زن مشکل داشت. او به‌واسطه مناسبات اجتماعی و فرهنگ مردسالار مورد تهدید و آزار قرار گرفته بود و این آزار و تهدید محدود به مکان، زمان یا موقعیتی خاص هم نمی‌شد. او امیدوار بود که در کشوری دیگر شرایط بهتری برای زندگی داشته باشد. مرجان از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد و بخشی از این رنج، به‌خاطر داروهایی بود که مصرف می‌کرد. او هورمون‌تراپی را تحت نظر پزشک انجام نمی‌داد و باید دانسته شود که این شیوه معمولی در میان اکثر تراجنسیتی‌های ساکن کشورهای در حال توسعه است.

مهم نیست که کدام گمانه‌زنی در مورد مرگ نابه‌هنگام مرجان درست باشد، مهم این است که مرجان رفته است و این راه از او شروع نشده است و به همین هم ختم نخواهد شد. مرجان می‌گوید: «ای کاش برمی‌گشتم. آخر نمی‌شود، خیلی‌ها می‌گویند مانده بودی توی اتاق خیلی بهتر بود. می‌ماندی توی اتاق، نه بیرون می‌رفتی و نه دانشگاه می‌رفتی. تحمل می‌کردی. بهتر بود. آره الان می‌گویم ای کاش هیچ‌وقت نه درس خوانده بودم و نه این‌ها را داشتم. توی همان اتاق بودم خیلی بهتر بود. ولی آن موقع می‌گفتم نه، باید با زندگی‌ام بجنگم. چرا من توی اتاق بمانم. من شاعرم، نویسنده‌ام، نقاش‌ام باید خودم را پیدا کنم. ولی این سرکشی من که بگویم من می‌خواهم خودم باشم به قیمت این تمام شد که خانواده به من بگویند هر کاری می‌خواهی بکن. من نمی‌خواستم بهم بگویند هر کاری می‌خواهی بکن.»

مرجان اهورایی در ترکیه و در دوران گذار از روزهایی پر از ترس و دلهره و فشار و تهدید و تحقیر به زندگی‌ای که به قول خودش در آن می‌توانست «خودش باشد»، سه‌شنبه دوم آوریل زندگی را وداع گفت و قلب زجر کشیده‌اش برای همیشه از طپش باز ایستاد.

مرجان را در روز اول ورودش به ترکیه و در شهر ایسپارتا در روز ۱۷ فوریه سال قبل (۲۰۱۲) برای اولین بار دیدم. او ترنس سکس‌سوئل بود و در ایران بخشی از عمل تغییر جنسیت را انجام داده بود و هورمون تراپی می‌کرد. چهره‌ای زیبا داشت و خستگی راه در چهره‌اش دیده می‌شد، با این وجود با صمیمیت دعوتم را برای انجام یک مصاحبه پذیرفت. نزدیک به دو ساعت در مقابل دوربین من از زندگی و فشارهایی که بر او وارد شده حرف زد. از فشار و تحقیر مردهای نیروی انتظامی گرفته تا دانشجویان پسر دانشکده‌شان. از شرم خانواده و فشارهای آنها تا در و همسایه و دوستانش. مرجان در زمان انجام این مصاحبه ۲۸ سال سن داشت و یعنی که ۲۸ سال تجربه پنهانکاری و تحقیر شدن و مقاومت و مبارزه برای حق بودن را با خود داشت.

وقتی برای خوردن شام با عده‌ای از دوستان دیگر به مرکز شهر رفتیم، مرجان که پوستیژی بر سر داشت تا موهایش را آنطور که خود می‌پسندید، بلند و رنگ شده، نشان دهد، دقت وافری به نگاه‌های مردم داشت، بعد از مدتی متوجه شد کسی نگاه مخصوصی به او ندارد! با تعجب و خوشحالی گفت: «یعنی من برای اینها عادی هستم؟! یعنی اینها من رو به عنوان زن پذیرفتند؟! یعنی کسی به آدم دیگه متلک نمی‌گه؟!»

و من در نهران با شادی مرجان شریک بودم... اما می‌دانستم که علی‌رغم خروج از ایران هنوز آسمان مرجان و مرجان‌ها آبی و خالی از ابر نیست. می‌دانستم که برای جهانی عاری از این تبعیض‌ها هنوز راه درازی در پیش داریم. هنوز سفرها و رنج‌های بسیار را باید با هم تحمل کنیم و هنوز به یاری بیشتری نیاز داریم.

از مرجان پرسیدم «چرا نام مرجان را انتخاب کرده‌ای؟» با صدای خش‌دار و گرم خود که غم و خشمی نهفته در خود داشت پاسخ داد: «برای اینکه مرجان زنده و در عین حال بسیار سخت است و در اقیانوس زندگی می‌کند و در مقابل امواج مقاوم است.» و اگر شنونده داستان زندگی مرجان بودید می‌دانستید که این اسم حقیقتاً از ظلم رفته بر او و سختی و تاب و تحملش و سخت شدنش سخن می‌گوید.

مرجان شعر می‌گفت، نقاشی می‌کرد، معماری خوانده بود و برای امرار معاش خود رنج بسیار برده بود.

مرجان از میان ما رفت بدون اینکه حق دانستن دلیل مرگش را داشته باشیم. گمانه‌های متفاوت در رابطه با علت مرگ او نشان می‌دهد که دوستان و نزدیکان مرجان نتوانسته‌اند به طور جدی علیه این پنهانکاری‌های کاذب موضع بگیرند.

مرجان دوست داشت «خودش» باشد. او را در مرگ‌اش آنگونه که بود بپذیریم. مرجان رفت بدون اینکه تغییری در زندگی همجنس‌گرایان و ترنس‌چندرهای ایرانی را تجربه کرده باشد. اما بی‌شک طنین گام‌های مرجان خود در هموارتر کردن مسیر ما مثمر ثمر بوده و خواهد بود. با آرزوی دنیایی بهتر و جهانی عاری از انواع فویبا، یاد مرجان را گرامی می‌داریم. با هم به لحظاتی از گفت‌وگوی با مرجان نگاه می‌کنیم... این قطعه از مصاحبه در فرصت محدودی که داشتیم تهیه و ارائه می‌شود. در آینده نزدیک نسخه کامل‌تر را منتشر خواهیم کرد.

در این ویدئو مرجان از آروزهایش می‌گوید...

توضیح: برای تماشای نسخه‌ی ویدئو مصاحبه‌ی شادی امین با مرجان اهورایی، لینک زیر را باز کنید:

<http://www.rowzane.com/more-ett/-63-zanan/35-51-19-15-01-1392-12871.html>



هفته‌ی گذشته، در روز ۱۴ فروردین ۱۳۹۲، مرجان اهورایی (یک پناهنده‌ی تراجنس ایرانی) به خاطر پیچیدگی‌های ناشی از ذات الریه در شهر کابری ترکیه درگذشت. مرجان (یک تراجنس پس از عمل مرد به زن) در حدود دو سال پیش از ایران فرار کرده بود و در جستجوی زندگی بهتر به ترکیه پناهنده شده بود. مرجان برای اقامت در کانادا پذیرفته شده بود اما متأسفانه، قبل از اینکه پای او به خاک کانادا برسد، بیمار شد و در بیمارستان درگذشت.

در یک مصاحبه‌ی ویدیویی که توسط مرکز اسناد حقوق بشر ایران چند روز پس از فوت مرجان تهیه گردید، «سایه» (دوست نزدیک مرجان و یک پناهنده‌ی تراجنس ایرانی دیگر که در ترکیه در انتظار اسکان مجدد خود است) توصیف می‌کند که چگونه مرجان تسلیم بیماری خود شد. بر اساس گفته‌های سایه، مرجان هرگونه نگرانی در خصوص بیماری خود را نادیده می‌گرفت و اصرار داشت که بیماری او تنها یک سرماخوردگی ساده بیش نیست. اما سایه بر این باور است که مرجان، به خاطر محدودیت‌های مالی و ترس از اینکه به خاطر ظاهر خود در منظر عموم مورد آزار و اذیت قرار گیرد، از مراجعه به پزشک برای معالجه خودداری می‌کرد. این به قیمت زندگی او تمام شد.

در مصاحبه‌ی خود، سایه همچنین درباره‌ی رفتاری که او و دیگر تراجنسیت‌ها مانند مرجان در ایران با آن روبه‌رو هستند صحبت کرد؛ از جمله عدم توجه خانواده‌هایشان که روش زندگی و تعیین سرنوشت آنها را قبول ندارند. ایران از لحاظی در میان جوامع محافظه کار منحصر به فرد است، زیرا اجازه‌ی عمل تغییر جنسی به تراجنسیت‌ها می‌دهد، یعنی افرادی که هویت جنسی درونی یا جنسیت ظاهری آنها با ویژگی‌های فیزیکی آنها در هنگام تولد فرق دارد. با این حال، به رغم موجودیت چنین اختیاراتی برای همجنسگرایان ایرانی توسط دولت، بسیاری از همجنسگرایان ضربه‌ی روحی شدید ناشی از عوامل مختلف از جمله عدم پذیرش از جانب خانواده‌های خود (همانند نوعی که سایه در مصاحبه‌ی ویدیویی خود وصف کرده است) و تبعیض از جانب کارفرمایان و در کل جامعه‌ی ایرانی را تجربه می‌کنند.

سایه پیغام بسیار مهمی برای تمام کسانی که در سوگ فوت مرجان نشسته‌اند دارد: «مرجان»های دیگری هستند که احتیاج به کمک شما دارند.

طبق گزارش کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، جمهوری اسلامی ایران از نظر فرار پناهندگان به ترکیه رتبه سوم را در بین کشورهای جهان دارا می‌باشد. تنها سوریه و عراق در همسایگی ایران از لحاظ تعداد بر ایران پیشی گرفته‌اند. هر ساله، هزاران پناهنده به خاطر قومیت، مذهب، گرایش جنسی، فعالیت سیاسی و اجتماعی، برای گریز از جفا ایران را ترک می‌کنند. با این حال در حینی که این پناهندگان ایرانی منتظر پاسخ کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل می‌شوند، زندگی‌شان در آن سوی مرزهای ترکیه بدون مشکلات هم نیست. با وجود تلاش دولت ترکیه برای ارائه خدمات به پناهندگانی که منتظر اسکان مجدد در کشور سوم خود می‌باشند، منابع مالی محدود و عدم دسترسی به دارو و بهداشت مناسب تنها جزئی از زندگی روزمره پناهندگان ایرانی در ترکیه می‌باشد.

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، تراجنس‌های ایرانی و سایر افرادی که به خاطر تمایلات جنسی و هویت جنسی مورد آزار قرار می‌گیرند را به عنوان «گریز به دلیل عضویت در گروه خاص اجتماعی» تلقی می‌کند.

<http://www.shahrvand.com/archives/37967>

مصاحبه‌ی کامل سایه را در لینک زیر ببینید:

<http://www.iranhrdc.org/persian/permalink/1000000282.html#.UWQ5EFcZseU>



نیازمندی‌ها و احتیاج‌های پناهجویان ایرانی مقیم ترکیه، فهرستی بلند و طولانی است. مرجان اهورایی، نتوانست از جان خودش به شکلی مناسب مراقبت کند و در نهایت تاسف جان خود را از دست داد. موضوع ساده بود؛ او مانند هر انسانی دیگر نیازمند به مراقبت از سلامت جسم و روان خودش را داشت اما امکانات او محدود بودند و به او اجازه‌ی چنین کاری را ندادند. بیمار شدن، موضوعی عادی در زندگی هر انسانی است. هر انسانی در هر کجای جهان، شکل‌های مختلف بیماری را تجربه می‌کند اما در خاک ترکیه و برای پناهجویان، مشکلات و مسائل ناشی از خروج از کشور و اقامت در کشوری جدید همراه با مشکلات زبان و استرس‌های زندگی پناهجویی، مشکلات و مصائب مراحل مختلف اداری پناهجویی، مشکلات مالی و مسائل گوناگون دیگر، به جسم و روان پناهجو فشار می‌آورند و او را مستعد برای بیماری‌های سنگین می‌سازند. اکثر پناهجویان قادر به این نیستند تا با خورد و خوراک منظم، خانه‌های گرم و محیط‌های بهداشتی، زندگی خود را ایمن نگه دارند و بخش عمده‌ای از پناهجویان مجبور به کار در شرایطی سنگین - شیفت‌های کاری هشت تا دوازده ساعته، به شکل کار ممتد فیزیکی، بدون بیمه، بدون مجوز کار و با حداقل حقوق ممکن - هستند. تمام این موارد و موارد دیگر درست اما آیا جا برای کمک به پناهجویان باز نیست؟ در این یادداشت چند پیشنهاد به پناهجویان و چند پیشنهاد برای چهره‌های غیرپناهجو عرضه می‌شود که شاید کمک کنند دیگر شاهد تکرار فاجعه‌ی مرگ برای پناهجویان ایرانی مقیم ترکیه نباشیم.

یک - پزشک می‌خواهیم، حتی شده آن لاین

انگشت‌شمار مکان‌هایی داخل ترکیه هزینه‌ی ویزیت از پناهجو نمی‌خواهند. هزینه‌ی ویزیت آزاد و بدون بیمه‌ی یک پزشک متخصص در ترکیه رقمی به شکل میانگین ۸۰ لیر ترکیه است (نزدیک به ۴۵ دلار آمریکا)، پرداخت این رقم برای اکثریت مطلق پناهجویان غیرممکن است. به این هزینه، هزینه‌های دارویی را هم باید اضافه کرد که باید آزاد خریداری شوند. هزینه‌ی یک دوره آنتی‌بیوتیک با یک دوره داروی تب‌بر و یک دوره استامینوفن (برای ده روز) نزدیک به ۳۰ لیر ترکیه (حدود ۱۷ دلار آمریکا) می‌شود.

آیا شما پزشک متخصص، پزشک عمومی، روان‌شناس و روان‌کاو، پرستار، ممدکار اجتماعی و... هستید؟

ما به کمک شما احتیاج داریم؛ ما ایرانی‌های پناهجوی مقیم ترکیه به کمک شما احتیاج داریم.

شما می‌توانید از طریق سازمان‌هایی مانند ایرکو، از طریق ایمیل، چت صوتی و چت تصویری، پناهجویان مقیم ترکیه را ویزیت کنید. فکر نکنید این روش علمی نیست و مناسب نیست؛ توجه کنید که اکثریت عمده‌ی ما نمی‌توانند به پزشک مراجعه کنند چون قادر به پرداخت هزینه‌هایش نیستند.

به ما کمک کنید.

دو - مترجم به ترکی یا انگلیسی

اگر شما قادر به پرداخت هزینه‌های درمان باشید، اگر مشکل اورژانسی داشته باشید و در بخش اورژانس که مجانی است بستری بشوید، اگر بخواهید دنبال امور مرتبط به سلامت و بهداشت خود باشید، نیازمند آگاهی به زبان ترکی هستید. اکثر پزشکان ترک، حتی قادر به صحبت به زبان انگلیسی نیز نیستند. این مشکل بزرگی است؛ با یک خط تلفن یا به شکل آن لاین می‌شود به یک بیمار پناهجو کمک کرد تا به پزشک خود صحبت کند و مشکلات خودش را بگوید. این کمک را اکثراً از داخل ترکیه می‌توان به پناهجو داد؛ به همدیگر کمک کنیم، همراه همدیگر باشیم.

سه - ماجرای دارو در ترکیه

در ترکیه نام دارو تغییر می‌کند. این کشور اکثراً داروهای خود را از کشور آلمان و هلند تهیه می‌کند و اسم داروها با داروهای کشورهای انگلیسی‌زبان متفاوت است، در نتیجه شما حتی یک داروی ساده مثل استامینوفن را نمی‌توانند به راحتی در ترکیه تهیه کنید؛ چون کسی در داروخانه نمی‌داند استامینوفن چیست. ما به کمک چهره‌هایی احتیاج داریم که آگاهی نسبت به اسم دارو داشته باشند و بتوانند به پناهجویان بگویند داروها در ترکیه چه نامی پیدا می‌کنند. ما نباید اجازه بدهیم پناهجویی که امکان مالی یا کمک مالی دارد، چون اسم دارو نمی‌شناسد نتواند به درمان خودش ادامه بدهد، درمانی که از ایران دنبال می‌کرده است یا نیاز درمانی خودش را به داروهای معمول برطرف کند.

چهار - کمک مالی از خارج از ترکیه

هزینه‌ی درمان در ترکیه یک معضل جدی است. شما خارج از کشور، می‌توانید یک رقم متناسب، مثلاً صد دلار به یک بیمار پناهجوی مقیم ترکیه کمک کنید؟ سازمان‌هایی مثل ایرکو به شما کمک می‌کنند تا مستقیماً چنین کمکی را به یک پناهجو ارائه دهید. شما می‌توانید از طریق سازمان‌هایی مثل ایرکو، حتی کمک ماهیانه‌ی ثابت به پناهجویان ایرانی مقیم ترکیه، به شکل مستقیم به حساب بانکی پناهجو، پرداخت کنید. با رقمی معادل ۴۰۰ دلار آمریکا می‌توانید زندگی یک پناهجو را امن و مطمئن بسازید و زندگی او را حفظ کنید.

پنج - کمک‌های سوسیال

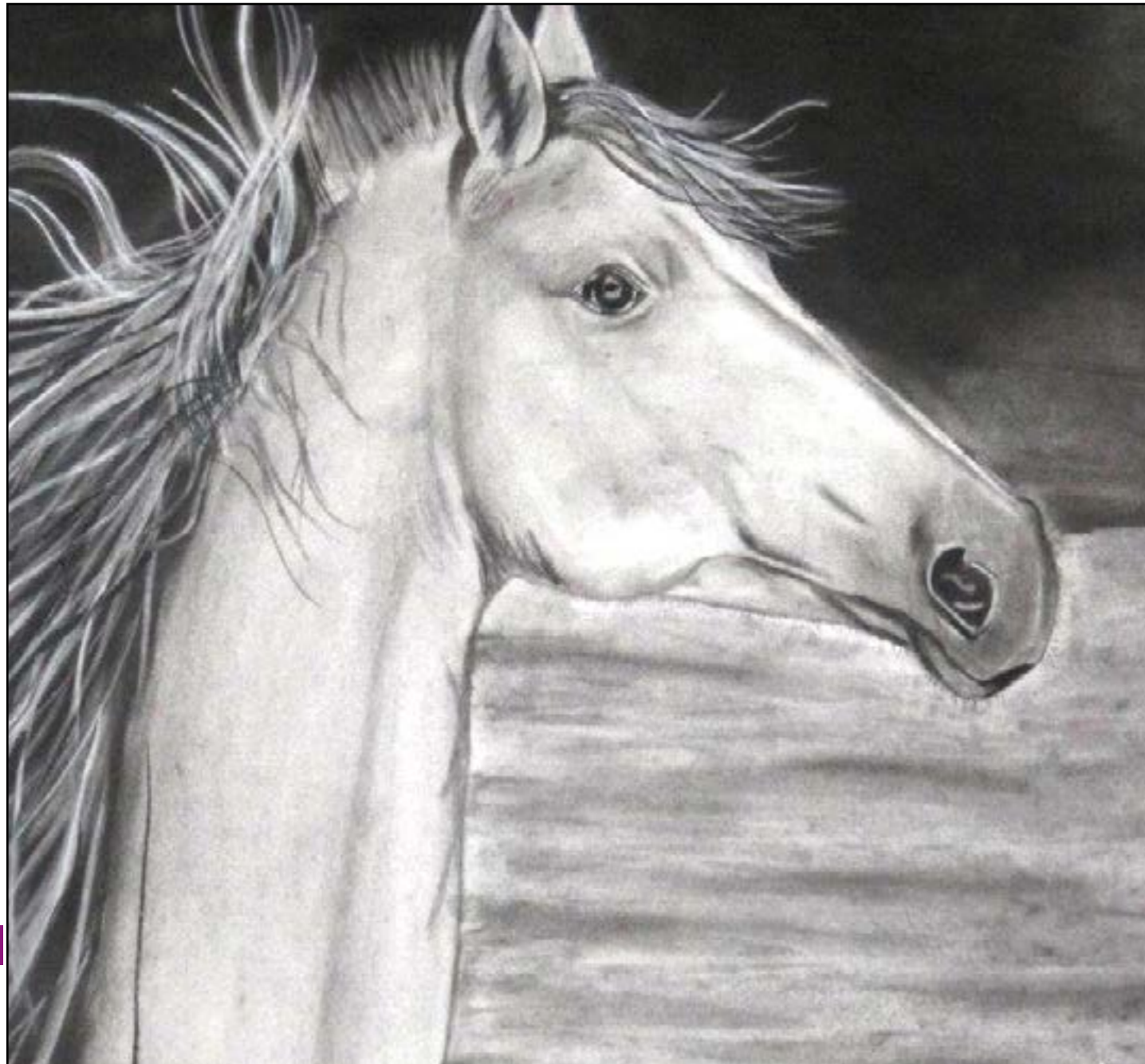
سوسیال ترکیه در بسیاری مواقع، تنها کمک پناهجوی ایرانی است اما کمک‌های سوسیال بسیار محدود است. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در ترکیه نیز به پناهجو کمک محدود می‌کند اما فرآیند اداری طولانی دارد و نیاز به نامه‌نگاری (یعنی نیاز به آشنایی به زبان ترکی یا انگلیسی) دارد. اما اگر شما بیمار هستید، باید از هر امکانی استفاده کنید؛ تمام تلاش خودتان را بکنید تا سلامت خودتان را حفظ کنید.

شش - سازمان‌های بین‌المللی

کمک‌های سازمان‌هایی مانند ایرکو محدود است و درحقیقت ایرکو یا کائوس جی ال، واسطه‌ی ارائه‌ی کمک‌های سازمان‌های دیگر به پناهجویان ایرانی هستند. اگر شما چنین سازمان‌هایی را می‌شناسید، واسطه شوید تا کمک‌های بیشتری مستقیم یا با واسطه، به دست پناهجویان ایرانی مقیم ترکیه برسد.

هفت - ما همدیگر را داریم

ما پناهجویان ایرانی مقیم ترکیه، امکان دریافت کمک داریم اما درحقیقت ما فقط همدیگر را داریم؛ به همدیگر کمک کنیم، مراقب سلامت همدیگر باشیم، در کنار همدیگر باشیم. قبول کنیم که واقعیت همین است؛ و اگر شاهد مشکلی بودیم، درخواست کمک کنیم. درخواست کمک می‌تواند به جواب برسد هرچند شاید این جواب آن اندازه که می‌خواهیم، سریع نباشد اما دلیل نمی‌شود ساکت بمانیم و در سکوت نظاره‌گر نابودی خود یا هم‌وطن‌هایمان باشیم؛ به همدیگر کمک کنیم، هرچقدر این کمک کوچک باشد اما نجات‌بخش خواهد بود.





هر کسی ترنس‌سکشوال نیست، مثلاً پسری که آرایش می‌کند و لباس زنانه دوست دارد، این دلیل نمی‌شود تا او، یک ترنس‌سکشوال باشد و بخواهد به سمت درمان به هدف تغییر جنسیت خودش پیش برود. این انسان می‌تواند SheMale یا Drag Queen یا یک حقیقت جنسی دیگر داشته باشد، یعنی مثلاً مردی باشد با زن و بچه‌های خودش زندگی می‌کند ولی دوست دارد سینه‌ی مصنوعی بگذارد، لباس زنانه بپوشد، آرایش غلیظ داشته باشد و برای چند ساعت در روز یا هفته، در ظاهری متفاوت زندگی کند. حالا یک ترنس‌سکشوال، یعنی کسی که بخواهد عمل تغییر جنسیت انجام بدهد، یعنی راه دیگری جلوی او نیست: یا باید عمل کنید یا باید بمیرد.

او انسانی است که از آلت تناسلی خودش کوچک‌ترین لذتی نمی‌برد و از این حقیقت جسمی خودش متنفر است. او به این حقیقت خود آگاهی دارد، او این حقیقت را از جامعه‌ی اطراف خودش، مخصوصاً از جمع دوستان‌اش کسب نمی‌کند، بلکه این حقیقت از درون او سرچشمه می‌گیرد. قلب و روح او یک زن است نه یک مرد، او این حقیقت را درون خودش دارد، این واقعیت را از بقیه نمی‌آموزد. او در جنس مذکر خود از ارضا جنسی شدن‌اش هم متنفر است و علاقه‌ی وجودی‌اش ارضا جنسی شدن مثل یک زن است. او حتی تا حد خودکشی پیش

می‌رود، یا تا اینکه حتی بخواهد در عمل آلت تناسلی خودش را با تیغ ببرد و جدا کند. فقط چون نمی‌خواهد این قسمت منفور بر بدن‌اش باشد، تا دیگر این تنفر هر روزه را به چشم نبیند. یک ترنس‌سکشوال واقعی به‌خاطر جلب توجه دیگران آرایش نمی‌کند، او فقط برای خودش، برای قلب و ذهن خودش آرایش می‌کند.

من خودم در جلوی آینه، از تصویری که می‌دیدم متنفر بودم. دوست داشتم با بدنی کاملاً زنانه روبه‌رو بشوم نه با تصویری که جلوی چشمانم قرار گرفته بود: یک پسر مذکر. این حقیقت درونی مرا، یک پزشک متخصص غدد تشخیص علمی داد و به من این اجازه از لحاظ تئوری داده شد تا بتوانم برای رسیدن به واقعیت خودم، مراحل درمانی را شروع کنم، درنهایت، عمل جراحی را انجام بدهم و انسانی باشم که واقعیت درونی من، از خود من، انتظارش را دارد.

این ظاهر ساده‌ی ماجرا است، اما در ورای آن، طوفانی هولناک قرار دارد. انسانی مانند من، باید بتواند از سد خانواده، از سد جامعه، از سد دوستان و از بسیاری سدهای دیگر عبور کند. این موانع از خانواده و مدرسه شروع می‌شود و به دیگر بخش‌های گسترده‌تر جامعه، امتداد می‌یابد.

بعد از گذشتن از تمام این سدها و رسیدن به یک خانم که من الان

هستم، فشارها نابود نمی‌شوند و ادامه پیدا می‌کنند. تا این نقطه که انسانی مانند من، از کشور خودش خارج می‌شود و به خاطر نداشتن یک زندگی واقعی در ترکیه، تقاضای پناهجویی می‌دهد. انتظارم این بود که با یک ترنس‌جندر متفاوت از بقیه رفتار بشود: چون یک نفر مثل من از مراحل سنگین و دردناک بسیاری گذشته است و او انسانی است بسیار شکننده‌تر و عاطفی‌تر به‌نسبت دیگر اعضای ال‌جی‌بی‌تی‌کیو جامعه‌ی ما. انتظار داشتم حقیقت امروز من، در فضایی بسیار بهتر از فضای ایران درک بشود، حتی شده در سطح مراحل اداری سازمانی مانند کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد. انتظار داشتم کمک بیشتری از طرف سازمان‌های حامی ما، دریافت بکند.

اول و مهم‌تر از همه، کمک پزشکی برای حفظ سلامتی خودم است. انسانی مانند من بعد از عمل جراحی خود تا پایان عمر نیازمند مراقبت و احتیاط‌های فراوان است. من باید تا پایان عمر خودم، هورمن مصرف بکنم و برای مصرف این هورمن‌ها باید مرتبط با پزشک متخصص خودم در ارتباط مستقیم باشم. من باید با نظر پزشک متخصص خودم، داروهای مختلف دیگر، مانند انواع ویتامین‌ها را نیز مصرف کنم. بدن کنونی من ضعیف‌تر از بدن گذشته‌ی من است، من در خطر بیماری‌هایی خطرناک مانند یوکی استخوان یا آلزایمر قرار دارم. من باید از مواد خاص برای شستن بدن خودم استفاده کنم و باید مراقب نسبت به عفونت‌های داخلی باشم. در ترکیه چنین نظارت بر سلامتی من، هزینه‌ای گزاف در بر دارد، هزینه‌ای که از توان ما پناهجویان، خارج است. من در تمام ماه‌های گذشته که در ترکیه اقامت داشته‌ام، امکان این را پیدا نکردم تا با یک پزشک متخصص که به شرایط من آگاهی علمی داشته باشد، روبرو شوم. یعنی من از مشاوره‌ی پزشکی مناسب برای وضعیت خودم، محروم هستم و این محرومیت تا رسیدن به کشور سوم، ادامه پیدا خواهد کرد، یعنی امیدوارم در کشور سوم شاهد کمک‌هایی واقعی باشم.

این محرومیت‌ها را من درک می‌کنم و می‌دانم چقدر سنگین هستند بر زندگی یک نفر مثل من، یک نفر مثل مرجان اهورایی. او را نمی‌شناختم ولی درگذشت او، برایم دردناک بود. تا چندین روز، گریه می‌کردم و تنها من می‌توانم عذابی که او کشیده است را بفهمم، هیچ‌کس مثل من نمی‌تواند احساس او را به‌درستی درک بکند، تنهایی که او کشیده را متوجه بشود، وحشتی که از جامعه داشته است را بفهمد، چون در عمل جامعه‌ی ترکیه فرقی با جامعه‌ی ایران ندارد، فقط زن‌ها می‌توانند روسری بر سر نگذارند یا آزادتر لباس بپوشند، اما حقیقت بسته‌ی جامعه بر زندگی انسانی مانند ما، همچنان وجود دارد و بر زندگی ما سنگینی می‌کند.

بعد از درگذشت مرجان اهورایی، من شاهد موج پیام‌های تسلیت در فضای اینترنت بودم. آن موقع سوال‌های بسیاری داشتم و این سوال‌ها را همچنان دارم، یکی اینکه چرا باید انسانی مانند مرجان، در زمان زندگی خودش، فاقد کمک‌های لازم باشد، تا مثلاً با توجه

به وضعیت جسمانی و نیازمندی‌اش به تحت نظر پزشک قرار داشتن، در زمانی زودتر از این، امکان احتمالی خروج از ترکیه را بیابد. تا مثلاً حمایت مالی داشته باشد تا نخواهد با این بدن ضعیف، مثل یک مرد قوی، در یک فضای خشن، مشغول به کار بشود. تا مثلاً وقتی نیازمند به درمان بیماری‌اش شده بود، بتواند درمانی را شروع کند نه اینکه بدن‌اش، این‌قدر ضعیف‌تر و ضعیف‌تر بشود تا او درنهایت جان خودش را از دست بدهد و درمان‌های موجود در دو هفته‌ی آخر زندگی او در بیمارستان، جواب‌گوی زنده ماندن او نباشند. تا مثلاً یک نفر متوجه بشود او چقدر زخمی در درون خودش بود، روحی و ذهنی و چقدر نیازمند به کمک‌هایی که دریافت نکند.

در دید من، هر پیام تسلیت برای درگذشت مرجان اهورایی، برای من و برای مرجان‌ها، یک پیام توهین‌آمیز بود. مرجان در زمان زندگی‌اش به کمک و توجه بقیه احتیاج داشت نه در زمان درگذشت خودش. من واقعاً متأسفم که همه بعد از درگذشت یک آدم این چنین مهربان می‌شوند ولی تا زمانی که آن آدم هنوز زنده است و آن‌ها شاهد سختی‌های او هستند، به این فکر نمی‌کنند که چطور می‌توانیم ما به او کمکی موثر داشته باشیم.

درنهایت ما ترنس‌سکشوال‌ها و ترنس‌جندرها نیازمند حمایتی واقعی‌تر و گسترده‌تر هستیم. بدن انسانی که عمل تغییر جنسیت یا درمان‌های پیش از آن را انجام می‌دهد، بدنی ضعیف است و ما نیازمند کمکی واقعی نسبت به این موضوع هستیم: یا زمان حضورمان در ترکیه کوتاه‌تر از یک سال و دو سال و سه سال کنونی بشود تا سلامت‌مان نابود نشود یا کمک واقعی داشته باشیم، کمک مالی ماه به ماه که مجبور به کار در شرایط هولناک ترکیه نباشیم، کمک واقعی که مجبور به پشت گوش انداختن درمان خودمان نباشیم. کمک واقعی که زنده بمانیم و زندگی کنیم، مگر برای همین ما به این سرزمین پناه نیاوردیم؟ من انتظار داشتم یک نفر مثل مرجان اهورایی، در زمانی کوتاه، از ترکیه خارج بشود، چون حقیقت دردناک زندگی او انکارناپذیر است. من انتظار داشتم انسانی مانند او در این دوره، حقوقی دریافت کند چون او فاقد هر گونه حمایت از داخل ایران است. من انتظار داشتم تا او شاهد درمان پزشکی و شاهد نظارت بر سلامت خودش باشد. ما احتیاج به دل‌داری نداریم ما احتیاج به کمک واقعی داریم، به حرف احتیاج نداریم، به عمل احتیاج داریم. ما احتیاج داریم تا صدایمان شنیده بشود، مشکلات جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌کیو محدود به گی‌ها نمی‌شود، ما هم زخم خورده‌ایم و احتیاج داریم به شنیده شدن و احتیاج داریم به راه‌حلی پیدا کردن برای مشکلات‌مان. مرجان اهورایی درگذشت اما ما با عمل درست نباید اجازه بدهیم دیگر مرجان‌های اهورایی جان خودشان را در این روند از دست بدهند. حرف آخر من، شعار بس است، عمل کنید.

روند درمان و بهبودی کامل بیماری‌های خاص در مورد پناهجویان مقوله‌ای پیچیده و در برخی از موارد غیر قابل انجام است. عدم تشخیص درست و به‌موقع و یا نواقص پیگیری‌های پزشکی در برخی موارد موجب ایجاد ناراحتی‌های بسیاری برای پناهجویان می‌گردد که با توجه به رایگان بودن اغلب هزینه‌های درمانی در بیمارستان‌های دولتی کشور پناهجوپذیری نظیر ترکیه، باز هم منجر به درمان کامل یا رفع بیماری نمی‌گردد.

برای مثال یکی از شایع‌ترین مشکلات پناهجویان ناراحتی و مشکلات عدیده روحی و روانی است که با توجه به فشار جامعه‌ای که از آن خارج گردیده‌اند، موضوعی به دور از انتظار نیست. پناهجویان دگرباش به طور خاص به دلایل اجتماعی خاص و رفتاری‌های که از دوران نوجوانی و جوانی با آن درگیر هستند، نه تنها به کمک مشاوره و روانکاوی حرفه‌ای نیازمند می‌باشند، بلکه در بسیاری از موارد احتیاج مبرمی به درمان‌های دارویی و تخصصی‌تری دارند. حال با بررسی موقعیت کشوری مانند ترکیه و هزینه‌های احتمالی که این‌گونه درمان‌ها در بر دارند، تنها راه کمک‌گیری از این‌گونه روان‌درمانی‌ها مراجعه به کلینیک روانپزشکی بیمارستان‌های دولتی است که در آنجا پزشک درمان‌گر بدون اطلاع از اوضاع اجتماعی موجود در کشور مبدأ پناهجو و عدم تسلط به زبان انگلیسی به‌عنوان زبان بین‌المللی در نهایت قادر به تشخیص و یا ارائه مشاوره و حتی درمان نمی‌باشد که در برخی موارد با تجویز داروی نادرست، منجر به تولید مشکلات بیشتری نیز می‌گردد. از طرفی ارائه کمک‌های روان‌کاوی از دفتر روان‌اچ‌سی‌آر به همراه مترجم، تنها در شهر آنکارا مقدور است که جدای از هزینه رفت و آمد و سختی راه، برای فرد نیازمند و مدت زمان کوتاه ویزیت توسط دکتر، هیچ‌گونه بازدهی مناسبی را به همراه نخواهد داشت و بیشتر شبیه نوعی رفع تکلیف از سوی این سازمان می‌باشد.

اکنون بهتر است نگاهی کوتاه به اهمیت نیاز به رفع مشکلات روحی و روانی پناهجویان دگرباش بیاندازیم. یک پناهجوی دگرباش که دارای مشکلات روحی و روانی است، در مدت دوران پناهجویی خود، نه تنها با جامعه بیگانه و همجنس‌گرا ستیز دیگری روبه‌رو است، بلکه ترس از آینده در کشور مقصد، باعث تولید استرس، تنش و اضطراب و دلهره بیشتر در فردی که از عدم ثبات روحی برخوردار است، می‌گردد که در آخر می‌تواند منجر به بروز ناراحتی‌های بیشتری و بروز ناهنجاری‌های اجتماعی در فرد بگردد. این مشکلات به همراه ناراحتی‌هایی که از کشور مبدأ با پناهجو همراه بوده‌اند، در نهایت یک فرد بیمار را روانه کشور سوم می‌گرداند که به جای شروع یک زندگی جدید، آرام و سالم همراه با سلامت ذهن و روان، باید به دنبال تقاضای کمک‌های درمانی از کشور جدید باشد و چه بسا چندین سال اقامت اولیه خود را در سردرگمی و ناراحتی به سر ببرد. همچنین عدم رسیدگی به این مشکلات در دوران پناهجویی، یعنی در بازه‌ی زمانی که میانگین آن دو سال است، در اکثر موارد تشدید بیماری و ناراحتی و بروز مشکلات بیشتری را در پی خواهد داشت.

در پایان، برای بهبود وضعیت کنونی و امکان دسترسی مناسب به خدمات روان‌درمانی، سازمان‌های حمایتی دگرباشان و پناهجویان می‌توانند با رایزنی‌های چند جانبه و کمک گرفتن از سایر سازمان‌های مرتبط، شرایط مناسب‌تری را در این خصوص ایجاد نمایند. درمان یک دگرباش ایرانی، درمان جامعه دگرباشان ایرانی را به همراه خواهد داشت. احقاق حقوق دگرباشان ایرانی نیازمند به حضور و مشارکت دگرباشان سالم و فعال می‌باشد. به امید رهایی از ظلم و ستم و فشارهای اجتماعی کنونی بر روی جامعه دگرباش ایرانی...

صحبت کنم. اینجا من ذهنم متمرکز می‌کنم فقط بر روی بچه‌های ال‌جی‌بی‌تی‌کیو که در ترکیه مقیم هستند. ما حمایت خانواده را از ابتدا نداشتیم و بخشی از ما هیچ‌وقت این حمایت را نخواهند داشت. ما بدون حمایت و با این نگاه که پشت سر تو همه چیز دیگر خالی است وارد یک کشور جدید می‌شویم. این کشور هم در نهایت فضایی بسیار شبیه به ایران دارد. با این همه صحنه‌های خالی زندگی، ما وارد یک پروسه‌ی اداری پراسترس، طولانی و در بخشی قسمت‌ها پیش‌بینی ناپذیر می‌شویم که خودش بی‌نهایت استرس‌زا است. این سترس مداوم همراه با آن پیش‌زمینه‌ای که از کودکی همراه خودت داری، آن گذشته و تنهایی‌ها و دردها و نگرانی‌ها، همه دست به دست هم می‌دهد و تو را از یک حالت معمول خارج می‌کند. در روندی نامحسوس این را بین دوستانم می‌بینم. درست که شاید ما لباس‌های رنگی بپوشیم، درست که شاید بخندیم، اما این استرس به‌طور مخفی همه را تحت‌الشعاع خودش قرار داده است و این واقعاً هست و جدی است.

اولین و مهم‌ترین موضوع، همین فشار موجود فرآیند پناهندگی است: کارهای اداری، شرایط اقتصادی تو و شرایط عاطفی تو. همه‌ی این‌ها باید جمع زده بشود با گذشته‌ای که خالی است از این موارد و حمایت دیگران را نداشتی. تمام این‌ها دست به دست هم می‌زنند تا به تو ضربه بزنند. با این شرایط روانی حتی یک سرماخوردگی هم می‌تواند تبدیل به یک بیماری سخت و حتی فاجعه‌ای گسترده بشود.

سوال: شما در چه زمانی در روند پناهندگی خودتان، متوجه بیماری خود شدید؟

خب، من شرایط روانی خوبی نداشتیم. هر روز در یک قسمت از بدنم احساس درد داشتیم، بعد این درد به قسمت‌های بیشتری از بدنم گسترش یافت. فقط من چون از قبل یک انحراف مفصلی در پایم داشتم فکر می‌کردم تمام این‌ها مرتبط به همان است و سعی می‌کردم خودم را اداره کنم. بعد نگاه به شرایط اقتصادی و مالی خودم کردم و به خودم گفتم از یک جا برای تامین شرایط مالی و اقتصادی خودم باید وارد بازار کار اینجا بشوم. در یک کارخانه کار پیدا کردم که نوع کار آن فشار می‌آورد به هر جسم سالمی، حالا جسم بیمار یا انسانی مشکل‌دار را تاکید نمی‌کنم، یک بدن سالم با یک فیزیک سالم هم در آن شرایط قرار بگیرد نابود می‌شود، در شرایطی غیراستاندارد که آدم را از پا می‌اندازد.

در این کارخانه عده‌ای محدود به شکل فصلی کار می‌کنند. حتی بین اتباع ترکیه هم که تک و توک وارد این کار می‌شوند، می‌دیدم که کمی بعد خودشان را بیرون می‌کشند. کمی بعد دردهایم اوج گرفته بود، شرایط را تحمل می‌کردم تا به نقطه‌ای

توضیح: نام او برای مجله‌ی «چراغ» محفوظ باقی می‌ماند. او ماه‌ها پیش وارد خاک ترکیه شد و در اولین ماه‌ها، شاهد دردهای گسترده در سرتاسر بدن خود بود تا در نهایت در خانه بستری شد. بیشتر از یکصد روز طول کشید تا پزشکان کشور ترکیه تشخیص اولیه - نه نهایی - خود از بیماری او را بدهند. او در این مدت شاهد اوج‌گرفتن بیماری خود بوده است و اگر درمانی مناسب را در زمانی شاهد نباشد، احتمال فلج شدن را خواهد داشت.

سوال: در بدو ورود به خاک ترکیه، چه انتظاری داشتی و با چه روبه‌رو شدی؟

اولین بار در هنگام ورود به ترکیه هیچ پیش‌زمینه‌ای از واقعیت ماجرا نداشتیم. داخل ایران تمام تصویری که به آدم می‌دهند، تصویری از یک سرزمین ناامن است و اینکه تمام حواس‌ات باید جمع به اسباب و زندگی‌ات باشد. می‌گفتند ترکیه گردنه‌ای است که به‌سرعت می‌توانی همه‌چیز خودت را در آن از دست بدهی اما وقتی با همراه با تمام استرس‌های ایران وارد خاک ترکیه شدم، اولین تصویری که جذبم کرد، نبودن تشنج در خیابان‌های آنکارا بود. موضوعی که در شهرهای ایران به‌راحتی در خیابان‌ها مشهود است، همین‌طور نبود استرس در صورت آدم‌ها.

سوال: این آرامش را در مراحل اداری و اقامت پناهندگی خودت هم شاهد بودی؟

تفکیک از همین جا شروع می‌شود. این آرامش عمومی که به‌نسبت ایران در چهره‌های مردم ترکیه مشهود است، به محض ورود به جلوی درب کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، متفاوت شد. دوباره جو متشنج شد و فوج آدم‌های دارای مشکلات فراوانی که تنها امید و سرپناه‌شان همین سازمان است و همین استرس یک نفر مثل مرا به‌سرعت دوباره افزایش داد.

با اینکه من ظاهراً شمایل خاصی نداشت و بسیار ساده در صف نام‌نویسی حاضر شده بودم اما به‌عنوان یک نفر که قرار است خودش را جزوی از جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌کیو معرفی کند، نگاه سنگین و توهین‌آمیز را داخل صف از مردم نسبت به بچه‌های ال‌جی‌بی‌تی‌کیو احساس می‌کردم و فشار نگاه‌شان محسوس بود.

سوال: این تشنج و استرس که شما بین پناهجویها و پناهنده‌ها می‌بینید، چه تاثیری بر خود شخص پناهنده می‌گذارد؟

اینجا چند نکته را من خودم هم بین دیگر بچه‌ها مشهود دیده‌ام و هم خودم به‌عنوان یک نمونه می‌توانم در مورد آن





سوال: در نهایت، چه نکته‌ای برای گفتن باقی می‌ماند؟

آخرین مطلب و مهم‌ترین مطلبی که دوست دارم در این گفت‌وگو بگویم، دوست دارم این حرف باشد که ما سازمان‌های مختلفی داریم که برای پناهنده در زمینه‌های مشکلات آن‌ها کار می‌کنند. حالا من بر ال‌جی‌بی‌تی‌کیو ایرانی متمرکز هستم. تعداد این سازمان‌ها هم محدود است. من امیدوارم وقتی یک نفر به مرحله‌ای از بیماری می‌رسد، جدا بشود و یک وفاق کلی و یک اتحاد و هماهنگی بین همه باشد وقتی که پای جان کسی در میان است. موضوع اسم این سازمان و آن سازمان نباشد، بلکه مهم یک اتحاد کلی برای نجات جان یک فرد باشد و امیدوارم طوری پیش برویم که وقتی دغدغه‌های جان کسی به میان می‌آید، به فکر اسم نباشیم و بجوشیم که یک نفر ما در شرایط پناهندگی در کنار تمام مصائب دیگر پناهندگی نیازمند کمک است و متمرکز باشیم تا به او کمک کافی بشود.

حتی با مدرک فوق تخصص، کسی اینجا انگلیسی بلد نیست. **سوال: شما بعد از چندین هفته رفت و آمد، به مرحله‌ی درمان رسیدید. هزینه‌های دارویی در ترکیه چطور است؟** من شنیدم بعضی سازمان‌های اینجا مخصوصاً سوسیال (بهبیستی ترکیه) در این زمینه کمک می‌کند و یک سری داروها را به شما می‌دهند. من دفترشان در شهرم رفته و این چنین نبود. مراحل اداری سنگین و طولانی داشت و من توانایی جسمانی آن را نداشتم ساعت‌ها و روزها بروم و بیایم و تمام این فعالیت‌ها را انجام بدهم. ایستادن و از پله بالا و پایین رفتن، برای من قدغن است. برگشتم و خودم هزینه کردم و داروها را گرفتم. آدم می‌گردد ولی اگر امکانی از بیرون نباشد باید راهی پیدا کنی و پول دارو را بدهی و دارو ارزان نیست، مخصوصاً داروی بیماری‌های خاص.

سوال: فارغ از موضوع زبان و هزینه‌ها، روند درمانی خودتان را در ترکیه کارآمد دیده‌اید؟

من بعد از چندین ماه رفت و آمد، آزمایش‌ها و تست‌های گوناگون، تازه دارو مصرف می‌کنم. هنوز نتیجه‌ی داروها را ندیدم و هنوز خودم سردرگم هستم. شاید در مورد مشکل من این‌طور باشد اما از بقیه هم شنیدم که در مورد تشخیص بیماری‌شان سختی زیاد کشیده‌اند. هرچند من تازه دارو گرفتم و باید ببینم نتیجه‌اش چه می‌شود.

سوال: سازمان‌های حامی ما، مثل ایرکو یا کائوس، چه کمکی توانسته‌اند به شما بکنند؟ چگونه با آن‌ها ارتباط برقرار کرده‌اید؟

در ابتدا من شناخت زیادی از این سازمان‌ها نداشتم. دسترسی به سازمان‌هایی که برای ال‌جی‌بی‌تی‌کیو در ترکیه کار می‌کنند، کار بسیار سختی است. به‌خاطر محدودیت‌های فراوان آن‌ها، هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ محدودیت نیروی انسانی، سخت می‌شود ارتباطی موثر پیدا کرد. سازمان ایرکو و کائوس، با هر دو در تماس هستم ولی هنوز خودم به مرحله‌ی درخواست جدی نرسیدم چون تشخیص نهایی دکترم را هنوز ندارم که بر اساس آن من درخواست کمک کنم و بگویم الان دقیقاً شرایط چگونه است و این دارو و این مشکل را دارم که باید راهی برای حل آن بیابم.

سوال: فکر می‌کنید و امیدوار هستید در کشور بعدی چه شرایطی از نظر درمانی داشته باشید؟

من به‌خاطر دوستانی که در کشور سوم (اینجا منظور کانادا است) دارم که مشکلاتی داشتند و مداوا می‌شوند، امیدوار هستم. این دوستان نظر مساعدی دارند و به‌نتایجی رسیده‌اند که موثر بوده است و تشخیص‌های خیلی خوبی در رابطه با بیماری آن‌ها داده شده است. در حالی که در ترکیه برخی از آن‌ها داروهای اشتباه دریافت کرده بودند که در کشور سوم اصلاح شده است و درمان درست بر رویشان انجام گرفته بود. از این بابت خوش‌بین هستم که تیم پزشکی خوبی آنجا باشد و حداقل بفهمند تو با چه بیماری دست و پنجه نرم می‌کنی.

که رسیدم که درد و سرگیجه و حالت‌های دیگر، مجبورم کرد دنبال درمان باشم. بیمارستان رفته و با اولین عکس برداری‌ها به من دستور استراحت مطلق داده شد.

سوال: شما چه مدت علائم بیماری را داشتید و سراغ درمان نرفتید؟

من چون فکر می‌کردم مشکل مفصلی‌ام است و پزشکان ایران گفته بودند داروی خاصی برای این بیماری ندارند و فقط باید رعایت جسمانی داشته باشم، پی‌گیر نبودم و فکر نمی‌کردم بیماری جدیدی باشد. من آن زمان در شرایط اضطراب بودم و نیازمند یافتن راه برای هزینه‌های زندگی‌ام و باید آن کار را قبول می‌کردم و به آن کارخانه می‌رفتم. اضطراب تبدیل به واقعیت زندگی‌ام شد و علائم بیماری را چندین هفته بی‌توجه رها کردم.

سوال: در ترکیه هزینه‌های درمان چگونه است؟

من در برهه‌ای از زمان ترکیه هستم که با گرفتن کیملیک آبی (اقامت موقت ترکیه) که خودش هزینه‌بر است، نوعی بیمه در اختیار شما قرار می‌گیرد که می‌توانید از برخی خدمات درمانی در بعضی بیمارستان‌های دولتی به شکلی مجانی استفاده کنید. هزینه‌ی دریافت کیملیک آبی نزدیک به ۴۰۰ لیر ترکیه (نزدیک به ۲۳۰ دلار آمریکا) می‌شود و اعتبار آن برای یک سال است. این خدمات را دولت ترکیه با کیملیک آبی می‌دهد (به من گفته بودند با کیملیک سفید - کارت پناهندگی پلیس ترکیه - که هزینه ندارد بیمارستان درمان می‌کند اما در عمل بیمارستان کیملیک سفید را کافی ندانست) اما خیلی نتوانند این هزینه را پرداخت کنند برای دریافت کیملیک آبی و شرایط بخشیده شدن این هزینه هم بسیار سخت‌گیرانه و در عمل غیرممکن شده است.

سوال: شما پیش آمده از مراکز خصوصی درمانی هم استفاده کنید؟

نه. این مراکز هزینه‌های بالای دارد و برای پناهنده عملاً غیرممکن است. اگر حتی شما اورژانسی هم باشد سعی می‌کنید و صبور باشد و فقط از امکانات دولتی استفاده کنید، با وجود کندی فراوانی که روند درمان در این بیمارستان‌ها دارد.

سوال: در این بیمارستان‌های دولتی، در مقایسه با ایران، برخوردها و مراقبتی که به شما ارائه دادند، چگونه بود؟

اگر بخواهم با ایران مقایسه کنم، آنجا من فرصت صحبت و معرفی شرایط جسمانی با یک پزشک هم زبان خودم را داشتم اما اینجا مشکل زبانی دارم و مترجم همیشه در دسترس نیست. ولی در نهایت می‌بینم که نگاه بیمارستان این است که در حداقل هزینه‌ی ممکن کار درمانی را انجام بدهند و در شرایط اورژانسی و در بخش اورژانس هم ترجیح می‌دهند حداقل درمان را داشته باشند و بعد از درمان لحظه‌ای سرپایی بدون تشخیص واقعی مشکلات، به خانه بروی و همان‌جا خوب بشوی. مشکل زبانی جدی است، پزشکان اینجا، علامت سوال بزرگی برای تمام خارجی‌های مقیم ترکیه شده‌اند که چطور با این سطح تحصیلات،

نامی که خود انتخاب کرد و نمی‌دانست که نامش در ذهن ما همیشه آشیان می‌شود.

تمام مقدمه‌ها برای گفتن از غمی که در وجود خود حس می‌کنم رنگ می‌بازند و چشمان و واژه‌ها هر دو به عمق تاریکی و سکوت فرو می‌روند.

هر چند که مرگ را به‌عنوان جزئی از حقیقی‌ترین بخش‌های زندگی‌م پذیرفتم و سال به سال در آمادگی پذیرش این حقیقت خود را آماده‌تر می‌کنم ولی هنوز بسیاری از چشم بستن‌ها به روی دنیا بسیار سهمگین است و به راستی که فوت مرجان یکی از آن‌ها بود.

مرجان در ذهن من یک انسان بالذات و شجاع است کسی که لحظه به لحظه‌ی زندگی‌اش پر از شهامت مواجهه با خویشتن بود خویشتنی که برای کشف آن بیشترین بها را داد آن هم تنها برای یک سقف امن به دور از تمام دغدغه‌های آزار دهنده...

آیا این خواست زیادی بود؟

بله برای اقلیت جنسی ایران گذران روزمره شجاعت می‌خواهد و مرجان این‌گونه دلیر زیست.

اکنون او در بین ما نیست و دیگر شکایت از چگونگی‌ها و چراها در ذهن نباید سوال باشد به راستی که اگر می‌توانست حالا حادثه‌ی خود را نقد کند بی‌شک تماماً می‌خواست که در حق دیگری این ماجرا تکرار نشود. درس بزرگ این حادثه‌ی سهمگین، هشیاری ما در عدم تکرار آن است؛

۱. پناهجو دارای حقوقی است و نیاز به حمایت‌هایی دارد ولی پناهجوی بیمار باید در تعریف حقوقی و حمایت اضطراری قرار گیرد.

۲. پناهجویان مبتلایان به بیماری‌های خاص یا خطرناک باید درگیر بوروکراسی‌های اداری نشوند.

۳. بیمار در بستر به هیچ سازمان یا نهادی فکر نمی‌کند دغدغه‌ی او تنها حمایت و یاری مادی و معنوی است.

۴. تمام سازمان‌ها و نهادهای یاری دهنده‌ی پناهجویان چه خوب است اگر کسی از جامعه‌ی ما در بستر می‌افتد یک صدا در کنار هم تمام توان خود را به کار گیرند تا به نتیجه‌ی رسند.

در آخر جامعه‌ی اقلیت جنسی ایران جامعه‌ای است که پیشوند اقلیتی خود را به همراه دارد و ما به هم نزدیک‌تر از آن هستیم که این فرصت کوتاه زندگی را به تعلل سایه‌ی بلند مرگ تسلیم کنیم.

به درستی که این شاید خواسته‌ی روح پاک مرجان نیز باشد.



من «اشرف مخلوقاتم»، وقتی که هزاران سال پیش، پام رسید به زمین و همه فرشته‌ها واسم سجده کردن. من «پسر کاکل زریم»، وقتی که توی زایشگاه از مامانم بدنیا اومدم و بابام بهم لبخند میزنه و از مادرم تشکر میکنه که جلوی فامیل و در و همسایه، سر بلندش کرده.

من «مامانیم»، وقتی خانوم معلمای مدرسه ابتدایی منو می‌بینن و یا وقتی واسه اقدس خانوم، آش نذری که مامانم واسه من پخته رو میبرم.

من «بچه خوشگلم»، وقتی پسرای سر چهار راه، دور هم جمع هستن و دارن وقت میکشن و به ریش زمین و زمان می‌خندن.

من «بی‌اف» هستم، وقتی دوست دختری که تازه باهاش آشنا شدم، با من پیش دوستای دیگش سو سو میاد.

من «بچه کونیم»، وقتی پسرا و مردای محله‌مون فهمیدن که من عاشق یک پسری بودم که وقتی از نیتیم باخبر شد، رفت و واسه همه جریان رو تعریف کرد.

من «شاهدباز و نظر باز»، وقتی توی کتابای ادبیات کهن کشورم، راجع به خودم میخونم و یا از فلان شاعر و نویسنده ادبیات ایرانی، چیزی میشنوم.

من «مقصر» هستم، وقتی پیش پلیس میرم و شکایت می‌کنم که گاهی، توی خیابون و یا سر کوچه‌مون بهم توهین و اذیت می‌کنن و حتا یه بار، چند نفر با ماشینشون منو دزدیدن و مورد آزار قرار دادن.

من «قوم لوطیم»، وقتی بابام پیش آخوند مسجد محله‌مون میره و راجع به من ازش کسب تکلیف میکنه. من «دانشجوی ستاره دارم»، وقتی مسئولین دانشکده و کمیته انضباطی، راجع به من حرف میزنن و اجازه تحصیل کردن رو ازم میگیرن.

من «غلام شما» هستم، وقتی بابام اینا با پدر دختری که منو بزور واسه خواستگاریش بردن، حرف میزنه و چاره خلاص شدن از کارای منو توی زن گرفتنم میبینه.

من «شرم‌آور و کمتر از سنگم»، وقتی داداشم داره پیش زن و بچه‌اش از من حرف میزنه و یا وقتی که مامانم از دستم به تنگ میاد و میبینه که من اونی نیستم که همیشه آرزوش بوده.

من «بچه سوسولم» و بهم کار نمیدن وقتی واسه کار کردن پیش صاحب رستوران و قنادی و ساندویچی میرم.

من «پناهنده» هستم، وقتی که واسه داشتن خود واقعییم، از ایران بیرون می‌آم و توی یک کشور دیگه تقاضای کمک می‌کنم.

من «صبورم»، چون بایستی منتظر بمونم که این کشور ثالث، حرف منو قبول کنه و پرونده منو واسه ساکن شدن بپذیره.

من «مرده» هستم، چون مثل همیشه برای شادی‌ها، یا من دیر میرسم و یا دیگران دیر می‌رسن و این چیزیه که تمام طول زندگی‌ام مثل یک تیکه از پوست تنم، همیشه روی شونه هام سنگینی می‌کرده.

من «مرحوم، فرزندی مهربان» هستم، وقتی که توی اون خونیه‌ی که منو نمی‌خواستن و ازش اومدم بیرون، برام آگهی ترحیم چاپ می‌کنن و اونهارو به در و دیوار می‌چسبونن.

ولی... ولی... ولی حالا من «آزادم»، چون دیگه روحم میتونه همونی باشه که واقعا هست و میتونه هر کجایی که بخواد پر بکشه و هیچ هم نگران اسم و عنوان آئی که دیگران واسش انتخاب می‌کنن، نباشه. آره... من دیشب «مردم»... ولی قول میدم که رازدار باشم و به آواز میوه‌ها در آفتاب گوش کنم... و قول میدم که برای آدم‌ها، پرندها، سکوت و سایه‌ها هرگز اسمی به زبان نیارم... دلتنگ نشو... چون هنوز گاهی آب‌ها می‌ریزن پایین و اسب‌ها می‌نوشن... چون هنوز نان گندم مثل دیروز خوبه... چون هنوز، این خورشید می‌تابه روی سرهامون، حتا اگه اسم‌هامون جور و واجوره... بیا، بیا که صبح‌ها همدیگر رو صدا کنیم و به این خواب اجازه ندیم که ماها رو از هم دور کنه.



پرده دوم: چرخ و فلک

چراغ / نشریه دگرباشان جنسی / شماره ۷۵ / خرداد ۱۳۹۲

۱ - نام نویسی در آسام: از ابتدای سال ۲۰۱۳ میلادی، اسم نویسی پناهجویان در خاک ترکیه و در شهر آنکارا، به جای دفتر کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، در سازمان آسام صورت می گیرد. آدرس آسام در آنکارا: محله امیک - خیابان شماره ۸ - کوچه شماره ۲۹ - ساختمان شماره ۳۷
 Adres: Emek Mahallesi 8. Cadde 29. Sokak No 37. Cankaya / Ankara / Telefon: 00903124275583



خانه پناهندگان دگر باش ایرانی
 Iranian Queer Refugees House

نزدیک ترین ایستگاه مترو: **Bachcelievler Subway Station**

آدرس آسام: آنکار - محله امیک - خیابان شماره ۸ - کوچه شماره ۲۹ ساختمان شماره ۳۷

Adres : Emek Mahallesi 8.Cadde 29.Sokak No:37
 Çankaya/ANKARA Telefon: +90.312.427 55 83



۲ - قوانین جدید پناهندگی دولت ترکیه: عبدالله گل، رئیس‌جمهور کشور ترکیه در ۱۰ آوریل ۲۰۱۳ قانونی به نام «قانون اتباع خارجه و حمایت بین‌المللی» را تصویب کرد و چهارچوب قانونی برای مهاجرت و پناهندگی در خاک این کشور را اجرایی ساخت. پیش از این دولت ترکیه تحت قوانین جهانی پناهجویی مصوب سال ۱۹۹۴ کار می‌کرد و بر اساس آن در سال ۲۰۰۶ آیین‌نامه‌ای دولتی برای مسائل مرتبط به پناهندگان را نوشته بود و اجرا می‌کرد. بر اساس این آیین‌نامه، دولت ترکیه به شهروندان اتحادیه‌ی اروپا پناهندگی و اقامت دائم اعطاء می‌کند و به پناهجویان کشورهای دیگر امکان اقامت موقت را فراهم می‌کند تا فرآیند بررسی پرونده‌ی پناهجویی‌شان در ترکیه دنبال شود و به سرانجام برسد. قرار است از شروع سال ۲۰۱۴، امکانات جدیدی در اختیار پناهجویان کشورهای غیر اتحادیه اروپا قرار بگیرد.



۳ - پناهجویان سوریه:

از ابتدای شدت گرفتن درگیری‌ها در کشور سوریه در سال ۲۰۱۲، نزدیک به ۱۵۰ هزار نفر در خاک ترکیه دنبال پناهگاهی امن برای زندگی خود آمده‌اند و در کمپ‌ها مقیم شده‌اند و نزدیک به ۷۰ هزار شهروند سوریه نیز در شهرهای ترکیه پناه گرفته‌اند. در سال ۲۰۱۲، نزدیک به ۱۰۳ هزار نفر سوری از دولت ترکیه کمک مستقیم دریافت کرده‌اند. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل انتظار دارد در سال ۲۰۱۳، در کشور ترکیه نزدیک به ۵۰۰ هزار پناهجوی سوری پناه گرفته باشند.



۴ - پناهجویان غیر سوری:

در ۵۱ شهر مختلف کشور ترکیه، به پناهجویان کشورهای غیر از سوریه، امکان اقامت موقت داده می‌شود. طبق آمار اخیراً منتشر شده توسط کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، هم‌اکنون ۲۴۷۰ پناهنده و ۶۵۶۰ پناهجوی ایرانی در خاک ترکیه مقیم هستند (آمار ژانویه ۲۰۱۳). ایران در کنار سوریه، عراق و افغانستان، یکی از چهار کشور اصلی دنیا است که در خاک ترکیه، پناهجو یا پناهنده دارد. در مجموع در خاک ترکیه هم‌اکنون ۵ هزار کودک بین ۶ تا ۱۱ سال نیازمند کمک برای تحصیل خود هستند. تقریباً ۳۵۰۰ نفر نیز نیازمند کمک‌های پزشکی می‌باشند. در مجموع ۸ هزار پناهنده از کشورهای مختلف، مراحل بررسی احتمال اقامت در کشور سوم خود را طی می‌کنند.

۵ - بودجه‌ی کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در ترکیه:

این سازمان در ترکیه در سال ۲۰۱۲ میلادی برابر ۳۲,۳ میلیون دلار امریکا بود و این بودجه در سال ۲۰۱۳ میلادی به رقم ۴۳,۱ میلیون دلار امریکا رسیده است، ۹۹,۵ درصد این بودجه می‌بایست برای مراحل کاری و اداری و درمانی پناهندگان و پناهجویان خرج بشود و ۰,۵ درصد این بودجه خرج برنامه‌ی اقامت در کشور سوم بشود. افزایش بودجه‌ی این سازمان به‌خاطر رشد سریع تعداد پناهجویان در کشور ترکیه، مخصوصاً پناهجویان کشور سوریه است. این بودجه ممکن است با توجه به افزایش تعداد پناهجویان بیشتر نیز بشود.



اتحاد مدنی (Civil Union):

به معنای مدلی از زندگی مشترک بین یک زوج است که فاقد ازدواج رسمی هستند اما می‌خواهند از امکانات قانونی و حقوقی زندگی مشترک، مانند مسائل مالیاتی، مسائل بیمه، مزایای مشخص حقوق‌های کارمندی و کارگری برای یک زوج و غیره استفاده کنند. این اصطلاح برای زوج‌های دگرجنس‌گرا یا همجنس‌گرا مانند هم استفاده می‌شود اما تعدادی مشخص از کشورها قائل به این حق برای زوج‌های همجنس‌گرا هستند. میزان حقوق و مزایای قانونی کشور به کشور متفاوت است. اولین مرتبه دانمارک در سال ۱۹۸۹ این حق را به زوج‌های همجنس‌گرا داد و بعدها نروژ (۱۹۹۳)، سوئد (۱۹۹۵)، ایسند (۱۹۹۶) استرالیا، برزیل، و برخی ایالت‌های آمریکا چنین حقوقی را قائل هستند.

ازدواج همجنسگرایان (Marriage Equality):

برابری ازدواج اولین مرتبه در سال ۲۰۰۱ در هلند به شهروندان این کشور اعطا شد، یعنی بدون توجه به هویت جنسی انسان‌ها، به زوج‌ها اجازه‌ی ازدواج با همدیگر را برابر مواد قانونی دادند. این روند همچنان دنبال می‌شود: بلژیک (۲۰۰۳)، کانادا (۲۰۰۵)، اسپانیا (۲۰۰۵)، افریقای جنوبی (۲۰۰۶)، نروژ (۲۰۰۹)، سوئد (۲۰۰۹)، پرتغال (۲۰۱۰)، ایسلند (۲۰۱۰)، آرژانتین (۲۰۱۰)، دانمارک (۲۰۱۲)، اوروگوئه (۲۰۱۳)، نیوزلند (۲۰۱۳) و فرانسه (۲۰۱۳) کشورهایی هستند که حق برابری ازدواج را به شهروندان خودشان اعطا کرده‌اند.



حق ازدواج در ایالت‌های امریکا:

ایالت نیویورک، ماساچوست، مری‌لند، ماین، کانکتیکت، آیووا، نیو همپشایر، ورمانت و شهر واشنگتن دی‌سی، همچنین در محدوده‌ی کلمبیا و همچنین سه قبیله‌ی سرخ‌پوستی امریکا، ازدواج همجنسگرایان را اجرایی می‌کنند. یعنی ۱۵٫۷ درصد جمعیت امریکا تحت قوانین برابری ازدواج قرار دارند. ده ایالت جنوبی امریکا (اعضای سابق ایالات متولفه امریکا) ازدواج دو فرد همجنس را با تصویب متم‌هایی برای قانون اساسی ایالتی خود، ممنوع اعلام کرده‌اند. این ایالت‌ها شامل می‌شوند بر کارولینای جنوبی، کارولینای شمالی، می‌سی‌سی‌پی، فلوریدا، آلاباما، جورجیا، لوئیزیانا، تگزاس، ویرجینیا و آرکانزاس.



حق فرزندخواندگی (LGBT Adoption Right):

به معنای حق سرپرستی و حضانت قانونی فرزند برای افراد لزبین، گی، بایسکشوال و ترنسجندر. این قوانین می‌توانند برای زوج‌هایی با چنین هویت جنسی یا برای فرد مشخص شده باشند. چهارده کشور چنین حقوقی را قائل هستند، شامل بر: آرژانتین، بلژیک، برزیل، کانادا، دانمارک، ایسلند، هلند، نروژ، افریقای جنوبی، اسپانیا، سوئد، بریتانیا و ولز و اسکاتلند (هر سه از لحاظ حقوقی یک کشور محسوب می‌شوند) و اوروگوئه. همچنین در سه ایالت استرالیا، در دو شهر مکزیک، در چندین ایالت آمریکا این حق وجود دارد. در کشورهای اتریش، فنلاند، آلمان، گرینلند و اسرائیل به افرادی که از لحاظ ژنتیکی و خونی صاحب فرزند خود باشند، اجازه‌ی قانونی فرزندخواندگی داده می‌شود.

حق حضور در ارتش (Military policy):

سابق بر این تمامی کشورهای جهان به اعضای همجنسگرا (گی و لزبین یا دوجنسگرای) خود اجازه‌ی حضور قانونی در سربازی یا حضور در ارتش را نمی‌دادند. یعنی آن‌ها را از حضور در یکی از مطرح‌ترین مشاغل موجود در جهان، منع می‌کردند، هرچند این جزو خواسته‌های این بخش از جوامع دنیا است که حق انتخاب شغل خود را داشته باشند. هم‌اکنون کشورهای زیر به همجنس‌گرایان اجازه می‌دهند تا آشکارا با هویت جنسی خود در ارتش یا سربازی حاضر باشند: امریکا، بریتانیا، فرانسه، روسیه، تایوان، استرالیا، اسرائیل، آفریقای جنوبی، آرژانتین و کشورهای عضو ناتو به استثنای کشور ترکیه، برزیل، کانادا، نیوزلند، پرو، فیلیپین، آفریقای جنوبی، سوئیس، تایلند و اووگوئه.



امیر همجنسگرا از تهران تا آنکارا مصاحبه‌ی رامتین شهرزاد با امیر همجنسگرا

کشور ایران و فرهنگ عمومی جامعه ایران تشکیل می‌داد، برای اینکه زندگی خودم را درست کنم لازم بود که اینها را هم درست کنم، هدف من هم درست کردن زندگی خودم بود، از اول اینگونه بود و هنوز هم همین طور است.

سوال: وبسایت همجنس‌گرا؛ ماجرای این سایت چیست و چه می‌کند؟ از کجا شروع شد و به این نقطه رسید و برنامه‌های آینده‌اش چیست؟

وبسایت همجنس‌گرا یک ویتترین است که در حالت کنونی بیان‌کننده دیدگاه من به عنوان یک همجنس‌گرا از محیط پیرامون و همچنین دیدگاه من در مورد همجنس‌گرایی است. امیدوارم در آینده این سایت از «من» محوری در بیاید ولی فعلاً حقیقت همین است. برنامه آینده من این است که این سایت بتواند یک ویتترین غنی‌تر و متنوع‌تر از بهترین‌های جامعه همجنس‌گرایان به زبان فارسی باشد و دیدگاه‌های مختلف این جامعه را منعکس کند.

امیدوارم این سایت بتواند در آینده نقش سایت «گی ایران» و «خانه دوست» که در سال ۲۰۰۰ مرا با همجنس‌گرایی آشنا کردند بازی کند، یعنی یک همجنس‌گرای نوجوان بتواند این سایت را باز کند و قبل از اینکه آن را ببندد، بتواند بفهمد همجنس‌گرایی چیست و چه آینده‌ای را در زندگی پیش رو دارد.

سوال: فعالیت داخل ایران در مسائل مرتبط به همجنس‌گرایی از سه جبهه‌ی کلی در معرض هجوم است. هجوم‌های حکومتی و سازمان‌های امنیتی؛ هجوم‌های جامعه در شکل‌های مختلف خود؛ و مسائل داخل جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی فارسی. بیایید متمرکز بر جامعه‌ی خودمان باشیم. داخل ایران چقدر فضا باز بود بین همجنس‌گرایان که کار کنند و بحث کنند و تلاش کنند برای پیشرفت خودمان؟ چه مشکلات و چه پیشرفت‌هایی را در این میان شاهد بوده‌ای؟

خوشبختانه در فضای جامعه اقلیت‌های جنسی ایران هنوز جا برای واقع‌بینی و عمل‌گرایی وجود دارد، بر خلاف فضای سیاسی جامعه ایران چه قبل از شورش ۵۷ و چه بعد از آنکه شدیداً ایده‌آل‌گرا و ایدئولوژی زده بود و هست، در جامعه همجنس‌گرایان ایران همواره کسانی بودند که بتوانند یک کار را دنبال کنند و آن را به نتیجه برسانند و افراد از نتیجه آن بهرمنند شوند. این افراد و بعضاً گروه‌ها لزوماً با هم هماهنگ و هم نظر نبودند و بعضاً کاملاً ضد یکدیگر بودند، ولی به هر حال توانستند هر یک گوشه‌ای از کار را بگیرند و پیش ببرند. سازمان‌های امنیتی طبیعتاً با برنامه‌هایی که سلطه حاکمان

مقدمه: دوازده سال است امیر در داخل و خارج از ایران، مشغول به فعالیت در زمینه‌ی مسائل مرتبط به همجنس‌گرایان است. فعالیت‌های او شکل‌های مختلفی به خود گرفته است، بعضی وقت‌ها با نام او همراه بوده است و در برخی موارد در سکوت، صرفاً اجرا شده است. او ماه‌ها است که در خاک ترکیه زندگی می‌کند و پرونده‌ی پناهجویی‌اش در مرحله‌ی سفارت کانادا، دنبال می‌شود. او نقد جدی خودش را بر مسائل گوناگون مرتبط به زندگی ما همجنس‌گرایان ایرانی داخل و خارج از کشور دارد. در این شماره از «چراغ» مهمان گفت‌وگوی ما درباره‌ی مسائل امروز زندگی‌مان هستید.

سوال: ایران اولین بار امیر را حضوری دیدم انسانی ساکت و بعدها فهمیدم در سکوت به کار کردن مشغول هستید. امروز هم خارج از ایران، امتداد فعالیت‌ها و کارهای همان انسان را می‌بینم. امیر همجنس‌گرا، فعالیت خودش در زمینه‌ی مسائل مرتبط به همجنس‌گرایان را از کجا و با چه اهدافی شروع کرد؟

سال ۲۰۰۰ بود، پشت کامپیوتر نشسته بودم و یاهو مسنجر جلویم باز بود داشتم فکر می‌کردم، یادم نیست قبل و بعدش به چی فکر می‌کردم، ولی این لحظه در ذهنم شفاف باقی مانده است. یک لحظه به فکر رسید که اگر هر گی بتواند در طول عمر خود نظر ۱۰ دگرجنس‌گرا را در مورد گی‌ها تغییر دهد وضعیت ما دگرگون می‌شود، در آن لحظه این را هدف خودم قرار دادم که در طول زندگی‌ام نظر ۱۰ نفر را تغییر بدم. این لحظه برای من نقطه‌ی شروع بود. اکنون که این متن را می‌نویسم، آن لحظه همان‌طور که بود با همان احساسی که داشتم برایم خیلی شفاف تکرار می‌شود. یادم نمی‌آید بلافاصله بعدش چکار کردم، ولی هفته‌ها و ماه‌های بعد از این نقطه شروع من درگیر فعالیت‌های اینترنتی شده بودم و بخشی از زمان و انرژی من از آن روز تاکنون صرف فعالیت‌های عمومی مربوط به همجنس‌گرایان شد. در آن زمان یک گروه برای همجنس‌گرایان در یاهو درست کردم. کار دیگرم این بود که در اینترنت به صورت تک به تک با افراد در مورد همجنس‌گرایی صحبت می‌کردم، یعنی بدون مقدمه به افراد دگرجنس‌گرا پیغام شخصی می‌دادم و اطلاعات در مورد همجنس‌گرایی را به آن‌ها منتقل می‌کردم.

هدف من کاملاً شخصی بود، من نه برای دیگران دلسوزی می‌کردم و نه سنگ کس دیگری را بر سینه می‌زدم، من یک همجنس‌گرا بودم، من در جامعه ایران زندگی می‌کردم، من عضوی از جامعه همجنس‌گرایان ایرانی بودم، بخش بزرگی از زندگی من را جامعه، خانواده، اطرافیان، سیاست‌های جاری

فصل سه: دیدار

ایران را به خطر می‌اندازند برخورد می‌کنند، ولی لزوماً تمام برنامه‌های جامعه‌همجنس‌گرایان ایران برای حاکمان ایران خطر آفرین نیست حتی ممکن است در جهت منافع آنان باشد. من باور ندارم که دیکتاتورهای ایران با همجنس‌گرایان تضاد منافع بنیادی داشته باشند، عملاً هم می‌بینیم که سازمان‌های امنیتی فعالیت‌های جامعه اقلیت‌های جنسی را ندید می‌گیرند، یعنی واکنشی نشان نمی‌دهند، البته همیشه استثنا وجود دارد، به‌خصوص وقتی افراد پایشان را از گلیمشان درازتر کنند.

اگر به صورت نسبی به موضوع نگاه کنیم، فضا برای همجنس‌گرایان نسبت به سایر گروه‌های جامعه ایران کمتر بسته است، ولی باز و آزاد و راحت هم نیست.

برای فهمیدن پیشرفت کافی است فضای ۱۵ سال پیش که همجنس‌گرایی یک پدیده جهانی بود را با امروز که طرفداران خاتمی رئیس‌جمهور پیشین ایران مجبور هستند برای توجیه و ماله‌کشی سخنان خاتمی در مورد همجنس‌گرایی زمین را به آسمان وصل کنند مقایسه کنید، حتی یک در هزار این طرفداران هم حاضر نیستند قبول کنند خاتمی طرفدار مجازات همجنس باشد، چون همجنس‌گرایی با حقوق بشر گره خورده است، در صورتی که ۱۵ سال پیش ممکن بود به چنین حرف‌های آشکاری افتخار هم بکنند.

سوال: از دید یک فعال اجتماعی چقدر این نیاز را جدی می‌بینید که در رسانه‌های غیر فارسی‌زبان و در دنیای بیرون، مخصوصاً سازمان‌های مختلف مدافع حقوق بشر دیده شویم؟ اصلاً در شرایط موجود ایرانی‌ها داخل و خارج از ایران، نیاز این است که با چهره‌های واقعی خودمان دیده بشویم؟

من با این ایده که رسانه‌ها بخواهند همجنس‌گرایان را تعریف و ارائه کنند مخالفم، ما باید خبرساز باشیم نه سوژه‌ای که هر چند گاه رسانه‌ها بخواهند بیابند سراغ ما، برای مثال اگر همجنس‌گرایان تجمعی داشته باشند و این تجع آن‌قدر بزرگ و غنی باشد که توجه رسانه‌ها را خود به خود جلب کند، به‌نظر من بسیار مفید است که در رسانه نمایش داده شود، ولی اینکه ما بنشینیم تا برنامه‌سازان رسانه‌ها برای ما برنامه بسازند مرا خوشحال نمی‌کند، معمولاً این نوع از برنامه‌ها چیزی از آب در نمی‌آید که ما را راضی کند و بعد می‌نشینم و گله می‌کنیم که چرا این را گفت و آن را نگفت در صورتی که کم کاری از خود ما است وقتی ما محتوای کافی برای ارائه کردن به جامعه نداریم، رسانه هم نمی‌تواند معجزه کند.

در مورد اینکه با چهره واقعی خودمان (منظور صورت فیزیکی است) دیده شویم، کاملاً موافقم حتی دیدن عکس چهره همجنس‌گرایان هم برای عموم جامعه مفید است، چون می‌فهمند ما هم آدم هستیم. این را به عنوان اغراق نمی‌گویم، حقیقتاً می‌تواند تصویر ناشناخته از همجنس‌گرا در ذهن افراد را تبدیل به تصویر یک انسان کند. برعکس، مات کردن تصویر و نشان ندادن چهره باعث بدانگاری همجنس‌گرایان

می‌شود.

سوال: اخیراً نوشتید فیس‌بوک و گوگل‌پلاس مانع از استفاده‌ی شما از نام «امیر همجنس‌گرا» می‌شوند. شما داخل ایران برای حفظ هویت خود جنگیدید و اینجا در فضایی آزادتر مجبور به مبارزه در شکلی دیگر برای حفظ خود هستید. حالا فاصله‌ها چقدر است در این نقطه‌ی خارج از ایران و داخل ایران؟ در عمل آیا خروج از کشور را برای یک فعال همجنس‌گرا مناسب می‌دانید؟ آیا الان دست‌تان برای کار و فعالیت بازتر شده است؟

مسئله فیس‌بوک و گوگل یک اشکال کلی است که فقط مربوط به همجنس‌گرایان نمی‌شود، ولی این موضوع فرصت خوبی برای جلب توجه به مسئله همجنس‌گرایی است، من هم مایلم از این فرصت بهره‌برداری شود. من در خارج از کشور حس نمی‌کنم که باید برای هویت خود بجنگم، هویت من در ایران هم برایم جا افتاده بود، خانواده، همکارها و دوستان من می‌دانستند که همجنس‌گرا هستم، در خارج هم علناً همجنس‌گرا هستم. برای مصاحبه با سفارت کانادا که رفته بودم، یک آقایی که کنار من نشسته بود و برای گرفتن ویزا آمده بود بعد از اینکه فهمید پناهنده هستم از من پرسید اقلیت هستید؟ من پاسخ دادم بله، پرسید چه اقلیتی، من پاسخ دادم همجنس‌گرا. این پاسخ زمانی برای من مشکل بود، ولی اکنون مانند آب خوردن شده است.

من در اینجا مجبور نیستم برای چیزهایی که در ایران مبارزه می‌کردم مبارزه کنم، اسم کاری را که اینجا می‌کنم مبارزه نمی‌گذارم، تلاش می‌کنم برای بهتر زندگی کردن، همان‌طور که برای پیشرفت کاری و کسب درآمد و رفاه بیشتر تلاش می‌کنم، ولی در ایران مسئله‌طور دیگری بود، در آنجا واقعاً مبارزه بود. مبارزه‌ای که اگر رهايش می‌کردم زیر فشار له می‌شدم، انجا برای من پیشرفت معنی نداشت، کوشش می‌کردم بتوانم فشاری در جهت خلاف فشاری که به من وارد می‌شود به محیط وارد کنم، آنجا خودم را در میدان جنگ حس می‌کردم ولی اینجا چنین حسی ندارم.

از دید من وقتی کسی به هر صورت و با هر عنوانی به کشور دیگری مهاجرت می‌کند باید بخش بزرگی از آنچه را که بوده است، دور بریزد و از خود یک انسان تازه بسازد. من دیگر خودم را یک فعال همجنس‌گرایان ایرانی نمی‌دانم، من یک فعال همجنس‌گرای فارسی زبان خواهم بود، من یک شهروند کانادایی همجنس‌گرا خواهم بود که دیدگاه‌های خودم را در مورد همجنس‌گرایی به زبان فارسی می‌نویسم، برای من نه ممکن است و نه می‌خواهم فعایت‌هایی را که داشتم ادامه دهم، من همه گذشته خودم را دور خواهم ریخت و یک فرد جدید از خودم خواهم ساخت. در این شرایط بله، دستم باز است، ولی اگر کسی بخواهد خود و فعالیت‌های خود را با آنچه در ایران بوده مقایسه کند، بی‌شک گرفتاری خواهد داشت.

خروج از کشور برای فعالان می‌تواند بین مرگ باشد تا زندگی دوباره این بستگی به فرد دارد، اینکه چه می‌خواهد، چه هدفی را دنبال می‌کند و چه توانایی‌هایی دارد.

من شخصاً در ترکیه دستم باز نبود، امیدوارم در کانادا باز باشد. دلیل‌اش هم این بود که اولاً ورودم به این کشور بدون هیچ آمادگی و برنامه‌ریزی بود که اثرات بسیار بدی برایم داشت، دوم اینکه خیلی زود اینجا کار پیدا کردم و با توجه به شرایط کار و شرایط زندگیم در ترکیه، فرصت بسیار کمی برای فعالیت داشتم. ولی از این بابت خوشحالم که همیشه این توانایی را داشتم که خودم را از نظر اقتصادی در وضع خوبی نگه دارم، به همین دلیل هیچ‌وقت فعالیت‌های اجتماعی برای من جنبه یک تجارت را نداشت، من می‌توانم به راحتی پول وب‌سایت‌ها و سایر مخارجم را پرداخت کنم بدون اینکه هیچ نگرانی در مورد اینکه اصلاً کسی این‌ها را خواهد خواند و خوشش خواهد آمد یا نه داشته باشم، بدون اینکه مجبور باشم خودم را در برنامه‌ها و بودجه‌های تعیین شده محبوس کنم، من این امکان را دارم که نظرات مستقل خودم را بدون هیچ ملاحظه‌ای بیان کنم. احتمالاً اگر در کشور سوم زندگیم نظم و ترتیب بگیرد، دستم بسیار بازتر از این خواهد بود.

سوال: داخل ایران چه نقطه‌های قوت و ضعفی در فعالیت‌های مختلف همجنس‌گرایان ایرانی می‌دیدید و این نگاه خارج از کشور چقدر متفاوت شده است؟ در خارج از ایران، فکر می‌کنید چه کارهایی می‌شد انجام داد که داخل ایران انجام ن داده‌اید؟

در داخل ایران شاید مهم‌ترین نقطه قوت فعالیت‌های همجنس‌گرایان این بود که به صورت آهسته و ممتد به سوی بهتر کردن سبک زندگی و شرایط همجنس‌گرایان پیش می‌رفتند. تاریخ ایران و خصوصاً این چند دهه اخیر ایران در مجموع پس رونده بوده است، یعنی جامعه یک قدم به جلو برداشته بود و بعد دو قدم به عقب. اینکه یک اقلیتی در این میان بتواند بر خلاف این جریان شنا کند، به نظر من کار بسیار بزرگی است.

در خارج از ایران من هیچ برنامه‌ای برای دنبال کردن کارهایی که درون ایران آرزوی انجام آن‌ها را داشتم ندارم، کارهای ایران به درد داخل ایران می‌خورد، برای من نه ممکن است و نه مایلم آن کارها را ادامه دهم. در خارج من این امنیت و آزادی را حس می‌کنم که با دست بازتر بتوانم کارهایی را که در ذهنم دارم دنبال کنم. در ایران به این سادگی نبود و باید ملاحظه بسیاری چیزها را می‌کردم. در اینجا آن موانع وجود ندارد، ولی آن انگیزه‌ها و نیازها هم وجود ندارد و امکاناتی که در ایران بودن به خودی خود در اختیار من قرار می‌داد وجود ندارد. در عوض امکانات، انگیزه‌ها و نیازهای دیگری وجود دارد که در ایران نبود. من هم منطبق با شرایط و امکانات جدید فعالیت خواهم کرد.

سوال: امیر در دوران پناهندگی است. چه فکر می‌کرد و حالا در عمل با چه روبه‌رو شده است؟

حقیقتاً در مورد پناهندگی فکری نمی‌کردم، احتمال می‌دادم که ممکن است در آینده مجبور بشوم پناهنده شوم و گه گاهی اگر فرصتی پیش می‌آمد در این مورد پرس و جو می‌کردم، ولی پناهندگی آن‌قدر برایم دور و بعید بود که هیچ‌وقت به صورت جدی فکر و تحقیقی در این زمینه نکردم، تا اینکه پناهنده شدم. پس در عمل با چیزی که خارج از پیش‌بینی بود مواجه نشدم، چون هیچ تصور و پیش‌بینی نداشتیم که بخواهد اشتباه از آب در بیاید. از وقتی رسیدم به ترکیه، فقط به این فکر بودم که چطور مشکل امروز و این لحظه را حل کنم، خوشبختانه توانستم یک جوری گلیم خودم را از آب بیرون بکشم. هیچ‌وقت هم ننشستم به این فکر کنم که آیا شرایطم خوب است یا بد است یا از ایران بهتر شده است یا بدتر، شرایط من همین است که هست و باید با این شرایط زندگی کنم، راه دیگری ندارم.

آنچه اینجا در عمل با آن روبه‌رو هستم این است که یا باید صبح تا شب کار کنم یا باید نظاره‌گر این باشم که پول‌هایی که یک عمر پس‌انداز کردم مثل برف در دستم آب می‌شود. در ترکیه نه حقی دارم نه احترامی، سرنوشت و زندگیم کاملاً از دست خودم خارج شده است و به دست سازمان‌ها و سفارتخانه‌ها افتاده است، یعنی تبدیل شده‌ام به چند ورق کاغذ و چند شماره که بدون آن‌ها هیچ‌چیز نیستم، این‌ها برایم طبیعی است و انتظاری جز این نداشتیم، چیزی که فکرم را نمی‌کردم این بود که بتوانم به راحتی این وضعیت را بپذیرم ولی توانستم.

سوال: شخصاً فکر می‌کنم بزرگ‌ترین مشکل پناهندگی، ضعف در پخش اطلاعات ست. مثلاً قبل از ورود نمی‌دانی فرق بین شهرها و قوانین و مسائل مرتبط به هزینه‌ها و اینکه اگر کمکی باشد، چقدر محدود است. حالا شما بزرگ‌ترین مشکلات پناهندگی را چه می‌دانید؟

بله عدم دسترسی به اطلاعات مشکل بزرگی است، ولی بزرگ‌ترین مشکل پناهنده‌ها چیز دیگری است، به‌نظر من بزرگ‌ترین مشکل پناهنده‌ها خودشان هستند، شما وقتی از کشور خارج می‌شوید شرایط بد ایران، احتمالاً یک سری خطرها را در ایران باقی می‌گذارید، ولی خودتان را در ایران جا نمی‌گذاریم، هر پناهنده‌ای همراه چمدان‌هایی که با خود می‌آورد یک چمدان نامرئی هم دارد، درون این چمدان نامرئی تمام ناتوانایی‌ها و توانایی‌ها، زخم‌ها، مشکلات روانی و مشکلات مالی را که در ایران داشت به خارج می‌آورد، این‌ها می‌تواند فلج‌کننده باشد. ترکیه هم بیمارستان نیست که وقتی به آن وارد می‌شوید از شما پرستاری کنند، بار تمام مشکلات و زخم‌هایی که پناهنده با خود از ایران خارج می‌کند بر عهده خودش است، در درجه اول محتوای این چمدان نامرئی است که شرایط شما را در خارج از ایران تعیین می‌کند. اینکه پناهنده‌ها خیلی چیزها را نمی‌دانند فقط مربوط به این نیست که اطلاعات کافی در دسترس نیست، بخشی از آن هم مربوط به این است که توانایی دانستن بعضی مسائل را ندارند، مثلاً فکر این

خود می‌دانستند، به صورت فله‌ای بسته می‌شوند و هر چه رشته بودند پنبه می‌شود، به این دلیل که این دستاوردها عمق نداشتند این‌ها وابسته به پول‌های دولتی و پول نفت و مدیریت و سیاست‌گذاری دولتی بودند، وقتی بند نافشان از این منابع پاره شود یک شبه نیست و نابود می‌شوند، ولی جامعه همجنس‌گرایی این‌چنین نیست ما هر چه به‌دست آوردیم، با تلاش و کوشش خودمان بوده، به همین دلیل دستاوردی واقعی است و به راحتی از دست نمی‌رود و ماندگار است.



به کائوس هم منتقل کنیم. سازمان IRQR یا همان به قول شما سازمان آرشام که تکلیف خودش را روشن کرده و همان‌طور که از اسم‌اش پیدا است بیشتر بر مسئله پناهندگان تمرکز دارد، متأسفانه چون من رابطه‌ای با این سازمان ندارم نمی‌توانم نقد درستی در موردش داشته باشم. ولی IRQO یا به قول شما شما سازمان ساقی معلوم نیست که اصلاً محتوایش چیست و قرار است چکار کند در این صورت ما چه نقدی می‌توانیم بر این سازمان داشته باشیم، وقتی هنوز مشخص نیست چه هدفی را دنبال می‌کند و چه انتظاری باید از آن داشت.

تنها چیزی که در مورد این دو سازمان به اضافه فعالیت‌های کائوس در مورد پناهندگان ایرانی می‌توانم بگویم این است که شفافیت ندارند و معلوم نیست دارند چکار می‌کنند.

سوال: شما پناهجوی همجنس‌گرای ایرانی هستید. چه تفاوتی می‌بینید بین خود و دیگر پناهجویان ایرانی ساکن در ترکیه؟

تفاوت زیادی نمی‌بینم، به غیر از اینکه فعلاً تیغ همجنس‌گرایان در قبولاندن پناهندگی‌شان بُرنده‌تر است ولی با این تعداد افراد غیر همجنس‌گرایی که کیس همجنس‌گرایی داده‌اند و این تعداد از همجنس‌گرایانی که آمده‌اند و اینجا گفته‌اند جانمان در خطر است و بعد از یکی دو هفته ترکیه دلشان را زده و برگشته‌اند به ایران، نمی‌دانم این وضع تا کی ادامه پیدا کند.

سوال: همجنس‌گرایی در خاورمیانه تحت سخت‌ترین فشارها است. عملاً در مصر، عراق و سوریه ما را قتل‌عام می‌کنند به نیت پاکسازی کامل ما از جامعه. در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه، وضع ما را چگونه می‌بینید؟ چه آینده‌ای برای همجنس‌گرایان ایرانی می‌بینید؟

به نظر من در ایران همجنس‌گرایان از سایر گروه‌های اجتماعی پیشروتر هستند، ولی وقتی که کشتی در حال غرق شدن باشد، زیاد فرقی ندارد که شما در کجای کشتی نشسته باشید، کشور ایران و تمام محتوایی که در این کشور وجود دارد به سمت انحطاط می‌رود، از محیط‌زیست گرفته تا فرهنگ. اگر همجنس‌گرایان ایرانی بتوانند دست خودشان را به تکه چوبی بند کنند و از فرو رفتن در گرداب شرایط عمومی ایران جان سالم به‌در ببرند، به نظر من نه تنها در ایران بلکه در کل منطقه از سایر گروه‌های اجتماعی جلو هستند، دستاوردهایی که جامعه همجنس‌گرایان ایران داشته نه وابسته به بودجه‌های دولتی بوده است، نه از پشتیبانی حقوقی حکومت برخوردار بوده است، نه از امکانات سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی دولتی برخوردار بوده است و نه بر پایه پشتیبانی کشورهای خارجی بوده است. بر عکس تمام این امکانات بر علیه ما بسیج بوده است، ما توانستیم روی پای خودمان بایستیم و جلو برویم. این در حالی است که در همین کشور بنیادها و مطبوعاتی که بعضی گروه‌های سیاسی و اجتماعی آن را دستاورد سالها مدیریت

را نمی‌کنند که چرا باید مردم یک کشور پروند از صبح تا شب کار کنند و مالیات بدهند و از این مالیات مثلاً مخارج درمانی من و یا کمک هزینه ماهیانه من تامین شود. اگر ترکیه کشور گل و بلبل بود و افراد می‌توانستند مفت زندگی کنند و بخورند و بخوابند، آیا همه مردم کشورهای منطقه فردا چمدان نمی‌بستند تا بیایند در ترکیه پناهنده شوند؟ وقتی در ذهن کسی جایی برای این پرسش‌های منطقی وجود نداشته باشد، یک سری توهمات و خیالات ذهن او را پر می‌کند. این افراد اگر در ایران هم باشند مشکل خواهند داشت، مسئله این است که در ایران نان پدر و مادر را می‌خورند و در خانه تر و خشک می‌شوند و همیشه چند پرستار شبانه‌روزی بالای سرشان است که تیمارشان کنند، در ترکیه از این پرستارها خبری نیست، کسی نان دهن شما نمی‌گذارد، اگر کمکی هم به کسی بشود فقط در این حد است که بتواند زنده بماند. شاید به همین دلیل است که خیلی افراد می‌آیند پناهنده می‌شوند و دو ماه نشده بر می‌گردند ایران.

سوال: سازمان ساقی، سازمان حائریا، سازمان آرشام؛ آدم این سه نام را در دوران پناهنده‌گی خود زیاد می‌شنود. چه دیده‌اید از این سازمان‌ها، چه انتظاری داشتید و چه نقدی دارید بر وجود این سازمان‌ها و عملکردشان؟

خروج من از ایران در پی مشکلات امنیتی بر روی اینترنت بود، در روزهای اول که متوجه آن مشکلات شدم خودم را کاملاً باخته بودم، دچار تشنج شدید بودم، عرق می‌کردم و می‌لرزیدم، بدنم آن قدر دچار ضعف شده بود که نمی‌توانستم به راحتی راه بروم، خانم قهرمان در این شرایط به من خیلی کمک کردند و با کمک ایشان بود که توانستم خودم را جمع کنم و به ترکیه برسانم، وقتی هم که به ترکیه رسیدم به کمک ایشان بود که توانستم در اینجا جا بیفتم، با آن شرایطی که از ایران خارج شدم و اطلاعات در حد صفری که داشتیم، بدون کمک ایشان واقعاً نمی‌دانم باید چکار می‌کردم.

اما در مورد سازمان ساقی و سازمان آرشام، به نظر من این اسم‌ها به‌جا هستند چون این دو سازمان کاملاً متکی به همین دو فرد هستند یا دست کم تاکنون این‌گونه بوده‌اند، همیشه یک سری افراد نامرئی از در پشتی وارد این سازمان‌ها می‌شدند و از همان در پشتی هم خارج می‌شدند و کسی خارج از سازمان‌ها اصلاً نمی‌فهمید که چه کسی آمده است و چه کار کرده است و چرا رفته است، ولی ساقی و آرشام شخصاً همیشه در این دو سازمان باقی مانده‌اند.

حائریا و سازمان کائوس شرایط دیگری دارد، کائوس یک سازمان جافتاده و متشکل است که تعداد افراد بیشتری با شفافیت بیشتری و مسئولیت‌های مشخص‌تری در آن مشغول به فعالیت هستند، هر چند رابطه این سازمان با پناهنده‌های ایرانی دچار همان درهم و برهمی و آشفتگی و عدم شفافیت و تقسیم وظایف دو سازمان IRQO و IRQR شده است، به نظر من این نشان می‌دهد که مشکل یک جایی در میان ایرانی‌ها است، یعنی ما موفق شدیم یک جوری این بیماری را



پرده‌ی سوهم: چشم‌انداز

نقد جنبش زنان با سرکوب همجنس‌گرایی

نوشته‌ی مهدی سزاوار

mehdisezavar@gmail.com

<https://www.facebook.com/LGBTLawforIran>

زن، زنان ایرانی ضمن اعلام هم‌بستگی با زنان جهان به بیان خواسته‌های خود می‌پردازند.

ب. جنبش زنان در ایران

نامگذاری هر حرکت و فعالیت حقوقی و اجتماعی و سیاسی دارای قواعد و مقررات مشخصی است که بر اساس گنجانده شدن این حرکت‌ها و تطبیق آن بر اساس این قالب‌ها تعریف می‌شوند. با توجه به این مسئله نظرات مختلفی در مورد جنبش زنان وجود دارد که گاهی عده‌ای موجودیت سیاسی حقوقی جنبش زنان را به رسمیت نمی‌شناسد و عده‌ای دیگر عمر جنبش زنان را به عمر تاریخ بشر گره می‌زنند. ولی آنچه که مسلم است فعالیت‌های حقوقی زنان از زمان مشروطیت آغاز شد، در سال‌های پس از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول به صورت انجمن‌های مستقل و با هدف افزایش حقوق زنان ادامه یافت که بیش از هر چیزی به صورت تأسیس مدارس دخترانه پدیدار بود.

گروه پیک نسوان در حدود سال ۱۳۰۰ برای اولین بار در ایران، ۸ مارس را به عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت و مراسمی به مناسبت این روز در رشت برگزار کرد. پس از آن در سال ۱۳۰۶ سازمان بیداری زنان با نمایش «دختر قربانی» ۸ مارس را گرامی داشت. پس از دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ جنبش زنان ایران وارد فضای جدیدتری شد و در این دوران سازمان‌هایی در جهت تقاضای حقوق سیاسی و اقتصادی زنان شکل گرفتند. در ۸ مارس ۱۳۵۷ که اولین ۸ مارس بعد از انقلاب بود، زنان بسیاری در اعتراض به لغو قانون حمایت از خانواده، منع قضاوت زنان و قانون حجاب اجباری در تهران و برخی شهرستان‌ها به خیابان‌ها آمدند اما پس از به خشونت کشیده شدن اولین ۸ مارس بعد از انقلاب، در سراسر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، ۸ مارس در محافل مطالعاتی فعالان زن و در خانه‌ها گرامی داشته می‌شد که این وضع تا روی کار آمدن دولت اصلاحات منتسب به کابینه‌ی آقای خاتمی ادامه داشت. در سال ۷۸ پس از مدت‌ها ۸ مارس به حوزه عمومی جامعه بازگشت و گروه‌های مختلف زنان مراسمی را در یک مکان عمومی به این مناسبت برگزار نمودند. تا سال ۸۱ این مراسم توسط انجمن‌های زنان در مکان‌های مختلف برگزار می‌شد اما در سال ۸۱ برای اولین بار مراسم ۸ مارس با مجوز استانداری تهران به مکان اصلی خود در پارک لاله برگزار گردید اما بعد از آن در سال ۸۲ مجوز برنامه ۸ مارس در پارک لاله لغو گردید. در ۲۲ خرداد ۸۴ همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، فعالان جنبش زنان در تجمعی در مقابل دانشگاه تهران به نقض حقوق زنان در قانون اساسی اعتراض کردند اما پس از آن که در ۸ مارس ۸۴ تجمع زنان در پارک دانشجو با سرکوب شدید

پیش‌گفتار

در صد سال اخیر جنبش‌های مختلفی در سراسر دنیا به وجود آمد که هر یک مسیری را دنبال می‌کند، بعضی از آن‌ها در رشد مفاهیم مشترک بشر برای رسیدن به زندگی بهتر سهم به‌سزایی داشته است، چنان که برخی از این جنبش‌ها تمام مرزهای جغرافیایی و قومیتی و نژادی را کنار گذاشته است و به تلاش برای آرمان‌های خود تلاش می‌کنند.

دو جنبش زنان و همجنسگرایان از فراملیتی‌ترین جنبش‌ها هستند که با مطالعه و دقت در تجربیات تا به امروز این جنبش‌ها می‌توان دریافت که مناسباتی بین این دو جنبش در تحقق آرمان‌های هر یک وجود دارد که تلاش هر یک زمینه‌ساز پیشرفت دیگری می‌شود.

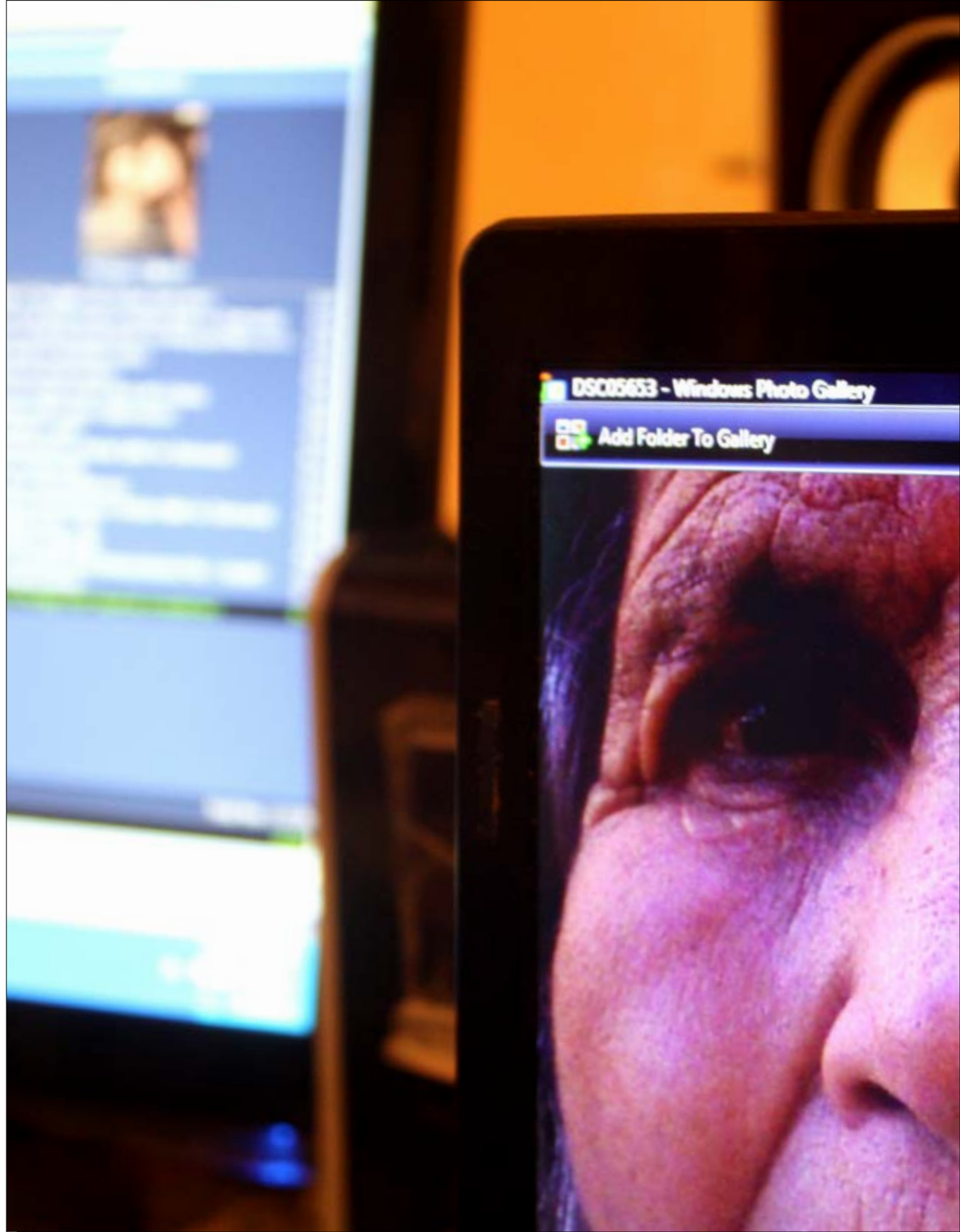
تلاش این مقاله نشان دادن نقاط اشتراکی است که این دو جنبش را به یکدیگر نزدیک می‌کند، همراه با تاریخچه‌ی مختصری از جنبش زنان و تفسیر و تحلیل‌هایی در نقد جنبش زنان در ایران از سوی صداهای نزدیک به حکومت در رسانه‌ها و سرکوب آن‌ها همراه با نگاهی که احقاق حق زن را مترادف با شیوع همجنسگرایی دانسته می‌پردازیم که این در جای خود نگاه تازه‌ای است که هشدار می‌باشد برای جلوگیری از انتشار این‌گونه مغالطه‌ها در ناخودآگاه جنبش حقوق زنان که احقاق حقشان در جامعه‌ی ایرانی منجر به نقض حق دیگری همچون همجنسگرایان نشود و این امری است که مسلماً خواسته‌ی این جنبش نیست.

مختصری از تاریخچه‌ی جنبش زنان در جهان و ایران

الف. جنبش زنان در جهان

در ۸ مارس ۱۸۵۷، زنان کارگر نساجی نیویورک در اعتراض به شرایط غیر انسانی کار و حقوق کم، تظاهرات کردند که با دخالت پلیس سرکوب شد. سال بعد، زنان اتحادیه کارگری زنان را تشکیل دادند و بدین طریق سعی کردند از حقوق خود دفاع کرده و به حقوق اولیه‌ی انسانی در محیط کار دسترسی یابند و هر ساله در ۸ مارس طی تظاهراتی زنان خواستار حقوق بیشتر، کار کمتر، حق رای، پایان دادن به کار کودکان و... بوده‌اند، تا این که ۵۳ سال بعد این روز به عنوان روز جهانی زن اعلام شد و سال‌ها به شکل علنی یا غیرعلنی در سایر کشورها نیز برگزار گردید. سرانجام در سال ۱۹۷۵ سازمان ملل متحد، این روز را به عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت. از آن زمان به بعد روز جهانی زن شکلی رسمی‌تر یافت.

این روز در ایران به نماد اعتراض زنان به وضعیت حقوقی نابرابر و تبعیض‌آمیز خود، تبدیل شده است، در روز جهانی



پ - عدم ثبات نگاه دینی و فقهی به زنان بدین شکل که گاهی حضور زن در عرصه‌ی اجتماع را مایه‌ی استقبال شیطان از او می‌داند و از سویی دیگر زن را تشویق به مشارکت اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های کلان می‌کند.

برای مثال حضور زنان در پیش از انقلاب در انتخابات نمادی از خودفروختگی و غرب‌گرایی و متضاد با ارزش‌های اسلامی بود ولی امروزه رقابت نفس‌گیر بین کابینه‌های مختلف برای معرفی وزیر زن می‌باشد. این نظر جمعی از روحانیون در خصوص شرکت زنان در انتخابات است: این وضع رقت بار به جای آنکه دولت درصدد چاره برآید، سر خود و مردم را گرم می‌کند، به امثال دخالت زنان در انتخابات، یا اعطای حق زن‌ها، یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه. و نظایر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد.

ت - تبلیغ و مطرح کردن اندیشه‌ی تشکیل احزابی از زنان مرد سالار که گاهی این زنان از جامعه‌ی مرد سالار در جهت تأمین منافع ایشان پیشی می‌گیرد. همچنان که در جلسات مجلس شورای اسلامی در خصوص تصویب لایحه‌ی جدید قانون حمایت از خانواده دیده شد، زمان موجود در مجلس نه تنها اقدامی جهت حمایت از حق زن و خانواده نکردند، بلکه بر تصویب آن بیش از نمایندگان مرد اصرار می‌ورزیدند. در صورتی که این قانون بسیاری از حقوق زنان را در نقش‌های مختلف همسر یا مادر تزییع می‌کند. برای نمونه ماده‌ی ۲۲ این قانون بود که در آن مرد برای ازدواج دوم احتیاجی به اجازه‌ی همسر اول خود ندارد، در صورتی که با توجه به قانون قبلی احتیاج داشت. در بررسی‌های مجلس شورای اسلامی بین نمایندگان دیده شد، نگاه و نظرات بعضی از این زنان نماینده‌ی مجلس از نگاه مردان سنتی و مردسالار به زن و حقوق زن تندتر است.

مردسالاری آسیب و اشتراک دو جنبش یکی از اصلی‌ترین مبحثی که این دو جنبش را به هم وصل می‌کند آسیب هر یک از جامعه‌ی مردسالار است. نگاهی که با تسلط خود بر بنیادهای اجتماعی هر شهروند متفاوت با خود را شهروند درجه دو و پایین‌تر از خود به شمار می‌آورد، تبعیضی که زنان و همجنس‌گرایان به آن دچار شده‌اند.

حال با دقت به تجربه‌های جهانی در این خصوص و تطبیق آن با مفاهیم جامعه‌ی ایرانی مسائل بسیاری مطرح می‌شود که خاص اقلیم ایران است.

اکنون با توجه به موقعیت تاریخی که ایران در آن به سر می‌برد که آستن دگرگونی‌های بسیاری است و جنبش زنان در داخل کشور تا حدی توانسته خود را به جهان معرفی کند، ولی برخلاف جنبش‌های زنان در کشورهای روابط مناسبی با همجنس‌گرایی برقرار نکرده است و حتی در مواردی اگر همجنس‌گرا ستیزی نداشته باشد، به طور روزمره حامل همجنس‌گرا هراسی با خود در زندگی است که ناشی از همان

نیروهای امنیتی مواجه شد و در سالگرد ۲۲ خرداد در سال ۸۵ تجمع میدان ۷ تیر که با عنوان همبستگی زنان و به منظور اعتراض به نقض حقوق زنان در قانون مدنی برگزار می‌گردید، توسط مأموران امنیتی و لباس شخصی به خشونت کشیده شد و عده‌ای از فعالان جنبش زنان و دانشجویی بازداشت شدند. گروه‌های مختلف زنان در تابستان ۸۵ به منظور انتخاب روشی کاملاً دموکراتیک و مسالمت‌آمیز اقدام به راه‌اندازی کمپینی برای بیان مطالبات خود و اعتراض به تبعیض‌های جنسیتی نمودند.

کمپین ۱ میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در ۵ شهریور ۸۵ شروع به کار کرد و در مهرماه ۸۵ فعالیت خود را در اصفهان آغاز نمود. این کمپین با هدف جمع‌آوری ۱ میلیون امضا از شهروندان ایرانی که چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور سکونت دارند و معتقد به وجود تبعیض علیه زنان در ایران هستند، فعالیت کرد که این از نظر بسیاری کارشناسان نقطه‌ی عطفی از تشکیل جنبش عدالت خواهی زنان در ایران است.

دوگانگی‌های ارزشی در نگاه به زنان در ایران تشخیص موقعیت حقوقی زنان در ایران کار دشواری نیست. کافی است با بررسی خلاصه‌ای از تقویم تاریخ حوادث مربوط به جامعه‌ی زن ایرانی، نگاه قانون‌گذار و جامعه‌ی مردسالار را به او دید.

دوگانگی‌های رفتاری بسیاری را در تاریخ ایران و به ویژه در بعد از انقلاب اسلامی می‌توان در مورد مقوله‌ی حقوق زنان مشاهده کرد و راهکارهایی که دولت در این زمینه به عمل آورده است که جمع‌آوری آن‌ها برای یک نتیجه‌گیری منطقی بسیار دشوار است.

برای روشن شدن این مبحث برای مخاطب خود مثال‌هایی می‌آوریم: الف - کشف حجاب یا عدم پوشش اجباری در سابق یا پوشش اجباری حاضر در ایران به طور کلی زن را فاقد اختیار می‌داند. به راستی در کدام برهه از تاریخ ایران زن ایرانی اختیار واقعی و ذاتی خود را خود برمی‌گزیند؟

ب - نگاه مردسالار ارزش و ضد ارزش را در جامعه‌ی زنان به عقربه‌ی سرگردانی تبدیل کرده است که نتیجه‌ی آن بی‌تصمیمی نسل جوان از اعتماد به هریک سو شده است. حادثه‌ی مریوان نمونه‌ی جدیدی از نگاه قانون‌گذار مردسالار به موجودیت و جنس زن در انتخاب مجازات برای متهم مردی است که جرم او با پوشش و لباس زن ایرانی تحمل مجازات می‌کند.

روز بیست و ششم فروردین‌ماه امسال، ۱۳۹۲ پلیس حکومتی در شهر مریوان بنا به حکم دادگاه، یک شهروند متهم را با پوشاندن لباس قرمز زنانه، در خیابان‌های اصلی شهر چرخاند و این اقدام خود را تنبیه ارادل و عبرت دیگران توصیف کرده بود.

این اقدام مأموران انتظامی در اجرای حکم مزبور، فوراً در شبکه‌های اجتماعی کردستان بازتاب یافت و برای مثال «انجمن زنان مریوان» از نخستین تشکل‌های مدنی بود که به حوادث مریوان واکنش نشان داد.

فرهنگ مردسالار جامعه‌ی ایرانی است. دیگر اینکه زن ایرانی با مفهوم نهادینه‌ی مردسالاری همجنس‌گرایی را مایه‌ی فروپاشی خانواده‌ی خود و مخاطره‌ای برای همسر و فرزندش می‌داند.

حال که چند سالی است که جنبش حقوق زنان در ایران از درون و بیرون از کشور تلاش می‌کند مباحث مدرن مربوط به زنان، همچون فیمینیسیم را به ذهن مخاطب ایرانی آشنا کند، همزمان با آن در محافل دینی و حکومتی ایران شروع به تحلیل تلاش‌های زنان در عرصه جهانی کرده و بعضی مفاهیم مطرح در این عرصه را نقد کرده است. چیزی که در این میان جدید است، استفاده از هویت همجنس‌گرایی برای مقابله با تلاش‌های حقوقی زنان است. برای مثال استقلال زنان را مترادف با از بین رفتن زنانگی معرفی کرده که منجر به شیوع همجنس‌گرایی شده و این را عاملی برای فروپاشی زندگی زناشویی و بنیان خانواده دانسته است. برای نمونه این یکی از دیدگاه‌های نزدیک به حکومت، در نقد فمینیسم است:

«فمینیسم غربی با ادعای تساوی و برابری و دفاع از حقوق زنان، سعی کردند زنان را شبیه مردان ساخته و بازار کار را جهت تأمین نیازهای زنان تغییر دهند اما عمدتاً به چالش کشیده شدند و به گونه‌ای شد که با نفی خانواده، ازدواج و مادری، گرفتار تبعات شومی همچون گرایش به همجنس‌گرایی از هم فروپاشی خانواده‌ها، افزایش طلاق، گسترش خانواده‌های تک والدی، سقط جنین و به دنبال آن قتل دلسوزانه و... گردیدند.»

یا در جایی دیگر این‌گونه آمده است:

«اگر واقعا ما مشکل مقطعی مازاد جنس مونث را در کشورمان با تعدد زوجات بر طرف کنیم در آینده نه چندان دور، به فاصله دو سه سال دیگر که مازاد پسر خواهیم داشت، نه تنها دیگر دختر همسن و یا کوچک‌تر نخواهیم داشت، برای ازدواج پسران مازاد که حتی زنان بیوه و مطلقه هم کسری خواهیم داشت، از نظر آماری در نتیجه با مشکل همجنس‌گرایی در بین جوانان روبه‌رو خواهیم شد که هجمه فرهنگی آن را این روزها از سریال‌ها ماهواره‌ای می‌بینیم که دارند چه به خورد جوانان ما می‌دهند.

این بدین معناست که بار دیگر از همجنس‌گرایی و شیوع هراس و ستیز با آن برای سرکوب فعالیت مدنی و حقوقی یک بخش از جامعه مانند جنبش زنان می‌پردازد که برای احقاق حق و برابری تلاش می‌کند. این‌جا است که آگاهی جنبش حقوق زنان در ایران را نیاز است که بار دیگر از مغالطه‌ای زیر نگاه و فرهنگ مردسالار با آمیختن در آموزه‌های دینی و ارزش‌های کیان خانواده مانعی می‌شود برای دستیابی به اشتراک دیگر پذیری و همزیستی مسالمت‌آمیز که آرمان بشر است.

جامعه‌ی زنان که خود همیشه از ظلم و اجحاف در حق خود در اندازه‌ی زنده به گور شدن سخن می‌گوید، این‌بار خود نباید منجر به قربانی شدن عده‌ای دیگر از جامعه به عنوان اقلیت جنسی با درک ناصحیح شود که بخشی از نهاد قدرت قصد انکار و امحای ایشان را در حد

همان زنده به گور کردن را دارد. حال آن‌که این اتفاق در عصر بیداری بشر رخ می‌دهد و نه دوره ی چهل و سیاهی و به همین خاطر تکرار این ماجرا برای امروز دو چندان نابخشودنی است.

این مقاله تنها همفکری وسیع‌تری بین این دو جنبش بود که مسلماً آینده‌ی بشر به سمت و سویی است که نوید تثبیت حق هر قشر از اجتماع از هر جنس و گرایش و تفکر تضمین می‌کند.

منابع

۱. محشای قانون مدنی دکتر ناصر کاتوزیان
۲. قانون حمایت از خانواده ۱۳۵۴
۳. لایحه‌ی قانون حمایت از خانواده ۱۳۹۱
۴. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان مصوب ۱۹۷۹
۵. اسماعیل چراغی کویتانی، خانواده، اسلام و فمینیسم
۶. روزنامه‌ی سیاست روز جمعه ۴ آذر ۱۳۹۰
۷. وب‌سایت کانون زنان ایرانی



قسمت نخست مقاله را در این لینک بخوانید:

<http://cheragh.org/article/a88-.html>

در شماره پیشین به تعدادی از دیدگاه‌های روان‌کاوانه‌ی منسوخ در ارتباط با گرایش به همجنس (مانند دیدگاه بیبر) اشاره شد.

همان‌گونه که ذکر شد، تصویر نه‌چندان جذابی که بیبر (۱۹۶۲) از مادرانِ مردان همجنس‌گرا ترسیم کرده است، هنوز هم به‌طور گسترده‌ای در بین برخی روان‌شناسان پذیرفته شده است: «مادرانی که نسبت به پسران خود دخل و تصرف‌گرانه رفتار می‌کنند، سلطه‌گر هستند و بیش از حد معمول به آن‌ها نزدیک و با آن‌ها صمیمی می‌شوند. به‌طور افراطی محافظت‌کننده هستند و به‌طور غیرضروری تقاضای محبت و اشتیاق دارند. شیوه مدیریت خواب مادر و پسر به‌گونه‌ای است که مادر و پسر تا هنگام نوجوانی پسر، در کنار هم می‌خوابند و نمونه‌هایی از نمایش‌عریانی غیرمعمول مادر در برابر فرزند، در این مادران گزارش شده است. به‌عنوان یک همسر، این مادران، تقریباً همیشه بی‌کفایت هستند. فرض شده است که این مادران، علاقه به جنس مخالف را در پسران خود خاموش می‌کنند. این عمل آن‌ها در خدمت نیازهای بیمارگون خودشان قرار دارد. آن‌ها به‌طور خاص، نسبت به هرگونه رفتار جنسی که در پسران‌شان بروز می‌یابد، حساس و گوش به‌زنگ هستند. مردانه‌زدایی این مادران از پسران‌شان، در خدمت نیاز آن‌ها به حضور مداوم پسران‌شان قرار دارد. خاموش شدن علاقه به جنس مخالف در پسران این مادران، آن‌ها را در برابر رها شدن توسط پسران‌شان به‌خاطر زنی دیگر، محافظت می‌کند» (به نقل از گلد اسمیت، ۱۹۹۹).

به این ترتیب، بیبر (۱۹۶۲) نتیجه‌گیری می‌کند که این منظومه‌ی والدینی است که به احتمال زیاد به تولید یک پسر همجنس‌گرا می‌انجامد. پدری متخاصم در کنار اتصال نزدیک و صمیمی و اغواکننده با مادری مسلط که نقش همسری‌اش به حداقل رسیده است (ص ۲۵۰). برخی داده‌های توصیفی، مردان همجنس‌گرا را بی‌نهایت مضطرب در نزدیک شدن به زنان وصف کرده‌اند.

نوشته‌های پیشین روان‌کاوی در مورد همجنس‌گرایی مردان، سرشار از بحث در مورد روابط بین مردان همجنس‌گرا، مادران خود و زنان دیگری است که آن‌ها در زندگی بزرگسالی خود با ایشان روبه‌رو می‌شوند. فروید، به‌عنوان یک پزشک، صرف نظر از علت همجنس‌گرایی، موضع خود را درباره همجنس‌گرایی، به این صورت ابراز کرد که همجنس‌گرایی فی‌نفسه نمی‌تواند یک بیماری باشد. به این ترتیب، او، پزشکان و بیماران را از مشاهده‌ی تغییر درجهت‌گیری جنسی به‌عنوان

گردد. دوم، نگرش نسبت به زن و زنانگی اهمیت خاصی در تحول مردان همجنس‌گرا دارد. چرا که از دید روان‌کاوانه حتماً باید رویدادی علاقه‌ی این پسران را از سمت زنان منحرف کرده باشد (به نقل از گلد اسمیت؛ ۱۹۹۹).

مردان همجنس‌گرا لااقل از دید عوام، مردانی «زنانه»‌اند. به‌نظر عیسی (۱۹۸۹)، این نکته که مردان همجنس‌گرا به‌عنوان «زنانه» تلقی می‌شوند - بدون در نظر گرفتن آنچه از ظاهر و یا رفتار آن‌ها بر می‌آید یا آنچه به‌طور غالبی مردانه یا زنانه تلقی می‌شود - به این دلیل ساده است که آن‌ها میل به داشتن رابطه جنسی و عشق‌ورزی با مردی دیگر را دارند (به نقل از گلد اسمیت؛ ۱۹۹۹).

بسیاری از پزشکان و جامعه‌شناسان اشاره کرده‌اند که نفرت از خود در بسیاری از مردان همجنس‌گرا و همچنین محکومیت همجنس‌گرایی در فرهنگ‌های مردسالار ممکن است تا حد زیادی ناشی از ترس و نفرت از هر چیزی باشد که به‌عنوان «زنانه» تلقی می‌شود. به‌ویژه هنگامی که این زنانگی در مردان بروز یابد.

در جامعه‌ای که زنانگی تحقیر می‌شود و سیاست‌ها و قوانین آشکار و ضمنی آن نابرابری بین زن و مرد را دامن می‌زند یا زنان را در جایگاهی پایین‌تر از مردان قرار می‌دهد، نگرش‌های تبعیض‌آمیز بیشتری نسبت به مردان همجنس‌گرا اعمال می‌گردد. بدیهی است اگر چنین باشد، معنای ادراک شده توسط یک مرد همجنس‌گرا درباره‌ی زنان و زنانگی، نقش مهمی را نه تنها در رشد روانی او، بلکه در شکل‌گیری خودپنداره و عزت نفس او در طول زندگی بازی می‌کند.

به‌نظر می‌رسد این تاکید بیش از حد بر نقش مادران مردان همجنس‌گرا نیز بازتاب نوعی خصومت و تبعیض ناخودآگاه جامعه‌ی علمی آن زمان، نسبت به زنان باشد که این بار در نظریات تعدادی از روان‌کاوان و در دوره‌ای از تاریخ روان‌کاوی بروز یافته است. تا به حال کسی به این نکته توجه نکرده است که چرا در تاریخ علم روان‌کاوی این همه مقاله و کتاب و تئوری و تبیین درباره سبب‌شناسی همجنس‌گرایی مردان وجود دارد ولی در مقابل، همجنس‌گرایی زنان معمایی است که همواره در مورد آن سکوت شده است؟ به‌نظر می‌رسد این، بازتاب تفکر مردسالارانه‌ی جامعه‌ی علمی آن زمان و نیز سنگینی و دشواری پذیرش ویژگی‌های زنانه، در مردان همجنس‌گرا باشد و چه راه‌حلی بهتر از این که برای تبیین پدیده‌ی همجنس‌گرایی مردان - که مردانگی و قدرت را زیر سوال می‌برد- از اتهام زدن به مادران آنان و مقصر قلمداد کردن زنان استفاده کرد؟ در مقابل، منطقاً باید بتوانیم عیناً همین تئوری‌ها را معکوس کنیم. اگر در زندگی مردان همجنس‌گرا مادرانی وابسته و سلطه‌گر و بی‌ظرافت وجود دارند که آنان را از زن و زنانگی دل‌زده می‌کنند، باید انتظار داشته باشیم که روان‌کاوان، برای تبیین لژی‌نیسم، نیز از پدرانی منفعل، ضعیف و سلطه‌پذیر در زندگی زنان همجنس‌گرا سخن بگویند که احتمالاً آنان را نسبت به مردان دل‌زده می‌کند! این در حالی است که در هیچ کجای تاریخ روان‌کاوی از چنین توصیفاتی برای اشاره به پدران استفاده نشده است.

نمی‌توان انکار کرد که نقش مادر در زندگی روانی فرزند خود، به ویژه پیش از سن دو سالگی بس کلیدی‌تر از پدر است و این ربطی به گرایش جنسی ندارد. اما هجمه‌ی شدید متهم شمردن و مقصر قلمداد کردن مادران در تبیین گرایش جنسی پسران‌شان، تبعیض آشکاری است که پژوهش‌های جدید هیچ‌گاه از آن حمایت نکرده است. به‌علاوه مطالعات انسان‌شناسی در میان قبایلی که زندگی‌شان هنوز مانند انسان‌های نخستین و به دور از تمدن و تکنولوژی شهری است، نشان داده است با وجودی که نقش‌های سنتی و غالبی مردانه و زنانه در این قبایل وجود ندارد یا حتی نقش‌های جنسیتی کاملاً متفاوت است (مثلاً پدران به تربیت و نگهداری فرزندان می‌پردازند و مادران به شکار می‌روند)، باز هم شیوع گرایش به همجنس در این قبایل، مشابه جمعیت‌های شهرنشین است. بنابراین، ممکن است محیط و فرهنگ زمینه‌های بروز این گرایش را فراهم سازد یا از بین ببرد، اما نقش والدین به هیچ‌عنوان آن قدر پر رنگ نیست که طبیعت را از خط سیری که تکامل تعیین نموده است، خارج کند.

نقد دیدگاه‌ها

ایده‌های فوق‌الذکر و داده‌های بالینی که از آن‌ها پشتیبانی کرده‌اند، می‌توانند مورد سوال قرار بگیرند. اول، این فرضیه که نوع خاصی از والدینی کردن می‌تواند به همجنس‌گرایی بیانجامد، به‌شدت مشکوک است.

محققان در مطالعه عوامل زیستی، روانی و اجتماعی مؤثر بر همجنس‌گرایی مردان، به شواهدی دست یافته‌اند که نه تنها در تضاد با این روابط خانوادگی کلیشه‌ای است، بلکه به‌شدت بر نقش عوامل ژنتیکی یا سایر عوامل زیستی تاکید دارد. در نتیجه فرض اولیه فروید محقق می‌شود که معتقد بود برخی زمینه‌های فطری در همجنس‌گرایی وجود دارد (لوی، ۱۹۹۳؛ فریدمن و داوون، ۱۹۹۴).

نکته‌ی سوال برانگیز دومی که در بررسی پژوهش‌ها و داده‌های حاصل از روان‌کاوی حایز اهمیت است این است که این داده‌ها بر اساس اطلاعات گروه‌هایی به‌دست آمده است که برای درمان [تغییر] گرایش جنسی خود به روان‌کاو مراجعه کرده بودند. یعنی افرادی که امیدوار بودند تبدیل به دگرجنس‌خواه شوند و قاعدتاً این افراد توسط پزشکانی مورد درمان قرار گرفته‌اند که معتقدند بودند همجنس‌گرایی وضعیتی بیمارگونه است که باید با روش‌های روان‌درمانی، درمان شود. دیدگاه‌ها و نحوه‌ی تحلیل این درمان‌گران، قطعاً در تفسیر داده‌های بالینی حاصل از چنین درمان‌هایی تأثیرگذار است. نکته‌ای که تا به حال به‌ندرت مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، سوالی که همچنان باقی می‌ماند این است: چرا همجنس‌گرایانی که جهت تغییر گرایش‌شان به درمان‌های روان‌کاوی روی آورده‌اند، همگی توصیفات نسبتاً مشابهی از مادران خود ارایه داده‌اند؟! آیا واقعاً ممکن است مادران این افراد ویژگی‌های مشترک خاصی داشته باشند؟! در شماره بعدی به این سوال پاسخ خواهیم داد.

ادامه دارد.



لامبدا چیست؟

اولین نماد از جمعیت کوئیر که در این بخش قصد معرفی آن را معرفی دارم «لاندایا» یا «لامبدا»، یازدهمین حرف از حروف الفبای یونانی است که معادل آن در الفبای انگلیسی حرف «L» می‌باشد؛ نمادی که با گذشت سال‌ها هم‌چنان محبوبیت و خاطراتش را برای اقلیت‌های جنسی نگاه داشته است. این حرف در اصل به عنوان نمادی توسط گروهی از فعالان حقوق دگرباشان که خود را «ائتلاف فعالان همجنسگرای نیویورک» با علامت اختصاری «G.A.A.» می‌نامیدند، در سال ۱۹۷۰ میلادی (۹-۱۳۴۸ خورشیدی) انتخاب شده بود. چند ماه پس از شورش‌های «استون وال» بود که دو جنبش موازی به نام‌های G.A.A. (ائتلاف فعالان همجنسگرا) و G.L.F. (جبهه رهایی‌بخش همجنسگرایان) برای احقاق حقوق دگرباشان در نیویورک پایه‌ریزی شدند. جبهه رهایی‌بخش همجنسگرایان برای پذیرش در جامعه‌ی آن روز ایالات متحده آمریکا معتقد بود که رسیدن به حقوق دگرباشان با فعالیت در کنار جنبش‌های برابری حقوق سیاه‌پوستان و اتحادیه‌های رهایی‌بخش زنان و استفاده از تجربه‌های آنان امکان‌پذیر خواهد بود. این در حالی بود که ائتلاف فعالان همجنسگرا فعالیت‌های خود را صرفاً بر روی مسائل مربوط به همجنسگرایان متمرکز کرده بود و به همین خاطر به سرعت مشروعیت خود را در بین اقلیت جنسی به‌دست آورد و لامبدا که نماد رسمی این ائتلاف بود، خیلی سریع تبدیل به نمادی برای شناسایی اعضای اقلیت جنسی در بین خودشان شد.

دلیل اصلی پذیرش و استفاده همه‌گیر از نماد لامبدا این بود که همجنسگرایان معتقد بودند این نماد می‌تواند به‌عنوان نشان اعضای انجمن‌ها در کالج‌ها اشتباه پنداشته شود و توسط اکثریت جامعه دگرجنسگرا نادیده گرفته خواهد شد و اهمیتی به آن نخواهند داد.

برخی دلایلی که اعضای ائتلاف فعالان همجنسگرا در انتخاب لامبدا به‌عنوان نماد در نظر داشتند به شرح زیر است:

- حرف L در لامبدا می‌توانست نشانه‌ی حرف اول از کلمه liberation به معنی آزادسازی، رهایی‌بخشی باشد.
- اسپارت‌های یونان باستان معتقد بودند لامبدا نماد وحدت و یکپارچگی است.
- رومی‌ها آن را «نور دانش که در تاریکی جهل می‌درخشد» می‌دانستند.
- لامبدا در معادلات فیزیک به معنی انرژی به کار می‌رود. انرژی جنبش همجنسگرایان نیز از ائتلاف با یکدیگر به‌وجود می‌آید.
- اتحاد وقتی نتیجه می‌دهد که دگرباشان زن و مرد با هم و برای رسیدن به یک هدف مشترک همکاری کنند. (برداشتی از نشان نظریه گشتالت که از تئوری فیزیک وحدت انرژی سرچشمه می‌گیرد).
- باور به این موضوع که دگرجنسگرایان و دگرباشان زن و مرد در طول موج‌های مختلف از نظر جنس و جنسیت و یا الگوهای مغزی می‌باشند. لامبدا در فیزیک و شیمی گاهی اوقات برای نشان دادن طول موج‌های خاصی از انرژی به کار می‌رود.
- تفسیری نمادین از تضادها و تعادل، قلاب در پایین پای راست و فشار از بالا و سپس ابتکار عمل برای رسیدن به ثبات و تعادل در نحوه قرار گرفتن پای چپ.



در هر صورت لامبدا امروزه و در همه جا معنای خاصی پیدا کرده است، اگر چه زمانی به عنوان نمادی کاملاً مردانه در بین اسپارت‌های یونان به کار گرفته می‌شد اما امروز به‌عنوان نمادی برای دگرباشان استفاده می‌شود. کنگره جهانی حقوق همجنسگرایان در ادینبورگ اسکاتلند در دسامبر ۱۹۷۴ میلادی (آذرماه ۱۳۵۳) رسماً لامبدا را نمادی جهانی برای حقوق همجنسگرایان معرفی کرد.

شورش‌های استون وال که منجر به شکل‌گیری گروه‌های مدافع حقوق دگرباشان شد چه بود و از کجا آغاز شد:

بار / مهمان‌خانه‌ی استون وال در دهکده‌ی گرینویچ شهر نیویورک، تبدیل به محلی برای اجتماع دگرباشان شده بود که در ساعات اولیه صبح روز ۲۸ ژوئن ۱۹۶۹ میلادی (برابر ۷ تیرماه ۱۳۴۸ خورشیدی) شاهد هجوم پلیس و اعمال خشونت علیه دگرباشانی بود که آن روز گرد هم آمده بودند.

این هجوم در حقیقت جرقه‌ای برای مجموعه تظاهرات اجتماعی و خودجوش بود که در اعتراض به خشونت با اعضای جامعه‌ی دگرباش توسط پلیس رخ داده بود. این رویداد مهمترین اتفاق بزرگ تاریخ ایالات متحده برای به حرکت درآوردن ماشین آزادی‌خواهی و مبارزه مدرن برای حقوق همجنسگرایان را رقم زد.

پس از شورش‌های استون وال بود که همجنسگرایان به ویژه در شهر نیویورک تبدیل به یک جامعه منسجم شدند و در کمتر از شش ماه دو سازمان فعال G.A.A. و G.L.F. با تمرکز بر حقوق همجنسگرایان

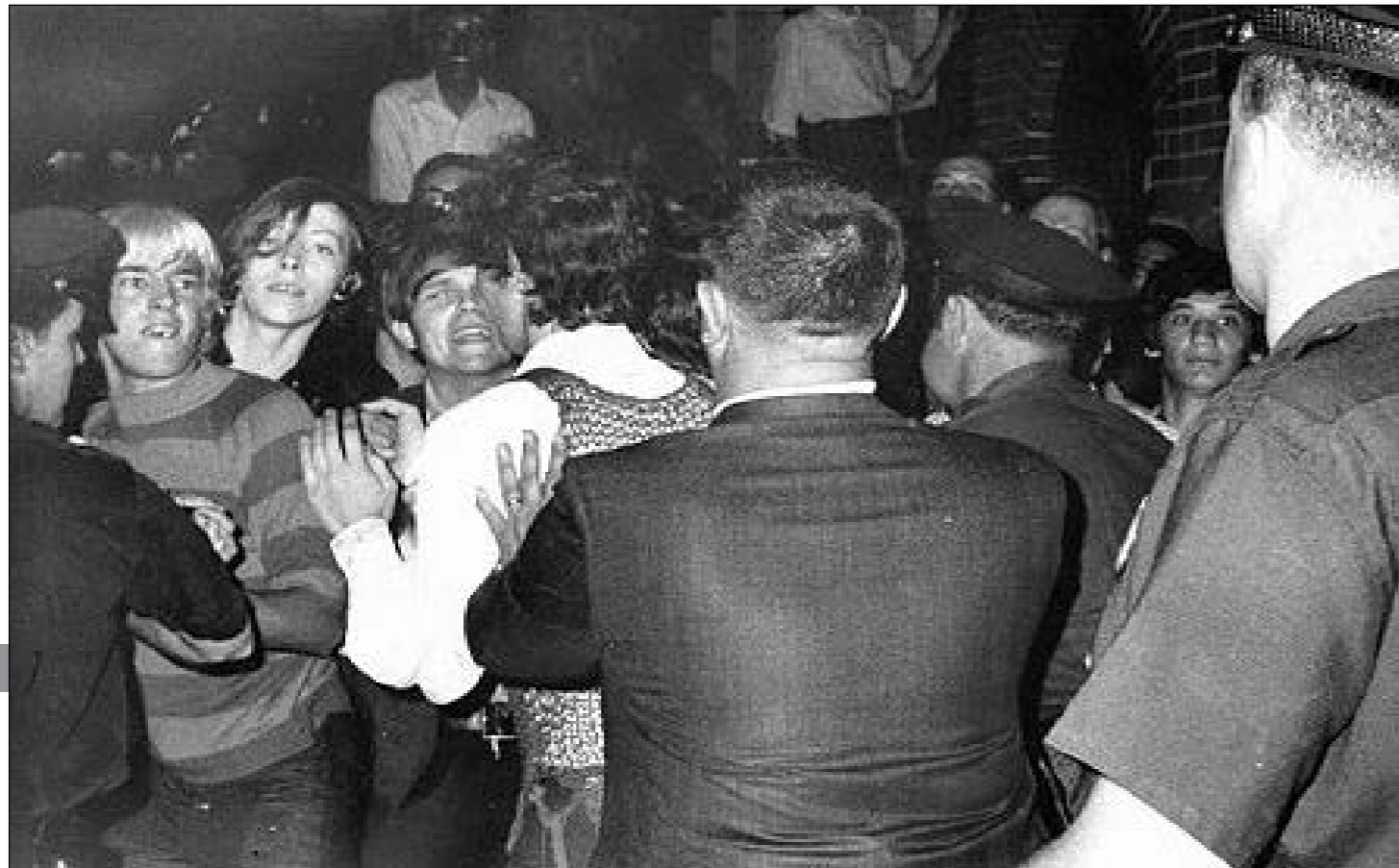
و سه روزنامه برای ترویج حقوق همجنسگرایان تاسیس شد و در عرض چند ماه دیگر سازمان‌های مدافع حقوق همجنسگرایان در سراسر ایالات متحده و جهان تاسیس شد.

در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۰ میلادی (۷ تیرماه ۱۳۵۰) تنها دو سال پس از شورش‌های وال استون اولین پیاده‌روی غرور (گی پراید) در لس آنجلس، شیکاگو و نیویورک در بزرگداشت سال‌گرد شورش برپا شد که تا امروز همچنان هر ساله در سراسر جهان در کشورهای آزاد در اواخر ماه ژوئن برگزار می‌گردد.

همان‌طور که گفته شد، اولین سازمان‌هایی که در پی شورش‌های وال استون به وجود آمدند، سازمان جبهه رهایی‌بخش همجنسگرایان (G.L.F.) و ائتلاف فعالان همجنسگرا (G.A.A.) بودند که به ترتیب خلاصه‌ای از فعالیت آن‌ها را با هم می‌خوانیم.

این سازمان در اواخر سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸ خورشیدی) پس از شورش‌های وال استون تاسیس شد و هدف اصلی آن، آزادی جنسی برای عموم اقلیت‌های جنسی آمریکا بود و در این راه بر این باور بود که تغییر به‌وجود نخواهد آمد مگر اینکه نهادهای اجتماعی از تعریف نقش‌های جنسی دست بردارند.

G.L.F. مخالف هرگونه نابرابری اجتماعی از جمله نظامی‌گری، نژادپرستی، تبعیض جنسی و مردسالاری بود و حوزه فعالیت‌ها و نظریه‌هایش را در این محدوده‌ها نیز گسترش می‌داد و یکی از اولین

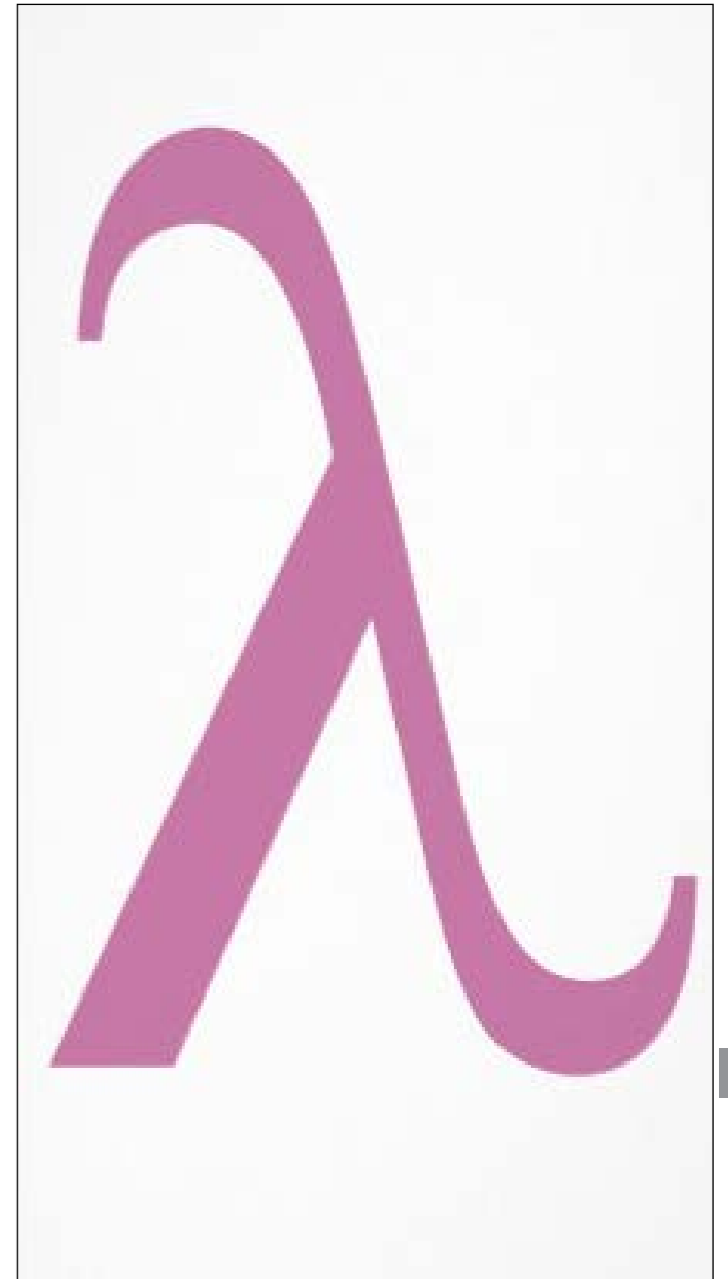




فعالیت‌هایش در پیشبرد اهداف برابری جنسی برای دگرباشان، ساماندهی راهپیمایی همجنسگرایان (گی پراید) برای بیان خواسته‌های مدنی جامعه جنسی و اعتراض به خشونت و آزار و اذیت همجنسگرایان بود. سرانجام در سال ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۱ خورشیدی) به دلیل اختلافات داخل سازمان، این سازمان رسماً به فعالیت‌های خود پایان بخشید. ائتلاف فعالان همجنسگرا (G.A.A): این ائتلاف در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۹ میلادی (۳۰ آذر ۱۳۴۸ خورشیدی) پس از شورش‌های وال استون توسط اعضای جامعه جنسی ناراضی از جبهه آزادی بخش G.L.F در شهر نیویورک تشکیل شد. این ائتلاف شعار اصلی خود را تضمین حقوق اولیه بشر، کرامت و آزادی جنسی برای جامعه جنسی تعریف کرده بود. بیشترین فعالیت این گروه در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ میلادی (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲ خورشیدی) بود، از عمده فعالیت‌های ائتلاف، انتشار روزنامه‌ی «فعال همجنسگرا» بود که تا سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹ خورشیدی) نیز منتشر می‌شد و برنامه‌ریزی و برپایی چندین راهپیمایی موثر در مراکز مهم کشور آمریکا بود. در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۴ میلادی (۲۳ مهر ۱۳۵۳) مرکز اصلی گروه دچار آتش‌سوزی عمدی شد و پس از این حادثه بود که ائتلاف هرگز به گذشته درخشان خود بازنگشت. همین گروه بود که لامبدا را به‌عنوان نماد خود انتخاب کرد و آن را به‌عنوان یک نماد برای جامعه دگرباش به جهان معرفی نمود.

منابع:

- http://www.bilerico.com/gay_icons_and_history/archives
- <http://www.huffingtonpost.com>
- <http://qnews.com.au>
- http://en.wikipedia.org/wiki/Gay_Liberation_Front
- http://en.wikipedia.org/wiki/Gay_Activists_Alliance





پرده‌ی چهارم: رنگارنگ



شکوفه‌ی اندوه

<http://shokofeyeandoh.blogspot.com/>

پراگماتیسم

<http://pragmatismofthelove.blogspot.com/>

کافی شاپ گرم و دوست داشتنی است با مهمانداران صمیمی و مهربان، وقتی وارد فضای معطر کافه شدم، محمد در گوشه‌ی کافه منتظر بود را دیدم.

محمد آسمانی؛ نویسنده وبلاگ‌های «شکوفه‌ی اندوه» و «پراگماتیسم عشقی» است. این شماره سراغ نویسنده این دو وبلاگ رفتیم و با او درباره‌ی شروع وبلاگ‌نویسی و دلایلش برای خارج شدن از وبلاگستان فارسی صحبت می‌کنیم.

رسول: لطفاً اول از هر چیز خودت را برای خوانندگان چراغ معرفی کن!

محمد آسمانی؛ دوستانم مرا به غم می‌شناختند. اوایل که در جمع دوستان دگرباش آمدم، خودم غم بودم و بیشتر خوانندگان وبلاگم هم ابتدا مرا به نام اندوه‌پرست می‌شناختند تا اینکه پس از اعتراض‌های دوستان نزدیکم نام خودم، یعنی محمد آسمانی را به کار بردم. شکوفه



دنیای وبلاگ‌نویسی کوئیر شدم.

رسول: چگونه به دنیای مجازی دگرباشان راه پیدا کردی؟
محمد: یادم می‌آید وبلاگ دوستیابی‌ای وجود داشت به نام «دلپستگی‌های مردانه»، حدود دو سال بدون اینکه در بحث‌ها و تاپیک‌های دوستیابی‌اش شرکت کنم، فقط خواننده بودم. هر روز به این وبلاگ سر می‌زدم و تقریباً تمام اعضای آن را می‌شناختم. البته متأسفانه حدود ۳ یا ۴ سال پیش این وبلاگ بسته شد.

رسول: می‌توانیم بگوییم اینترنت و وبلاگ بود که تو را با هویت جنسی‌ات روبه‌رو کرد؟

محمد: دقیقاً همین‌طور است. بعد از اینکه اولین جرقه‌های تفاوت احساسات در سن بلوغ در ذهنم جدی شد و دسترسی به اینترنت برایم آسان، اولین وبلاگی که پس از آن می‌خواندم متعلق به نویسنده‌ای بود به نام «حمید پرنیان» با نام «یادداشت‌های روزانه‌ی یک دزد» و پس از آن وبلاگ‌های «پسر» و «همزاد» خیلی در شناخت گرایشم به من کمک کردند. نوشته‌های این وبلاگ‌ها و همچنین ارسال ایمیل‌هایی که با هم داشتیم، درخواست کمک من برای شناخت بهتر و بیشتر خصوصیات و عواطفم، همگی موثر بود و پس از آن مجله ماها بود که خواننده‌ی همیشگی‌اش بودم؛ اطلاعات زیادی که واقعاً لازم بود را از مجله ماها به‌دست آوردم. بعد هم «چراغ» بود. هنوز هم به افراد تازه وارد توصیه می‌کنم مجله‌ها را بخوانند و به آرشیو مجلات سر بزنند.

رسول: چه چیز پس از دو سال خواننده بودن تو را ترغیب کرد دست به قلم شده و وبلاگ‌نویسی را شروع کنی؟

محمد: کم کم از راه کامنت‌ها و لینک‌های این سه وبلاگی که نام بردم با دیگر بلاگ‌ها و نویسندگان آشنا و متوجه شدم ما خیلی بیشتر از آن تعدادی هستیم که فکر می‌کردم. نویسندگان وبلاگ‌ها به مراتب بیشتر از تصور من هستند و این باعث شد که من هم تصمیم بگیرم تا وبلاگ بسازم و با عنوان بزرگ نوشتم «دلنوشته‌های یک همجنس تنها» و این آغازی شد برای وبلاگ نویسی‌ام.

دلیل این بود که من فراتر از همجنسگرا بودن یک انسان هستم، هیچ دو موجودی نیست که کاملاً شبیه به هم باشند پس من هم یک انسان هستم با خصوصیات و تفاوت‌های مخصوص به خودم. اول از همه اینکه جایی پیدا کرده بودم برای فوران احساسات و تخلیه روحی، بعد تبادل نظر و شناخت روحیات دوستان هم احساس‌ام و عاقبت و شاید مهم‌تر از همه این که کمکی باشم برای دوستانی که کم کم مثل من به شناخت روحیات خودشان واقف می‌شوند.

سوال: چرا نوشتن در شکوفه اندوه را متوقف کردی؟ از وبلاگ بعدی‌ات بگو!

محمد: همان‌طور که گفتم، اولین وبلاگ با مضمون همجنسگرایی و دلنوشته‌هایم به نام «شکوفه اندوه» بود؛ پس از چند سال به این نتیجه رسیدم «شکوفه اندوه» بی‌نهایت غمگین است و این وبلاگ را تعطیل کردم و وبلاگ دیگری به نام «پراگماتیسم عشقی» ساختم.

رسول: دلیل انتخاب این اسم‌ها برای وبلاگ‌هایت چه بود؟
محمد: شکوفه اندوه نام یکی از شعرهای فروغ فرخزاد است، همین‌طور اندوه‌پرست که زمانی اسم مستعارم بود، نیز نام شعری از فروغ است. پراگماتیسم یا تجربه‌گرایی و عمل‌گرایی چیزی است که به‌شدت به آن اعتقاد دارم. یاد گرفتم واقع‌بین باشم و به واقعیت بیشتر اهمیت بدهم، همیشه غمگین بودن و در گذشته سیر کردن فایده ندارد، یعنی نمی‌توانست مرا به جلو حرکت دهد و اگر همین‌طور غمگین بمانم، مبتلا به سکون می‌شوم و در گذشته باقی می‌مانم. تصمیم گرفتم دیدم به دنیا را عوض کنم و تجربه‌گرا باشم. از اینکه همه مثل هم هستند و عشق‌ها با هم فرقی ندارند دست کشیدم، هر چند ۹۹ درصد تجربه‌های عشقی من تلخ بودند اما باز هم برای من خوب بود و شیوه‌های جدیدی می‌آموختم. هنوز هم همان‌طور پیش می‌روم، عمل‌گرا بودن و تمرکز روی تجربه‌ها و نترسیدن از تجربه‌های بد رویه من در زندگی است.

رسول: وبلاگ و اینترنت چطور از دنیای مجازی به دنیای واقعی‌ات پیوند خورد؟

محمد: به من دل و جرات بخشید تا از راه همان وبلاگ دوستیابی اولین قرارم را با یک همجنسگرا گذاشتم. در پارک نشستیم و من به این حس را داشتم که انگار آدم فضایی دیده‌ام. معمولاً افرادی که تازه گرایش جنسی‌شان را می‌پذیرند، مثل جوجه‌ای می‌مانند که سر از تخم درآورده باشد و اولین نفری را که می‌بینند مادر خودشان فرض می‌کنند. این افراد با اولین نفری که قرار می‌گذارند و می‌بینند، حس عشق و عاشقی پیدا می‌کنند و فکر می‌کنند همین یک نفر در دنیا وجود دارد؛ این موضوع برای من هم صادق بود و دوره‌ای بود که با هر سختی پشت سر گذاشتم.

رسول: شعر هم می‌گویی؟ از شعرهایی که در وبلاگت می‌گذاشتی برایمان بگو.

محمد: شعر کم می‌گویم و بیشتر داستان کوتاه می‌نویسم. شعرهایی که در وبلاگم می‌گذاشتم، خیلی‌هاشان از خودم نبود و من دستکاریشان می‌کردم، هر چند الان می‌دانم کار کاملاً اشتباهی بود، مثل شعر شاملو که دخترانه‌اش را به پسرانه تغییر داده بودم و از این دست تغییراتی که روی شعرها می‌دادم.

رسول: هنوز هم می‌توان تاریکی را در شکوفه اندوه دید و متنی که برای معرفی خودت گذاشتی «زندگی کردن من مردن تدریجی بود آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم.»

محمد: بله، آن زمان پر بود از تجربه‌های تلخ وحشتناکی که داشتم، به گونه‌ای که وقتی در جمع دوستان بودم، آن‌ها ساکت می‌شدند تا من اول تجربه‌ام را تعریف کنم و بعد به مسائل دیگر می‌پرداختند. دوره‌ای هم افسردگی شدید داشتم و همین باعث می‌شد بیشتر به این سمت بروم که اگر قرار است خودم را به جامعه مجازی دگرباش معرفی کنم، حداقل چیزی که هستم باشم و غم و غصه‌هایم را دست کم آنجا خالی





کنم، در واقع آن روزها زندگی کردنم مردن تدریجی بود.
رسول: در وبلاگت خودت را دین ناباور و خدا باور معرفی می‌کردی، گاهی هم خودت را معتقد به دوآلیسم نشان می‌دادی، کمی برای خوانندگان چراغ از اعتقادات خودت بگو.

محمد: به‌نظرم کسی وجود دارد که به من الهام می‌دهد، حالا چه با اسم خدا یا ماوراطبیعه و یا هر اسم دیگری بخوانیم‌اش، فرقی نمی‌کند. من اسم خدا را روی آن می‌گذارم. با اینکه به دین احترام می‌گذارم اما اعتقادی به دین ندارم، نه برای اینکه چون همجنسگرا هستم. فکر می‌کنم مهم انسانیت است، دین‌ها قابل احترام هستند و به هر کس در هر دینی احترام می‌گذارم.

با امیر حدود یک سال است زندگی می‌کنم؛ او فردی کاملاً معتقد به اسلام است. حرف من این است که در دل باید انسان بود، هر چند خودم هم به کسی که ازش الهام می‌گیرم، شاید همان خدا، دلبستگی دارم.

رسول: تا حالا بین اعتقادات تو و امیر تنشی نبوده است؟
 محمد: نه، اصلاً تنشی نبوده است. امیر کسی است که یک‌سال به زندگی من آمده است، می‌توانم بگویم بهترین تجربه زندگی من تا به حال، خود او است. هرچند در این مدت هیچ تنش اعتقادی بین ما نبود، حتی لازم ندانستیم در این زمینه حرفی زده شود و تا این حد موضوع اعتقاد بین ما پذیرفته شده است. امیر هم همین‌طور به اعتقادات من احترام می‌گذارد. تا جایی که گاهی در مکان‌ها و مراسم مذهبی هم همراهی‌اش می‌کنم. هر انسانی زندگی مذهبی و اعتقادی مختص به خودش را دارد و این موضوع لطمه‌ای به رابطه ما نمی‌زند.

رسول: تاثیر دنیای مجازی و وبلاگ‌ها پس از سال‌ها بر محمد آسمانی چطور بود؟ آیا این وبلاگ‌ها با همه‌ی غم و تاریکی، به روشن تر شدن زندگی‌ات کمکی هم کرد؟

محمد: به‌شدت مثبت و عالی بود. فکر می‌کنم هرکس بخواد گرایشش را بشناسد، باید از وبلاگ‌خوانی شروع کند و مطمئنم که راه درستی پیش می‌گیرد و زندگی روشن‌تری خواهد داشت. بهتر و درست‌تر خودش را می‌شناسد. تا اینکه بخواد با چت روم و سکس تلفنی و وب سکسی و... شروع کند؛ واقعاً آخرش هیچ و پوچ است و به جای درستی نخواهد رسید و تجربه‌های تلخ‌اش بیشتر خواهد شد، باز خدا را شکر چت روم‌ها هم بسته شده است.

رسول: مطلبی نوشته بودی از زبان یک دختر و مشکلات زن بودن؛ نظرت راجع به فمینیسم چیست؟

محمد: به فمینیسم اعتقاد دارم اما تندرو نیستم. آن‌قدر در جامعه مردسالار بوده‌ام که خوب فهمیده‌ام افراط خوب نیست. می‌توان این برداشت را هم داشت که تئوری کوئیر از فمینیسم نشأت می‌گیرد و البته می‌توان گفت هر چیز که از لحاظ علمی تعریف شده، در حد تئوری است و آن اثبات صد در صد نشده است.

رسول: نظرت راجع به کامینگ اوت (آشکارسازی برای غیردگرباشان) چیست؟ خودت برای کسی کامینگ اوت کرده‌ای؟

محمد: خیلی خوب است. تجربه‌های زیادی در این زمینه داشته‌ام که فقط یکی از آن‌ها منفی بود و تقریباً مابقی همه مثبت بودند. هر مرتبه که کامینگ اوت می‌کنم، زندگی برایم زیباتر می‌شود و فکر می‌کنم راحت‌تر می‌توانم به زندگی ادامه دهم.

رسول: از تجربه تلخات در کامینگ اوت بگو.

محمد: مربوط به یکی از دوستان استریتم است که طی چند سال افسردگی شدید همیشه در کنارم بود و کمکم می‌کرد. به او وابسته شده بودم. این فرد هم یک آدم مذهبی با دیدی کاملاً بسته بود البته خودش هم حدس‌هایی در رابطه با گرایش جنسی من زده بود و سعی داشت مرا به‌سمت اسلام و قرآن و نماز بکشانند، بعداً از اینکه اوضاع روحی‌ام بهتر شد، حقیقت هویت جنسی‌ام را با او در میان گذاشتم. ابتدا خیلی خوب برخورد کرد و به ظاهر مرا پذیرفت اما این پذیرش بیشتر از یک روز نبود و رابطه دوستی‌مان با توهین از طرف او به پایان رسید.

رسول: برای اعضای خانواده‌ات هم کامینگ اوت داشتی؟

محمد: بله، برای خواهرم. در حقیقت خودش حدس زده بود، به هیستوری کامپیوترم و پروفایل فیس‌بوکم دست پیدا کرده بود. چند باری هم موضوع همجنسگرا بودن مرا پیش کشید اما من انکار می‌کردم تا اینکه تمام طول یک شب با هم در این زمینه گفت‌وگو کردیم و بعد از هزار سوال به خوبی با گرایشم کنار آمد و الان خواهر و برادر نیستم، دو تا دوست خیلی صمیمی هستیم که حتی در رابطه‌ام با شریک زندگی‌ام هم حمایتم می‌کند.

رسول: چه چیز موجب شد تا از نوشتن دست بکشی و پراگماتیسم را هم رها کنی؟

محمد: اول بگویم که دل‌م برای وبلاگ‌هایم خیلی تنگ شده است. پس از یک رابطه تلخ و واقعاً سخت بود که از نوشتن در پراگماتیسم دست کشیدم. به خودم گفتم مدتی استراحت می‌کنم و دوباره می‌نویسم که دیگر زندگی‌ام عوض شد و درگیر کار و درس شدم و دیدم بزرگ‌تر شده‌ام و همه چیز پشت مانی‌تور نشستن و خواندن وبلاگ نیست و باید کمی به خودم و آینده‌ام برسم و این شد که کم‌کم فاصله گرفتم و همین فاصله که قرار بود کوتاه مدت باشد، باعث شد دیگر ننویسم و وقتی ننویسی ذهنت تنبل می‌شود.

رسول: در فیس‌بوک فعال هستی، آیا فیس‌بوک توانست جای خالی وبلاگ را برایت پر کند؟

محمد: مدتی به قول معروف معتاد فیس‌بوک بودم و الان که شدید مشغول کار هستم، آن هم کمتر شده است. بعد از اینکه وبلاگ‌نویسی را کنار گذاشتم، به فیس‌بوک روی آوردم. فکر می‌کردم بهتر، واقعی‌تر و به‌روزتر از وبلاگ است. در فیس‌بوک بیش‌تر مطالب دیده می‌شود و راحت‌تر است اما بعد به این نتیجه رسیدم که فیس‌بوک خیلی

فرق می‌کند و بیشتر تفریح است تا اینکه بخوای عقیده‌ای خاص یا موضوعی را بیان کنی و بقیه بخوانند و کامنت بگذارند. فیس‌بوک ظرفیت نوشته‌های وبلاگ‌نویسان ما را ندارد؛ اگر هم چیزی نوشته شود، تعداد خوانندگان واقعی کمی دارد و لایک‌هایش هم چشم بسته خواهد بود.

رسول: با توجه به تجربه‌های تلخی که داشتی؛ اگر برگردی به سال‌های پیش از وبلاگ‌نویسی و وبلاگ‌خوانی‌ات، دوباره این راه انتخاب خواهی کرد؟

محمد: بله، حتماً دوباره به وبلاگ پناه خواهم آورد، ولی این مرتبه دیگر رهایش نمی‌کنم، لازم است بگویم که بهترین تجربه‌های زندگی‌ام را هم با وبلاگ داشتم.

رسول: نقدی که به وبلاگ‌ها و وبلاگ‌نویس‌ها و در کل جامعه مجازی وارد می‌بینی، چیست؟

محمد: آدم‌ها وقتی وبلاگ می‌نویسند، مغرور می‌شوند. وقتی می‌بینند وبلاگشان مورد توجه قرار گرفته است و خوانندگانی دارد، فکر می‌کنند علامه شده‌اند و هرچه بگویند درست است تا جایی که اگر یک وبلاگ‌نویس دیگر دست به نقد بزند و عقیده‌اش را به دلایلی نادرست بداند؛ منتقد را می‌کوبند. تحمل نقد شدن در بین وبلاگ‌نویس‌ها خیلی کم است.

در جامعه مجازی همه با هم صمیمی‌اند و دوست؛ به قولی کشور بلبل و بهشت گمشده است، همه خوب هستند و بد وجود ندارد، حتی در فیس‌بوک هم همین‌طور است که شاید در واقعیت درست خلاف این موضوع باشد، در جامعه مجازی همه هوای هم را دارند، ولی این فقط خود شخص نیست که مهم است، فقط عقیده یک نفر مهم نیست، حتی اگر عقیده‌ای بر خلاف عقاید ما باشد قابل احترام است و باید به آن احترام گذاشت؛ باید یاد بگیریم که احترام بگذاریم.

رسول: توصیه‌ات برای کسانی که تازه وارد دنیای مجازی می‌شوند، به وبلاگ‌خوان‌ها، کسانی که تازه به خودشناسی می‌رسند، چیست؟

محمد: قبل از آه و ناله و هر چیز، اول بخوانند، قبل از نوشتن هم باید مطالعه کرد. مجلات خوبی که داریم، وبلاگ‌هایی که واقعا با ارزش هستند و می‌توانند مفید باشند، دید را بازتر خواهند کرد. دیده‌ام کسانی را که به محض کنار آمدن با گرایش‌شان دست به نوشتن می‌زنند، این دسته موفق نمی‌شوند چون بیشتر از غم می‌نویسند و ماها پر هستیم از غم، دیگر بس است. خیلی وقت است وبلاگ‌هایی که می‌خوانم، اگر غم داشته باشد می‌بندم و به خواندن ادامه نمی‌دهم. همه‌ی ما این غم‌ها را داریم و باید عوض‌اش کنیم، البته که نه همیشه رویایی و شاد بنویسیم. حرفم این است که کمی هم در واقعیت باشیم و اطلاعات‌مان را بالاتر ببریم. توجه داشته باشیم همه‌چیز گرد هوموسکشوال بودن ما نمی‌گردد. ما داریم زندگی می‌کنیم و این گرایش جزئی از زندگی ما و نه همه‌ی زندگی ما است. شاید خیلی چیزها از خواندن وبلاگ‌ها

یاد گرفته‌ام اما می‌توانستم چیزهای بیشتر دیگری هم در کنارش یاد بگیرم، از تاریخ و فلسفه و هنر و هر چیز دیگری. بهتر بود هر کس در تخصص خودش هم اطلاعاتی بدهد، لازم نیست در هر پاراگراف که می‌نویسیم همجنسگرا بودنمان را گوشزد کنیم، گاهی نیاز است چیزهای دیگر هم نوشته شود. ما هم در این جامعه زندگی می‌کنیم و لازم است غیر از همجنسگرا بودن و زندگی خصوصی‌مان، با دیگران هم ارتباط داشته باشیم.

رسول: قصد داری دوباره وبلاگ بنویسی؟

محمد: بله، حتماً این کار را به زودی خواهم کرد، می‌نویسم و همیشه دلم برای نوشتن و وبلاگ‌هایم تنگ است. در اولین فرصت، این مرتبه در کنار امیر و با امیر، وبلاگی مشترک خواهیم نوشت.

رسول: با توجه به رشته تحصیلی دانشگاهی‌ات، خواندن چه کتابی را به خوانندگان چراغ پیشنهاد می‌کنی؟

محمد: شمس و مولانا اولین چیزی است که پیشنهاد می‌دهم. سر کلاس‌های درس، همیشه با استادها سر این موضوع بحث داشتیم و همیشه تنها چیزی می‌گفتند این بود که این دو نفر رابطه‌ای آسمانی و غیر جسمانی داشته‌اند و من هر بار با آوردن دلیل و شاهد از اشعار خود مولانا ثابت می‌کردم رابطه آن‌ها خلاف این بوده است، سر کلاس‌های حافظ هم همین مشکل را داشتیم و همیشه اینکه معشوقه‌های حافظ مذکر بوده‌اند حرف حق و آخر بوده است. از اینکه بگذریم خواندن کتاب‌های «عشق سال‌های وبا»، «صد سال تنهایی» از گابریل گارسیا و «تصویر دوریان گری» از اسکار وایلد را پیشنهاد می‌کنم.

رسول: خاطره‌ای که از وبلاگ‌نویسی که همیشه دلگرمت می‌کند برای ما بازگو می‌کنی؟

محمد: کل وبلاگ خاطره است، حس خوبی که آدم فکر می‌کند با دیگر وبلاگ‌نویسان یک خانواده است. خوانندگانی داشتم که به من ایمیل می‌زدند و وبلاگم را دنبال می‌کردند، مثلاً اگر یک هفته نمی‌نوشتم جویای حالم می‌شدند و دلیل نوشتنم را می‌پرسیدند با اینکه خیلی‌هایشان را اصلاً نمی‌شناختم و جالب این بود که بعضی‌ها حتی کامنت نمی‌گذاشتند، بلکه ایمیل می‌زدند و خصوصی نظراتشان را در اختیار من می‌گذاشتند و همه‌ی این‌ها دلگرمی بزرگی برایم بود.

رسول: حرف آخر محمد آسمانی با خوانندگان چراغ چیست؟

محمد: هر چه جلوتر می‌روم، زندگی قشنگ‌تر می‌شود، برخلاف تصویری که در گذشته از آینده‌ی خودم داشتم. خیلی فکرها توی سرم هست که فکر می‌کنم عملی می‌شوند، به خصوص که کنار امیر هستم؛ حالا همه‌چیز خیلی خوب جلو می‌رود، راستی خرداد ماه سال‌گرد شراکت من و امیر در زندگی‌مان هم هست که برای من خیلی مهم است.

رسول: از محمد آسمانی و خوانندگان عزیز چراغ سپاسگزارم.



جامعه‌ی مردسالار...! از همجنسگرایی تا فمینیسم... تا حالا درد دل‌های ما همجنسگراها نوشته می‌شد و خوانده می‌شد اما من تو این پست می‌خوام از زبون یه دختر فمینیست بنویسم... از تبعیض‌هایی که بین انسان‌ها قائل شدن و می‌شوند... تبعیض‌های جنسیتی... از هویت جنسی ما گرفته تا اساس جنسیت یک انسان... تا به کی این تیر بزرگ مردسالاری با تیغه‌های تیز تبعیض جنسیتی ریشه‌های ما را خراش خواهد داد؟! من یک فمینیست هستم، پس هستم.

از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان، من یک فمینیست هستم. اولین بارقه‌های فمینیسم من در سن کودکی زده شد، وقتی دیدم که مادر بزرگم پسرهای فامیل را شومبول طلا خطاب می‌کند و آن‌ها حق دارند با شورت دور حیا بدوند، ولی اگر من جوری بنشینم که دامنه درست نباشد همه بسیج می‌شوند تا دامن مرا روی پاهای کودکانه و بی‌خبرم بکشند و مدام گوشزد کنند که درست بنشین. ذهن پنج ساله‌ی من نفهمید (هنوز هم نمی‌فهمد) که چرا آن چیزی که وسط پای پسر عمه‌ام است باید با لفظ طلا آراسته شود و حتی گاهی با الفاظ (شومبولتو بخورم) خورده شود، ولی آنچه من دارم مایه‌ی شرمساری است و باید پوشانده شود. ذهن پنج ساله‌ی من حتی وقتی ده ساله شد، نفهمید که چرا آن‌ها باید راحت ته کوچه دوچرخه‌سواری کنند و من با هزار مکافات و یواشکی رکاب بزنم و روپوش و روسری‌ام مدام توی چرخ گیر کند و زمین بخورم و همه به من بخندند. و هرگز نفهمیدم چرا وقتی بالغ شدم و آن دو جوانه‌ی سرکش در سینه‌هایم روید، باید آن را زیر مقنعه‌ی چانه‌دار بلند و روپوش گشاد پنهان کنم و قوز کنم تا برجستگی‌های بدنم را از چشم‌ها بپوشانم. ذهن من هرگز نفهمید چرا هر چه مربوط به زنانگی من است زشت و پنهانی و گناه‌آلود است و هر چه مربوط به مردانگی پسرها است قابل افتخار و ستودنی و حتی به روایتی خوردنی است.

ذهن من هنوز پنج ساله است، نمی‌فهمد چرا به‌عنوان یه دختر، ناقص و نیمه است، نمی‌فهمد چرا همه برایش دنبال شوهر می‌گردند، فکر می‌کنند که بدون مرد کامل نیست. نمی‌فهمد چرا مادرش مدام می‌پرسد این پسر کیه که هر شب زنگ می‌زنه؟ اگر دوست داره باید بیاد خواستگاریت. او آن قدر بچه است که فقط برای پوز زنی مادرش به آن پسر می‌گوید بیا خواستگاریم و الکی الکی زن مردی می‌شود که دوستش ندارد. او حتی نمی‌فهمد چرا در خانواده‌ی آن مرد، مردها یک طرف مجلس عرق می‌خورند و بحث سیاسی می‌کنند و زن‌ها طرف دیگر ظرف می‌شورند و مزخرف می‌بافند. او نمی‌فهمد که چرا شوهرش التماس می‌کند که لطفاً جلوی فامیل من سیگار نکش، وقتی خودش می‌کشد. او نمی‌فهمد چرا سیگار کشیدن مرد درست است و سیگار کشیدن زن نادرست. او نمی‌فهمد چرا وقتی مردش را نمی‌خواهد سال‌ها باید دنبال طلاق بدود در حالیکه اگر مرد بود، در یک هفته می‌توانست زنش را طلاق بدهد.

ذهن من هنوز پنج ساله است. این ذهن پنج ساله دو برابر پسرهای

هم دوره‌اش زحمت کشید تا دانشگاه برود، آن‌ها خرخون لقبش دادند. این ذهن پنج ساله بین همه‌ی دانشجویهای ورودی‌اش شاگرد اول شد، تهمت زدند که معلوم نیست با کدام استاد روی هم ریخته است. بعدها مجبور شد هر تشخیص را دو بار تکرار کند برای آنکه چون زن بود حرفش نصف یک مرد ارزش داشت. مجبور شد از زبان یک پزشک همکار (که زن بود) بشنود که «پیش دکتر زن نرو، زن‌ها همه بی‌سوادند!» و هیچ نگوید و دم نزنند. مجبور شد دو برابر تلاش کند تا نامش نصف اعتباری که باید را بیابد. مجبور شد دو برابر مردها خوب رانندگی کند تا مبادا تصادف کند و این جمله را بشنود که «زن‌ها دست به فرمون ندارند.» مجبور شد دو برابر مردهای دور و برش کار کند و دو برابر آن‌ها موفق شود و دو برابر آن‌ها پول در بیاورد و آخر هم «زن بی‌سرپرست» نامیده شود. مجبور شد دو برابر مردها وبلاگ بنویسد تا صدایش به جایی برسد و آخر سر هم متهم شود که زنانه‌نویسی می‌کند و در واقع «مرد» است.

از همه‌ی این‌ها گذشته، نگارنده زن خوشبختی محسوب می‌شود. در خانواده‌ای مرفه و غیرمذهبی به‌دنیا آمده، امکان تحصیل و امکان فرار از آن چارچوب‌های غیرمنصفانه و زشت را داشته است. او هرگز کتک نخورده و نفقه نخواسته و حضانت طفلی را از دست نداده است.

با این همه، زخمی و خسته است.

خسته است از اینکه از زبان مردهای بی‌خاصیت و احمقی که نصف ضریب هوشی او را ندارند، شنیده است که زن‌ها منطق ندارند، زن‌ها طنز ندارند، زن‌ها دست به فرمان ندارند.

خسته است از جامعه‌ای که اگر زنی مورد تجاوز قرار بگیرد، زن را مورد خطاب قرار می‌دهند که چرا حجابت کامل نبود و مقصر می‌شمارند که مرد را به گناه انداخته است و از مرد نمی‌پرسند که چرا مثل یک حیوان رفتار کرده است.

خسته است از جامعه‌ای که اگر زنی مورد خیانت قرار گرفت، به او توصیه می‌کند که صبوری کند و خانمی پیشه کند و بیشتر به مردش توجه کند، خسته است از جامعه‌ای که سزای خیانت در آن برای مرد توجه بیشتر و برای زن سنگسار است.

خسته است از جامعه‌ای که زن‌هایش قوز کرده و ترسیده و تهدید شده‌اند و مردهایش با افتخار لگن خاصره‌اشان را جلو می‌دهند و به شومبول‌های طلای خود می‌نازند و به خودشان جرات می‌دهند به زن‌هایی که دو برابر آن‌ها قد کشیده‌اند لقب کوتولگی بدهند.

خسته است از جامعه‌ای که زن‌هایش به کوتولگی خود افتخار می‌کنند و حاضر نیستند بهای قد کشیدن‌شان را بپردازند و هنوز افسوس تازه‌یانه و تسبیح و ته‌دیگ را می‌خورند.

بر او ببخشاید، او خسته است از جامعه‌ای که حتی معنی فمینیست را نمی‌داند.





گوشواره از دیرباز یکی از محبوب‌ترین زیورآلات بوده است. نخستین نمونه‌های گوشواره در آثار به جا مانده از تمدن ایلام دیده شده است. در ایران، در پیکره‌های تخت جمشید می‌توان کاربرد گوشواره‌های مخصوص مردان را دید.

درباره سوراخ کردن گوش

با این‌که این کار بسیار متداول است، اما خطرات خودش را به همراه دارد. یکی از این خطرات، عفونت است به ویژه اگر اصول بهداشتی سوراخ کردن گوش رعایت نشود. علائم عفونت، قرمزی، سوزش و ترشح در محل سوراخ است. تب و کاهش فشار در موارد شدید دیده می‌شود. گاهی اوقات اگر عفونت شدید باشد می‌تواند وارد جریان خون بشود و با این‌که احتمال آن بسیار کم است، می‌تواند به شرایط مرگ‌باری به نام شوک عفونی منجر شود. در مواردی که سوراخ کردن روی قسمت غضروفی گوش انجام می‌شود، احتمال بیشتری برای عفونت وجود دارد، زیرا در این قسمت‌ها جریان خون کمتری وجود دارد. به همین دلیل توصیه می‌شود لاله گوش را سوراخ کنید و از سوراخ کردن قسمت‌های غضروفی اجتناب کنید.

خطر دیگری که سوراخ کردن گوش می‌تواند داشته باشد، احتمال آلرژی داشتن به سوزن یا گوشواره‌ای است که برای سوراخ کردن استفاده می‌کنید. در این موارد عمدتاً اگر گوشواره را بردارید، محل سوراخ بهبود پیدا می‌کند اما گاهی دیده شده است که جای زخم باقی می‌ماند. با این‌که این خطرات کم اتفاق می‌افتد اما نباید آن‌ها را ساده و سبک بشمارید.

مردان آزاد هستند، بی‌آنکه نگران معانی و نشانه‌ها باشند، گوشواره‌ها را به هر شکلی که مایلند بپوشند. از طرف دیگر اغلب مردمی که با آن‌ها سر و کار دارید این نشانه‌های از یاد رفته را نمی‌شناسند.

نشانه‌ها: سال‌های دور

در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، پوشیدن گوشواره منفرد، در گوش چپ یا راست به عنوان نشانه‌ای پنهانی، بین همجنسگرایان استفاده شد. بدین ترتیب همجنسگرایان می‌توانستند یکدیگر را بدون اینکه در معرض خطر تعصب‌های شدید قرار بگیرند، شناسایی کنند. بعدها پوشیدن گوشواره منفرد، به عنوان نشانه‌ای علنی برای معرفی کردن گرایش جنسی به جنس موافق رایج شد.

(عکس ۱)

شکل گوشواره‌هایی که در آن سال‌ها پوشیده می‌شد غالباً بر اساس سلیقه شخصی انتخاب می‌شد تا مد، اما گوشواره‌های میخی نگین‌دار و حلقه‌های فلزی بیشتر رایج بوده است.

(عکس ۲)

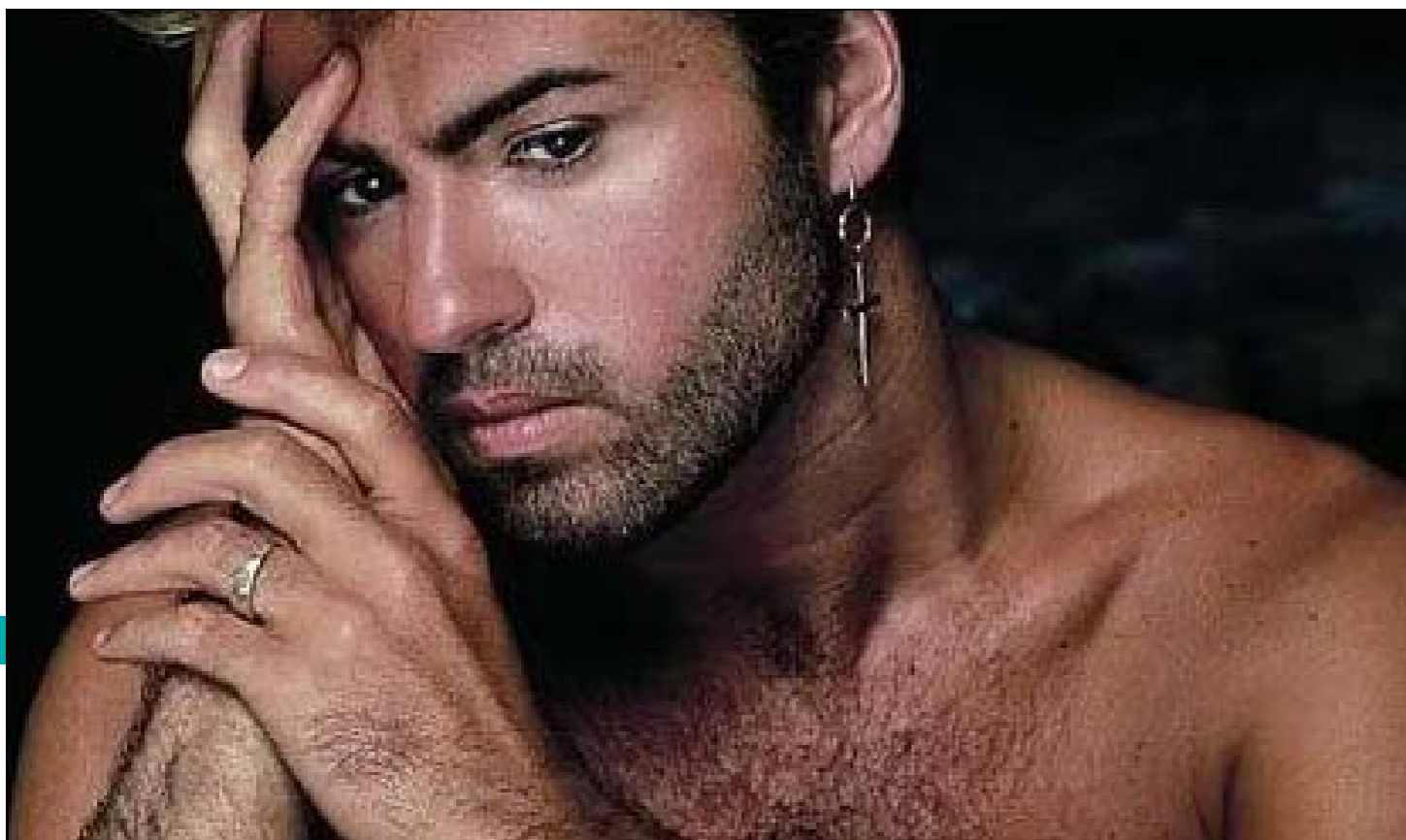
در آن سال‌ها مردان همجنسگرای اروپایی بیشتر گوش چپ‌شان را سوراخ می‌کردند و در مقابل امریکایی‌ها گوش راست‌شان را ترجیح می‌دادند. ظاهراً در بین بعضی مردان، گوشواره منفرد در گوش چپ نشانه‌ای برای تمایل به تاپ بودن و گوش راست نشانه‌ای برای بات بودن، بوده است. در بعضی گروه‌ها نیز داشتن گوشواره در هر دو گوش نشانه‌ای برای دوجنس‌گرایی بوده است. البته باز هم تأکید می‌کنم؛ این حرف‌ها دیگر در این روزها خریداری ندارد.

برای سوراخ کردن، حتماً از گوشواره‌های استیل استفاده کنید تا احتمال آلرژی را از بین ببرید. مطمئن شوید اصول بهداشتی در تمام مراحل سوراخ کردن رعایت می‌شود. در آخر سعی کنید این کار توسط شخصی انجام شود که در زمینه سوراخ کردن تجربه کافی دارد و فراموش نکنید اگر بیماری خاصی مانند دیابت دارید با پزشک‌تان هم مشورت کنید.

بعضی مسایل هم کاملاً شانس هستند! مثلاً گیر کردن گوشواره آخر بدشانسی است و گاهی بیرون آوردن این گوشواره جداً دردسر است.

کدام گوش؟ چپ، راست یا هر دو؟

آقایان باید کدام گوش را سوراخ کنند؟ چپ، راست یا هر دو؟ تا همین چند سال پیش این که آقایان کدام گوش را سوراخ کنند یا کدام گوش را برای پوشیدن گوشواره انتخاب کنند؛ معنا و مفهوم مشخصی داشت. اما این روزها، فکر کردن به این موضوع که گوشواره باید در کدام گوش مرد باشد، تقریباً بیهوده است. با توجه به تنوع سوراخ‌ها، جای سوراخ‌ها؛ تعداد سوراخ‌ها بر روی یک گوش و فرم سوراخ‌ها، به نظر می‌رسد





چه گوشواره‌ای برای چه صورتی مناسب است؟

مدل گوشواره‌تان را باید با توجه به لباس و شکل صورت و گردن‌تان انتخاب کنید. در مجالس رسمی باید از گوشواره‌های خیلی ظریف استفاده کنید، برای مثال نگین‌های خیلی کوچک. حتی بهتر است گوشواره نداشته باشید. برای صورت‌های کشیده، گوشواره‌های حلقوی انتخاب‌های خوبی هستند. با گوشواره‌های حلقه‌ای بزرگ‌تر صورت گرد به نظر می‌آید و این برای صورت‌های کشیده خوب است، اما توجه کنید که در این حالت چین‌های گردن نمایان‌تر می‌شوند. به همین ترتیب گوشواره‌های میخی برای صورت‌های گرد مناسب نیستند. اگر نمی‌توانید گوشواره متناسب با صورت‌تان پیدا کنید، بروید سراغ گوشواره‌های حلقه‌ای متوسط. این‌ها عموماً برای هر مدل صورتی خوب هستند.

حالا می‌توانید بروید و از خریدتان لذت ببرید؛ فقط حواس‌تان باشد خرید گوشواره می‌تواند جدا اعتیادآور باشد!



کدام گوشواره؟

آنچه از قدیم رایج بوده و هست، گوشواره‌های میخی نگین‌دار و حلقه‌های کوچک است. در حال حاضر این گوشواره‌ها در مدل‌های زیادی عرضه می‌شوند، به طوری که این دو مدل گوشواره دنیای کوچکی از زیورات مردانه را پدید آورده‌اند. در این بین به نظر می‌رسد گوشواره‌های میخی - با نگین یا بی‌نگین - بهترین انتخاب باشند. این‌ها به راحتی پوشیده و تعویض می‌شوند. می‌توانید آن‌ها را با هر لباسی - رسمی یا غیررسمی - هماهنگ کنید. انتخاب بعدی، گوشواره‌های حلقوی کوچک است. اگر دنبال سبکی زنانه هستید، این‌ها مناسب شما است.



گوشواره و مردان امروزی

از میانه دهه ۹۰ تا اواخر آن؛ استفاده از گوشواره تک به عنوان نشان همجنسگرایی از مد افتاد. در آن سال مردان دگرجنس‌گرایی بسیاری به پوشیدن گوشواره تک علاقه نشان دادند. از طرف دیگر، روی آوردن مردم به سوراخ کردن جاهای دیگر بدن به غیر گوش مانند روی ابرو، نوک سینه و... باعث شد نشانه‌های رایج پیشین از یاد برده شود. بدین ترتیب در شرایطی که هر کسی ممکن هر کجایش را سوراخ کند، دیگر گوشواره‌ی منفرد معنی خاصی ندارد و حتی مردانی که مثلاً سوراخ روی ناف دارند، رفتارشان زنانه محسوب نمی‌شود.





the new normal

two gays & baby

چند نکته در مورد سریال «نرمال‌های جدید»

جمع‌آوری و ترجمه: پرویز

۱ - توضیح‌های رسمی

عنوان سریال:

The New Normal: TV Series / 2013

وبسایت رسمی سریال:

<http://www.nbc.com/the-new-normal>

صفحه‌ی سریال در آی‌ام‌دی‌بی:

<http://www.imdb.com/title/tt2087571>

صفحه‌ی فیس‌بوک سریال:

<https://www.facebook.com/NBCTheNewNormal>

صفحه‌ی تویتر سریال:

<http://www.tv.com/shows/the-new-normal>



۲ - خلاصه: یک سریال کمدی جدید که توسط ریان مورفی و علی عادلر تهیه شده است و شبکه‌ی ان‌بی‌سی آن را در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ در ۲۲ قسمت پخش کرد. این سریال سپس در کانادا، بریتانیا و چند کشور دیگر پخش شد.

سریال داستان یک زوج موفق همجنسگرا در امریکا است، یکی پزشک (دیوید با بازی جاستین بارتا) و یکی تهیه‌کننده‌ی تلویزیون (بریان با بازی آندرو رانلز) که می‌خواهند بچه‌ی خودشان را داشته باشند. آن‌ها همه چیز به جز یک بچه برای کامل کردن زندگی مشترک خودشان دارند.

آن‌ها با گولدی (با بازی جورجیا کینگ) آشنا می‌شوند، یک مادر تنها که سابق بر این در اوهایو گارسن رستوران بود و دختر خودش را بزرگ می‌کرد اما وقتی همسرش را در رختخواب همراه با زنی دیگر دید، او را رها کرد و به کالیفرنیا آمد و حالا می‌خواهد بچه‌ی این زوج همجنسگرا را در رحم خود بزرگ کند و با پولی که دریافت می‌کند، حقوق بخواند و زندگی خودش و دخترش را بسازد.



۳ - منتقدان: سریال در مجموع اثری متوسط معرفی شده است. رابرت بیانکو از روزنامه‌ی «یو اس تودی» می‌گوید: «یک کامدی کاملاً تاثیرگذار... در بیشتر طول سریال، نرمال‌های جدید مانند یک فیلم کوچک و دوست‌داشتنی ظاهر می‌شود و لحظه‌هایی مفرح را با نکته‌هایی ملایم و شیرین ترکیب می‌کند. در بهترین حالت خود، شبیه به یک فیلم از وودی آلن می‌شود، مخصوصاً در لحظه‌هایی که فیلم کات به توضیح شخصیت‌ها از نظر و عقیده‌شان می‌شود.» کن تاگر از «اینترتینمنت ویکلی» به سریال رتبه‌ی ب را می‌دهد و می‌گوید: «ترکیبی از طعنه و احساسات، هرچند چندان واقع‌گرا نیست اما می‌تواند بامزه هم باشد.»



۴ - درباره‌ی تهیه کننده: ریان مورفی پیش از این چند اثر موفق مانند «Glee» و «American Horror Story» را در کارنامه‌ی خود دارد و در سریال «نرمال‌های جدید»، از خود به شکلی آشکارا صحبت می‌کند: از تهیه‌کننده‌ای که نقش اصلی سریال است و سریال او، شباهت‌هایی خیره‌کننده به Glee دارد. آلیسون آدلر نیز در کارنامه‌ی خود سریال‌هایی مانند «No Ordinary Glee»، «Family» و «Emily's Reasons Why Not» را دارد.

